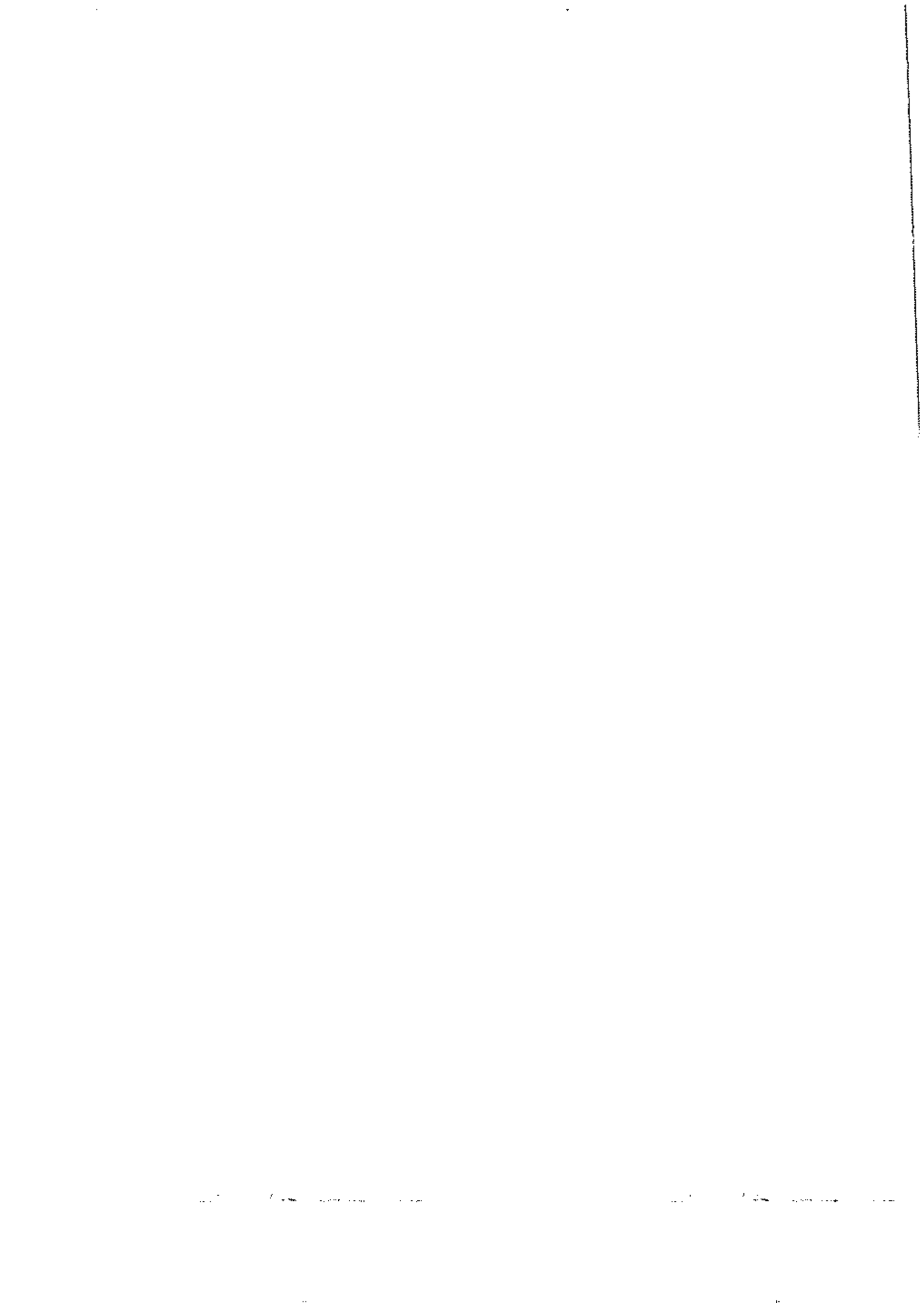
بازدیدکنندگان عزیز:
کتاب" توحید " معروف ترین اثر روحانی موحد ، جسور و انقلابی، آقای " آشوری " است که از طرف مرتجعین جنایتکار مذهبی ، به " کفر و ارتداد " محکوم شد و در زندان های رژیم، همراه با دیگر مبارزین به شهادت رسید. این کتاب از طرف مرتجعین مذهبی به عنوان کتابی ضاله اعلام شد و نشر و چاپ و توزیع و تبلیغ آن قدغن. ما این کتاب را برای مطالعه بازدید کنندگان ، در سایت پویا درج می کنیم.



توحيـد

نوشتهٔ :

ح - آشوری

چاپ: مشعل آزادی



تهران ـ ناصرخسرو ـ پاساژ مجیدی

تقدیم به

مشرکان



پیشگفتار

اسلام تا آنجاکه براصالت خودباقی بود بگونه‌ای‌مطرح بودکه‌نقش وجوهری‌مترقی داشت، تکلیف‌زای و عمل آفرین بود، و چونان کشتی‌ئی سرنشینان خود را حرکت میداد ورو به‌افقی روشن‌تر و تابناکتر و آینده‌ای خلاق‌تر و مترقی‌تر پیش میراند.

امروزنیز، اگرخواستاراصالت آن، جویای سیمای راستین‌وشورانگیز آن،وپویای چهره‌ی تپنده وشورآفرین آن باشیم، باید بهمین‌سان مطرحش داریم.

طرح اسلام بدین‌صورت مستلزم‌آن است‌که هریك ازاجزاءوعناصرواصول وفروع‌آن نیزهمان‌سان طرح‌شود، چه هرکلی متشکل ازاجزا است واسلام نیزاز این قاعدة مستثنی نیست.

توحید نیز،که استخوان‌بندی دین وستون فقرات همه‌ی دیگراصول وفروع ومحور تمامی دیگر اجزاء و عناصراست، همین‌سان بایدطرح شود، چه منطقی نخواهد بودکه ازدینی، هدفی وحرکتی مورد انتظار باشد ولی اساسی‌ترین عنصرآن درآن سهیم نباشد یا باشد ولی‌بسی کمترازآنچه متناسب با موضوع واهمیت‌آن است.

توحید درجهان بینی اسلامی– پس‌ازاثبات صانع که غیرتوحیداست –چون منشور دارای سه بعدو بدنه است –: بینش (یکتابینی) گویش (یکتا گوئی) کنش (یکتاسازی) –که سوکمندانه فقط یك بعدآن درگفته هاونوشته هانمودارست: بعد



عقیدتی ، حالیکه در بینش اسلامی عقیده گر ازدل به زبان و از زبان باندام بسط نیابدسترون و ناز ا بوده نقش عینی وعملی نخواهد داشت و طبعا عقیده ای اسلامی نخواهد بود.(۱) در جهانبینی اسلامی تمامی مقوله ها و مفاهیم مکتبی ـ توحید ، نبوت، ایمان، توکل ، شکر، هدایت تولی ، تبری ، هجرت،ایواء ، عدل ،نماز، روزه و.... سه بعدی بوده ـ بعدعقیدتی و ایدئولوژیکی (دل)، بعدابلاغ و اعلام (زبان) بعدپراتیك وعمل (اندام)- نقشی مثبت و سازنده داشته و درتحقق دینامیسم آن سهمی شاینده و متناسب دارند و لزوما بهمین سان باید طرح شوند .

نوشته‌ی حاضر چرخشی بدین‌سمت است، باشد که صاحب نظرآن و بلند همتان نیز در این جهت

---

(۱) ـ الایمان هو الاعتقاد بالجنان و الاقرارباللسان و العمل بالارکان= پذیرش ، عقیده به دل ، اعلام‌آن بزبان‌واعلام‌آن باندام است .

قرار گیرند و باچشم اندازی وسیع‌تر و نافذتر در نقد و تکامل آن به تکاپو خیزند، که تکمیل نقص آرزوی انسان است.

این نوشته در هشت فصل تنظیم گشته است:

فصل نخست: بیانگر آهنگ دین و دینداری است که تجلیگاه آن همان مبارزه با خصلتهای منفی خویش و بیداد و استبداد نوع و قهر و جبر طبیعت و اجتماع است تا جامعه و جهانی طراز نوین از آن فرا زآید.

فصل دوم: در شکل بندی و طرز طرح توحید است، آنسانکه دینامیسم این مبارزه در آن تبلور یابد و خصوصیات محوری آن مشخص گردد.

فصل سوم: در بازتاب منطقی توحید ـ در بعد ایدئولوژیکی آن ـ یعنی حقوق خدائی است، که باز معنای عینی ـ عملی شرك و شریك و مشرك و نِدّ (: رقیب) و نِدّپذیری و نِدّپذیر و توحید و موحّد و یکتاساز است تا موحّد از مشرك مشخص گردد.

فصل چهارم : رابطه‌ی منطقی این حقوق با توحید و شرك راباز نموده، به شاخه های توحید وشرك بسط می‌یابد، سپس‌راز شرك ناشناسی‌مردمان ندانسته مشرك موحدنام راباز می نماید تابچارهٔآن برخیزند .

فصل پنجم : راز پافشاری‌قرآن روی‌این‌حقوق در بیش‌از دو هزارآیه راباز کرده نقش‌رزم آفرین‌آن راعلیه‌شریکان و انداد (: رقیبان) خدا ـ شیاطین تاریخ و طواغیت دورآنها ـ مینمایاند و فرهنگ ـ شیطان شناسی انسان راکه بی آن خداشناسی(به حکم لاتعرف الاشیاء الاّ باضدادها) میسر نیست ـ غنی می سازد .

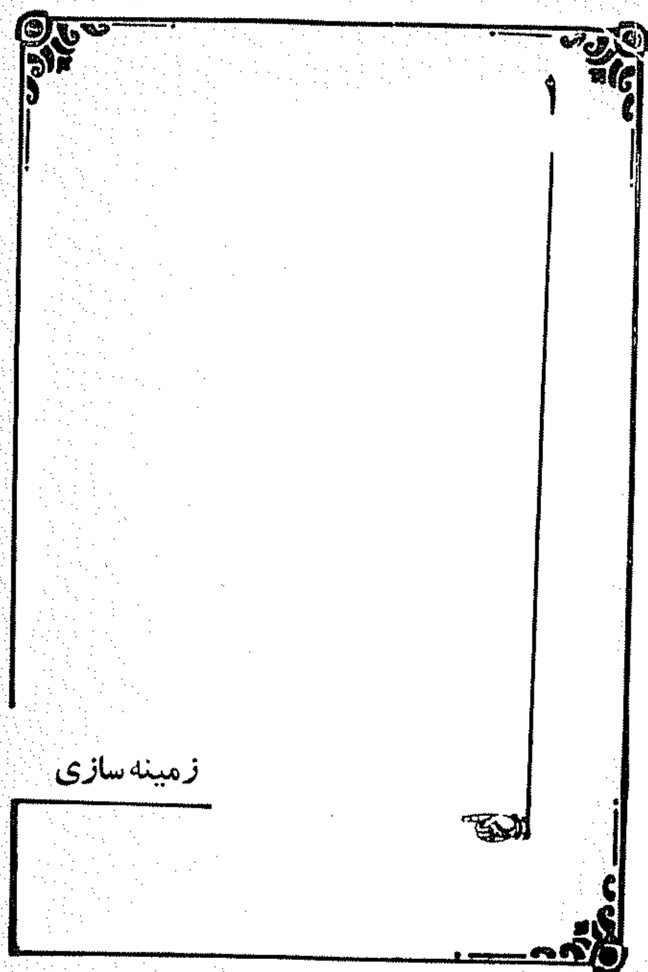
فصل ششم : ویرانگری و تباهی آفرینی شرك و تن دادن به نظام طاغوتی شرك‌آفرین و مشرك ساز رابنمایش‌می گذارد و فرجام سیاه این دام‌زندگی نام راارائه می دارد .

فصل هفتم : درنقش‌انسان‌ساز و تکامل‌آفرین توحیداست‌که رسالت‌تغییر انسان رابدو ش‌گرفته

فرزندان بندگسسته خود ـ : سپاه خو رشید عــدل و آزادی ـ را به رزمگاه بی وقفه تاریخ پرتاب می کندو اردوی سیاه استبداد و سپاه دیو شب شرک رامیتاراند و پاسدارانی ددخوی نظام تباه آن را ـ که نقش گور راداشته مانع شکوفائی استعدادات تن دهندگان می گردد و مایه ها واستعدادات آنان رابتحلیل برده ارزشهای انسانی آنان رادر نطفه خفه می‌سازد و جوهرانسانیت آنان رافروغ گرفته ،آنان راازخود و ماهیت انسانی شان بیگانه میسازد ـ برچیده و می پراکند و طاعون وکز از آن‌راد رهم میشکند .

فصل هشتم : در رابطه‌ی ارگانیك توحید بابقیه اندام دین است که انسجام منطقی آنها راتبلور ـ میبخشد و کاربست ثمر بخش آن‌ها رابسته به‌کاربست بقیه می نمایاند وبتمامی آنها در رابطه باهم معنــا و جهت می بخشد .

امید راکه‌سود مند افتد و ثمره‌ی روشنی‌بخش‌وآگاهی آفرین خود را ببار آورد ... که‌آرزو برجوانان‌عیب نیست... والی‌الله التفویض وعلیه التکلان .



۱

زمینه سازی

اسلام نظامی تحول آفرین و انسان ساز

آنچه درپرتو مفاهیم بلند پایه و روشنگر قرآنی و بینش نوین و انقلابی اسلام بدست میآید، و ظاهراً منکری هم نداشته باشد، این است که بهمان اندازه که دین برای نجات انسانها ازدوزخ ورنج دیگرجهان و نیل به نعم و جنت آن برنامه ومقررات دارد، برای رهائی ازدوزخ

بی‌عدالتیها و نیل به‌بهشت آزادیهای این جهانی نیز طرح و نقشه وماکت دارد.

هر پژوهشگر قرآن شناسی، کــه به‌تابشهای تحرك آفرین این کتاب خیره شده بـاشد و از تشعشعات زنده و سازندهٔ آن پرتوگرفته باشد، با تمامــی وجود خود حس می‌کند، که دین مورد قبول این کتاب بهسازی زندگی و بهروزی خلقها و رفع نابسامانیهای انسانها را نخست در همین جهان وجههٔ همت قرارمیدهد، وبرای برافکندن سیاهیها، تباهیها، تیرگیها، پستیها، زبونیها، ذلتها، فقرها، جهلها، عقب‌ماندگیها و... وخلق دنیائی نو و انسانی نوتر، وایجادگلستانهائی‌ازخارستانهاوعدالت‌سرائی‌ازبیدادکده‌ها و... نخست درهمین جهان انسانها را فرا می‌خواند، و به‌آنان نهیب می‌زندوآنان‌را مسئول ومتعهد میسازد وحتی سیاهی زدائی دیگر جهان را درگرو سیاهی زدائی همین جهان اعلام میکند[1].

۱ــ الدنیا مزرعة‌الاخرة... اگراینجا بذر زبونی‌وذلت و.... رادر کشتزاروجود وهستیت جا دادی وبدان‌خو گرفتی، آنجا نیز میوه‌ی‌همان راخواهی چیدواگرعکس، عکس

دین راستین وتپش آفرینی که بر رجال خدائی فرود آمده، وازطریق آنان به‌بشر عرضه گردیده است، دینی است که همین‌دنیای انسانهارا بهشت می‌خواهد:ـ بهشت عدالت‌ها، حریت‌ها، کرامت‌ها، آزادی‌ها، تعالی‌ها، ترقی‌ها، تکامل‌ها و ...ـ وبرای خلق آن برنامه وپیشنهاد دارد.

اینك برای تشخیص اینکه قرآن نقش دین‌رابرای همین‌دنیای انسانها چه اعلام میکندومتدکار وشیوهٔ انسان سازی آنرا چگونه می‌نمایاند، آیاتی از آنرا مورد کاوش قرارمیدهیم.

نموداری از فلسفه‌ی اعزام پیام‌آوران

ـ «لقدارسلنارسلنابالبینات و انزلنامعهم‌الکتاب والمیزان لیقوم‌الناس‌بالقسط و انزلناالحدید فیه بأس شدید ومنافع‌للناس ولیعلم‌الله من ینصره و رسله بالغیب‌ان‌الله قوی‌عزیز»[1].

«ما پیام‌آوران خود را با مشعلهای روشنگر هدایت برسالت بسوی مردمان اعزام نمودیم و با آنان‌کتاب ومیزان فروفرستادیم، تا مردمان‌به پی‌ریزی بنیان عدالت‌قیام‌کنند وبرسکوی‌اوج‌خیز وجهش آفرین آن‌پاگیرند وآهن را (برای این‌کار) دراختیار آنان نهادیم‌که قدرتی شگرف

۱ـ حدید(۵۷) ۲۶

دارد وخلق را سود می بخشد، وتاخداپاك بازانی
راکه وی وبدوش کشنده گان، پرچم رسالت وی‌را
با نیروی‌قهر آن یاری میدهند، بازشناسدوبدانید
که: خدا نیرومند ومقهور ناشدنی است.

این آیه نمایشگراین است،که خدا برای انسانهای
هدایت پژوه، مشعل هدایت فرو فرستاده و برای انسانهای
پذیرای فرهنگ ونظام خدائی، کتاب وبرای انسانهای به-
حق خود قانع، میزان وقانون و برای انسانهای خودکامه‌ی
انحصارطلب فزونتر خواه وتن ندهنده‌ی بقوانین ونظام خدائی،
آهن...این پتك بیدادشکن... لکن ازآنجاکه آهن بخودی
خود، برفرق بیداد وباطل فرود نمی‌آید وآنرا (چه بصورت
شمشیر بخواهد بکار آیدوچه بصورت موشك وچه بشکلهای
دیگری که میان این دومیتواند باشد) آهن یاب وآهن ساز
وآهن‌زن ضروراست، خدا روشن میسازدکه: وتا بشناسیم
پاکبازانی راکه ما، یعنی فرهنگ ونظام وخلق مارا(طبق
تفسیرصافی وفی‌ظلال وغیره) با سلاح یاری میدهند.یعنی
پی آهن یابی وآهن پردازی میروند ودشمنان خدا وانسانها
را ازسرراه تکامل انسانها برمی‌دارند.

سپس برای نیروبخشیدن به‌آزادگان رزم‌آور ورد منفی بافیهای عافیت طلبان توجیه‌گر، کـه همی وسوسه میکنند که نمیشود کاری، چه دشمنان قوی و نیرومندند، روشن‌گری‌میکندکه: ان‌الله قوی:این خدا است‌که‌نیرومند است نه‌دشمنان او.

درپایان نیز بمنظور امید بخشیدن به‌بانیان عدالت وحق وخنثی‌گری دیگرافسونها وارعابهای باطل و دشمن که باهنگ یأس‌پراکنی همی‌یاوه‌سرایندکه: طاغوت‌مقهور ناشدنی است!! ویژگی مقهور ناشدنـی را بذات لایزال و رهروان راه اومنحصر ومخصوص می‌سازدکه: الله... ایـن منبع قدرت هستی است که عزیز و مقهور ناشدنی است و طبعاً ولزوماً پویندگان راه اووجویندگـان خواست او... وهمین.

بدیهی است که‌مضامین‌روشنگراین آیه،که‌نمایشگر هدف ازاعزام همه پیام‌آوران وارسال همه‌کتابها و پیامها است،تمام درجهت‌ساختن دنیائی‌است، پرداخته‌ازتاریکیها وبیعدالتیها وپیراسته ازفرهنگهای منحط امل‌ساز بنجل پردازطاغوتی وشیطانی و... وآراسته بزیورهای هدایت و

عدالت و فرهنگ روشنگرانسانی سازخدائی و مقررات تکامل‌زای آسمانی،ونظام‌بهشت آفرین الهی وانسانی،مجهز به‌آهن وپتك علیه هرگام‌زن درنفی این راه و نیز به‌آهن-یاب وآهن‌پرداز،که خدا وخلق و نظام خدائی و خلقی را علیه شیاطین‌وطواغیت‌ونظامهای شر آفرین آنان،که‌همواره ودرهمه‌ی مراحل تاریخ دربرابرخدا و نظام انسانی او صف‌کشیده ومشغول خلق‌آزاری بوده‌اند، همی یاری‌دهند وبرای بنیان‌گذاری آن بر ویرانه‌های این، در تکاپو و مجاهدت باشند، تا خرگاه عدالت اجتماعی (قسط) را(که درآیه دیدیم، همین منظورغائی و هدف نهائی و نتیجه‌ی مورد نظرازدین ودینداری‌وارسال رسل وانزال‌کتب‌است) برفراززندگی انسان برافرازند وبدان حاکمیت بخشند،و دراین راه‌ازهیچ وسوسه‌وافسون‌وقدرت وارعابی‌نهراسند، که تنها خدای‌آنان است‌که قوی وعزیزاست... وهمین.

اگر نظامهای بشری مجسمه‌ی آزادی! مشعل روشنگری! نیزه‌ی فرورفته در کام اژدهای استبداد!! (که درمیدانها وچهار راهها‌پرده‌ی حقیقتند) فرشته‌ی عدالت! ترازوی تشخیص‌حق ازباطل!کتاب قانون حاکم برهمه! و

شمشیر کیفر بی‌اعتنایان بقانون! را (که برسر درِ دادگستریها ببین وباور مکن میگویند)، سمبل آزادی، رمز عـدالت، شعار برابری ومظهر جهش به‌پیش بمنظور بهسازی زندگی وبهروزی انسانها بدروغ وانمود میکنند، این آیه براستی همه را دارد.

اگر فرشتکان (ودیگر سمبلهای) آن نظامها گچـی هستند و رمز عدالت و آزادی گچـی (دروغ) نه انسانی، فرشتکان (ودیگر سمبلهای) این آیه انسانی هستند ومظهر عدالت واقعی وانسانی. اگر آنها، نه از سنخ انسانند و نـه بدردها ونیازهای آنان آگاه ونه ازظلم زیرپایشان حساس، اینان دردشان، درد انسانها است و نیازشان تعالی انسانها وحساسیتشان علیه آن، رستاخیزا علیه دشمنان انسانها..

زندگی پربار وشورآفرین فرشتکان این آیه، که درراه نیکبختی انسانها وزدودن سیاهیها و نابسامانیها از زندگی انسانها وتعالی بخشیدن وکرامت دادن بـه هستی انسانها همی درتلاش ومجاهدت بودند، گواه گویای مدعی است.

نمایشگاهی.. از انقلابی دگرگونساز

«هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلو علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین، و آخرین منهم لما یلحقوا بهم و هو العزیز الحکیم»[1].

(او است که در قلب توده‌ها پیام آوری از صف خودشان را فرمان رستاخیز داد، تا شعارهای آنرا میان آنان افکند و (درروند آن) آنان را (از خصلت های منفی و بازدارنده دیگر آثار سیاه نظام شیطانی) بپیراید و به خصلت های مثبت و پوینده و دیگر زیورهای فرهنگ شورشگری علیه نظام استثماری بیاراید و با آگاهی و ارزشهای انسانی نائل سازد هرچند که پیشتر در ضلالتی نمایان

۱ـ جمعه(۶۲) ۲

بودند، و(سرمشق برای) آیندگانی که هنوز (زاده نشده یا) بدانان نه‌پیوسته‌اند، که اومقهور ناشدنی ودرست کردار است.)

توجه به‌مضامین وواژه‌های این آیه نیز نمایانگر این مطلب است که‌دین آمده تا توده‌های تحت ستم ومحروم‌از همه چیز راکه تحت فشار نظامهای شرك‌آمیز وجاهلی بجان آمده بودند، علیه‌این نظامها برشوراند، تاآنها راازدرون منفجر سازند ونظام‌نوین وانقلابی اسلام راکه رهائی‌بخش توده‌ها ازهمه‌پوچیهاو نابسامانیها است، برویرانه‌های آنها بنیان نهند، وانسانهائی را که دربند عبودیت سردمداران انحصارطلب شرك وجاهلی وتورهای نامرئی دست وپاگیر پاسداران خودخواه جاهلیت وکفر وزیربارسنگین‌طمع‌ورزیها وزور وتزویرهای طواغیت دیومنش زالوصفت، به پژمردگی، بیفروغی، ذلت،زبونی، جهل، فقر، فساداخلاق و... دچارشده، خصال و ویژگیهای انسانی خود را چونان اراده،آگاهی،آزادگی، شخصیت، منش، تعهد، و... ازدست داده‌بودند،به‌مسیرانسانی‌خود بازگرداند وفطرت وزندگی وجامعه وجهانشان را از آلودگیها و سیاهیها به‌پیراید و

برای رشد وتکاملشان آماده ومجهز ســــازد، وفرهنگ خلاق و سازنده‌ی خدائی را میانشان بگسترانند ونردبان تعالی و حکمت را پیش پایشان گذارد.

اینک باهنگ روشنی بیشتر چندواژه‌که محوربحث می‌باشند، هرچند به‌اجمال نظر صدوزیم ومحتویات آنها را هرچند باختصار می‌کاویم.

الف- بعث...

این یکی ازواژهای قرآنی است که همانگونه‌که برای بیان ظهور ادیان بکاررفته است،برای بیان رستاخیز وقیام مردگان ازگور نیز بکار رفته است.

لازمه‌ی منطقی این وحدت استعمال آنست که: نظامهای غیرخدائی بگور تشبیه شده باشند وانسانهای تن‌دهنده‌ بآنها به‌مردگان، وتکانی‌که غریو آزادی‌بخش دین بانسانهامیدهد به‌تکان غرش صور وروحی که‌مفاهیم بلند پایه و تحرک آفرین آن بآنان میدمد، بروح آن وحیاتی‌که بینش نوین وانقلابی آن بآنان میدهد بحیات آن... وسرانجام این تشبیه که همانگونه که سروشهای غیب (نغمه‌های صور) درانجام،

مردگان را بقیام میکشانند که گورها را از درون منفجر میسازند وبفضای آزاد قدم مینهند، سرودهای آزادیبخش دین نیز دین‌گزینان را به رستاخیز علیه نظامهای شرك‌آمیز میکشانند، که آنها را از درون منفجر میسازند وبه فضای آزادی قدم میگذارند.

درهریك از این تشبیهات یك و یا چند وجه تشابه منطقی‌وجود دارد:

درتشبیه نخست‌گور،

۱ـ تاریکی آفرین

۲ـ خفقان‌آور

۳ـ متلاشی‌کننده وتحلیل برنده‌اندام

۴ـ منبع‌کرمها وحشرات‌خورنده‌و... است.

که‌نظامهای طاغوتی نیز،

۱ـ ظلمت‌ظلمشان تادورترین‌نقاط تحت‌قلمروشان، پرده سیاه‌خود را روی افکار ومشاعر وبینشها وآگاهیهای گورنشینان‌خودمیکشد،وآسمان‌اندیشه ودرك‌ورشدفکری آنان را تیره وتاریك میکنند.

۲ـ شرائط‌خفقان واختناقشان مجال‌نفس‌کشیدن را

از آنان سلب مینماید.

۳ـ اغواگریها وفشاروتحصیلاتشان تمامی امکانات و استعدادات وانرژیهای فکری و معنوی آنان را به تحلیل میبرد.

۴ـ انگلها وکرکسها وقالوهای انسان صورتشان خون‌شریان اقتصاد وشیره جان اجتماع آنان را میمکند.

درتشبیه دوم مردگان مطرح‌اند.. که انسانهای تن‌دهنده به‌نظامهای جاهلی‌نیز چندان لای‌گیره‌های پولادین شرك و مقررات برده‌ساز آن ایستا میشوند ومی‌پوکند که مدال مردهٔ زنده نما میگیرند...و انسان ازدرون‌خالی‌وبی‌محتوا میشوند که‌جلوه‌گاه (وتجسم)فلسفهٔپوچی‌میگردند، وتا آن‌حد(چونان‌برکهٔ آبی متوقف‌که‌خواص‌وآثارحیاتی را از دست داده ، بدرنگ وبو و متعفن شده باشد) صفات وویژگیهای انسانی خودرااز‌دست میدهندکه ـبخصوص‌از نظراجتماعی‌ـحکم‌اجزای ازهم گسسته‌ی یك‌لاشهٔ‌گندیده وبیجان‌میگیرند...: لاشه‌ای‌که خواص‌وآثار ومظاهرحیات وهستی، (چونان:آگاهی، حرکت، اراده،اختیارو...)رافاقد باشد: درست مرده‌گانی زنده‌نما: مصداق قول امام‌علی(ع)

که: «الموت فی حیاتکم مقهورین»[1] باتن دادن بنظام شرك، مرگ محتوای زندگی شما است، چنانکه شرك محتوای توحیدتان و کفر محتوای ایمانتان و بت‌پرستی محتوای خداپرستیتان و...

در تشبیهات بعدی نیز همان‌گونه که غرش نفخه‌های صور گیتی را میلرزاند وانقلاب درارکان هستی میافکندو بمردگان جان می‌بخشد وبه‌خوابیدگان بیداری و به‌نیکان مزدو به‌نابکاران پتك... غریو دین ودینداری نیز لرزه‌براندام جاهلیت و نظام شرك میافکند و ارکان وبند و پیوندهای آن‌رابهم میریزد، وساختمان‌وسازمان آنرا ازدرون منفجر میسازد وبه پاسداران آن‌مرگ میبخشد، وبه‌سردمداران آن خدنگ وبه زندانیان‌آن آزادی، وبه‌خوابیدگان‌آن آگاهی وبه برخاستگان‌آن‌جهت، وبه‌جهت‌داران حرکت وبحرکت داران آن هدف و بهدف‌داران آن پیروزی وبه پیروزان‌آن‌حیات وبه‌حیات‌داران آن‌تعالی و...وهمین‌است معنی آیه ۲۴انفال که:

«یاایهاالذین آمنوا استجیبوالله‌وللرسول اذادعاکم

۱ــ نهج‌البلاغه، خطبه ۵۱

لما یحییکم.» هان ای ایمان گزیدگان! بخداوپیام‌آور وی پاسخ مثبت گوئید، آنجا که شما را به نظامی میخواند، که حیاتتان می‌بخشد).

...حیات!!... حیاتی راستین وبا محتوی، حیاتی در سایه نظام انسان سازخدائی... یعنی شور بجای پژمردگی، خروش بجای افسردگی، حرکت بجای سکون، فریادبجای سکوت، فضیلت بجای رذیلت، نور بجای ظلمت، خردبجای جاهلیت، کمال به‌جای نقص، بینش بجای کوری، هوشیاری بجای نا آگاهی، کارآئی به جای پوچی، آرمان بجای بیهودگی، فروغ به‌جای بی‌فروغی، امیدبه‌جای یأس، شهامت بجای ترس، گستاخی بجای تردید، همت بجای بی همتی، عزت بجای ذلت، حریت‌بجای عبودیت، علم‌به جای جهل، ثروت بجای فقر، صنعت بجای تکدی، صلاح بجای فساد، داد بجای بیداد، آزادی بجای بردگی، منش بجای زبونی، عظمت بجای حقارت، حرکت بجای جمود، و ...

ب: امیان

این لفظ واژه‌ای است، که طبق گفتار امام

صادق(ع):[1] مردمانی از آن اراده گردیده اند که از فرهنگ و نظام تعالی بخش و تکامل آفرین خدائی محروم بوده و در چنگال فرهنگها و نظامهای ظالمانه و مغزشوی بشری، از انسانیتشان مسخ شده دباشیائی وابزارهای بی اراده ی طاغوتهائی مبدل گشته بوده اند!. بسان مردم دوران جاهلیت پیش از اسلام حجاز، وامثال و مشابهان آنان در بستر تاریخ.

ظهور دین درمیان اینگونه مردمان، بخودی خود گویای آن است، که برای ساختن وحرکت دادن آنان علیه شیاطین شرك وكفر، بمنظور درهم شکستن قالب پولادین جاهلیت و قفس آهنین روابط غلط حاکم براجتماع وپاره کردن تور نامرئی دست وپاگیر وخفه کننده ی استعدادات انسانی مستقر وموجود بوده است ، تا ازقید و بند اوهام و خرافات، بدآموزیها وکج اندیشیها، عقاید سنتی موهوم ، آداب ورسوم خرافی، سنن ومظالم طبقاتی واشرافی وقوانین ومقررات شیطانی واستثماری که همی آب به آسیاب استبداد میریخت وتوجیه مکیدن ناتوانان و ابزارکار زورمندان میشد، رهائی یابند و با امکانات و استعداداتی که خدادر

۱ــ تفسیر نورالثقلین ج۵ ص ۳۶۲

نهادشان به ودیعت گذاشته است، در پرتو رهنمونی نظام و فرهنگ خدائی، سیر صعودی و حرکت تکاملی خود را در بستر گسترده و هموار تاریخ آغاز کنند، و از ابزار بی‌اراده‌ای دربرابر شیاطین و طواغیت بانساتی آزاد وتپنده وتوفنده تغییر ماهیت دهند و آنسان که خدا اراده کرده است محرك تاریخ وسازندهٔ اجتماع گردند.

مضامین واژه‌های بعدی آیه، بهمین روندناظرندکه اینك بکاوششان میپردازیم.

ب: تزکیه.

این واژه‌گرچه بمانند تطهیر بمعنی پاك‌کردن گرفته میشود لکن از نظر عمق معنی با آن تفاوت اساسی دارد، و بمعنائی که امروز واژه «تکامل بخشی» نمایانگر آنست بسی نزدیکتر میباشد:

در معنی تطهیر رشد بعدی شیء پاك شده لحاظ نگردیده است، ولی در معنی تزکیه لحاظ گشته است. اگر مرضی راکه موجب تحلیل رفتن قوای مریض شده برطرف کنند، ومیکرب آنرا درنهاد وی بخشکانند، ووجود وی را

ازآن به‌پیرایند، مریض بطورطبیعی روبه‌رشد وبازیافتن قوای تحلیل رفته‌ی خود خواهد نهاد و بزیور سلامت و قدرت آراسته خواهدگردید. ونیز اگر کشتزاری را، که‌در اثر آفت زدگی، کرم، علف‌هرزه ودیگر آلودگیها پژمرده گشته، نمود خود را از دست داده باشد، باسم پاشی، علف هرزه‌کنی، زدودن آفات وبیماری‌ها و... پاک‌وتزکیه‌کنند، نشاط وسرسبزی خودرا بازخواهد یافت، وبرشدوباروری آراسته خواهد گردید. با توجه به این دو تمثیل بمعنای تزکیه که درباره‌ی فردوجامعه‌آمده است میتوان پی‌برد:

دراینجا فردوجامعه‌ی تحت ستم طاغوتی، باندام‌رو به‌تحلیل مریضی‌تشبیه شده‌که میکربهای امراض‌گوناگون فردی، اجتماعی، فکری، عقیدتی، اخلاقی،سیاسی، نظامی و...ـچونان ظلم وزور وتجاوز وقلدری وفریب وتزویر و اغواگری و... ازیکسو وجهل وناآگاهی و تن پروری و عافیت‌طلبی وتوجیه‌گری‌و...ازطرف دیگر،ـکران‌تاکران وجود اورا مورد تاخت وتازقرارداده‌اند که جز طـرحی وسیع وبرنامه‌ای عمیق وحرکتی فعال وهمتی پی‌گیر،دفع اینهمه مهاجم را نشاید وتزکیه‌آن اندام را نتواند.

ویا بکشتزاری تشبیه گردیده است، که کرمها، ملخها
علف هرزه‌ها و... بجانش افتاده و ریشه‌اش را می‌خورند و
شاخه اش را می جوند و شیره‌اش را می‌مکند و...
اینست که یك خانه تکانی لازم است، یك جامعه
تکانی، یك جراحی، یك عمل انقلابی، یك رستاخیز، یك
رستاخیز اجتماعی، یك دین... آری یك دین... که همه‌ی
اینها است و قوام همه‌ی اینها و عامل تداوم تمامی اینها: انقلاب
در انقلاب پابپای حرکت تاریخ و دوش بدوش شرایط آن.
دین است که میتواند (بسلاح اراده وهمت وبازوی
فرزندان خود) تزکیه کند، بپالاید، میکربها را بخشکاند،
زالوها را بخاك اندازد. علف هرزه‌ها را بکند، ملخهارا
بزند... دورهٔ نقاهت را برطرف کند، سرم تقویت تزریق
کند، موتور حرکت تکاملی را در نهاد فرد و جامعه جاسازی
وروشن نماید وراه رشد وتعالی و باروری اندام و کشتزار
را تسطیح نماید.

واینست که می‌بینیم آیه، هدف از بعثت بزرگترین
پیام آوران الهی و انسانی ومنظور از ظهور عظیم ترین مکتبهای
اجتماعی وحیاتی را همین کار اعلام میکند:

«یزکیهم ویعلمهم الکتاب‌والحکمة: پاکشان کند و کتاب وحکمت را بآنان بیاموزد.»

چه حوزه‌هائی را پاک‌کند... وازچه چیزها؟

روح وباطن وضمیرشان را.

ازتاریکی،آلودگی،پوچی،پوکی، هوا،هوس،سستی، زبونی، حسد، طمع، ترس، جهل، خودکامگی، جاه طلبی، اسیرجلوه‌های فریبای زندگی بودن و...

فکر وبینش وعقیده‌شان را.. از تاریکیها، کجی‌ها، نادرستیها، خام اندیشیها ، خرافات، موهومات، رسوبات ذهنی غلط، بدآموزیها،تلقیات نادرست، برداشتهای‌جاهلانه یا مغرضانه،آموزشهای شیطانی وطاغوتی و...

رفتار وگفتار وروابط ومناسباتشان را...

از بیهودگی، ناروائی، ناپاکی، ضد خدائی بودن، ضد خلقی بودن و...

وسرانجام نظام‌وفرهنگ ومحیط وسیاست وزندگی وکار وکسب وتولید وتوزیع ومصرف وسازمانها ونهادها و مؤسسات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی واداری و... و باجمال همه‌ی هستی وکران تاکران جامعه‌شان را ... از

باطل، منکر، خیانت، جنایت، چپاولگری، اغفال، دروغ، تزویر، مردم فریبی، ریاکاری، قلب حقایق، زور گوئی، قلدری، استثمار، تضادهای طبقاتی، تناقضات اجتماعی، اوضاع فقر آفرین، شرایط نابسامانی‌زای، نهادهای ضد خلقی، مراسم تخدیری، رسانه‌های استحماری، فشار، خفقان، اختناق، سلب آزادی، قساوت، بی‌رحمی، فزون‌ازحق خواستن دیگران‌ر برده‌ی‌خود ساختن، ظالم و بدخواه‌هرچه عاجز و مسکین‌بودن، عاجزومسکین هرچه ظالم‌وبدخواه‌گردیدن، ربا، قمار، شراب، زمینه‌های‌محرك شهوت، صحنه‌های‌منافی عفت، شرك، کفر، جاهلیت، عقب‌ماندگی، بی‌حالی، تن‌پروری عافیت طلبی، بی‌تفاوتی، بی‌بند وباری، توجیه‌بازی، بهانه تراشی، آلت دست شدن، ابزار گناه دیگران گردیدن، خودفروشی، سرسپردگی، طاغوت‌پرستی، تن‌دادن به‌فرمان غیرخدا، تحمل قانون غیرخدا، مطاع‌گرفتن غیرخدا، رب گرفتن غیرخدا، ملك گرفتن غیرخدا، معبود گرفتن غیر-خدا، ایده‌آل‌گرفتن‌غیرخدا، و...وبهمین‌گونه مرضها است که‌آیات شفای قرآن نیز ناظربوده وهدف خود را درمان آنها اعلام میکند که:

«قل هو للذین آمنوا هدی وشفاء...»[1]، وننزل من القرآن ماهو شفاء و رحمة للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خساراً[2]، قاتلوهم یعذبهم الله بایدیکم ویخزهم وینصرکم علیهم ویشف صدور قوم مؤمنین ویذهب غیظ قلوبهم[3]، یاایها الناس قد جائتکم

۱ـ فصلت ۴۴: «بگو قرآن برای آنانکه به جبهه خدا پیوسته‌اند، مشعل روشنگری و نسخه درمانی است» (درمان همه امراض فردی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، نظامی، فرهنگی، روحی، جسمی، مادی، معنوی و ...نامبرده‌ی بالا: بزدودن میکربهای آنها: درمان جنایت بزدودن جانی ودرمان خیانت بزدودن خائن وظلم بزدودن ظالم و...)

۲ـ اسراء ۸۲: «ومی‌فرستیم ازقرآن آنچه مؤمنان را درمانی و رحمتی است وستمگران را نیافزاید جز خسرانی وزیانی» زیان‌فزائی قرآن علیه‌ستم پیشگان به این است که فرزندان خود را علیه آنان به‌جنبش ومقاومت وجهاد می‌خواند ومی کشاند واین باراندمان دم‌افزون خود، شهداریکه‌ی قدرت وخودکامگی را به‌کام آنان تلخ می‌کند واحیاناً پیکره‌ی‌هستی آنان‌را متلاشی می‌سازد.

۳ـ توبه ۹: «باآنان نبردکنید تاخدا آنان را بدست شما کیفر دهدوزبون سازدوشما رابر آنان‌پیروزی بخشد وقلب مؤمنان راخنک گرداند وشفا بخشد ودق‌ازدل آنان‌بزداید».

موعظة من ربکم وشفاء لما فی الصدور وهدی ورحمة للمؤمنین».[1]

د ـ حکمت:

اوج قله‌ی تعالی وتکامل یکفرد وجامعه وملت همان است که به تعبیر قرآن حکمت نامیده میشود. حکمت که به نظری (حکیمانه اندیشیدن) وعملی (حکیمانه عمل کردن) تقسیم میشود، یعنی راکد نگذاشتن قوای مغزی، فکری، روحی، جسمی، مادی، معنوی، و... و پرورش و صحیح بکارگرفتن آنها وتمامی دیگرمنابع و استعدادات و نیروها وامکانات موجود وبالقوة درراهی که آفریدگار آنها مشخص کرده است: راه بهسازی زندگی و بهروزی خلق، راه تحکیم نظام خدائی و تکامل انسانها، راه آباد ساختن زمین[2] وبه‌ثمر رسانیدن نیروها وذخائر نهفته‌ی آن واجتناب

۱ـ یونس ۵۷: «هان ای توده‌ها! شما را از جانب صاحب اختیارتان اتمام حجتی آمد وامراضی راکه در سینه‌هاست درمانی، وبه‌جبهه‌ی خداپیوسته‌گان رامشعلی ورحمتی»

۲ـ «هوانشأکم من‌الارض و استعمرکم فیها» (خداشما رااز ـــ

ازمعطل گذاشتن، فاسدساختن، اسراف تبذیر، وهرزوهدر دادن آنها.

پر روشن است که اگرهستی وزندگی فرد وجامعه و ملتی این معنی وجهت‌را بخود بگیرد. چه میشود، چطور خصائص وویژگیهای انسانی‌افراد پرورش وتکامل‌مییابند، علوم وصنایع وابتکارات روبه رشد مینهند، رفاه و آزادی انسانها تأمین‌میگردد، سیاهی وتباهی ازصحنه‌ی اجتماع وجهان رخت برمی‌بندد، استثمار انسان از انسان منسوخ میشود، تاریخ وتمدن چهره‌ی انسانی مییابد، فتح فضا با فقربشر جمع نمیشود، کاخ وکوخ: مظهر تناقضات اجتماعی پدید نمی‌آید، آرمانها و نیازهای اساسی انسانها سرکوب نمیگردد، درهمین دنیا دوزخ رخ‌نمینماید وآتش بیدادو استبدادآن سعادت‌انسانها را طعمهٔ خود نمیسازدوبالاخره

←زمین پدیدار ساخت و به‌آباد ساختن آن برگماشت) سوره هودآیه ۶۱(استعمارگران غربی: زیر ماسك همین نام فریبنده «استعمار: آبادسازی» بودکه بکشتی پر از موادخام وبازار فروش‌ونیروی ارزان‌کار روی دریای‌نفت شرق ماوارد شدند. وخود فروخته‌گانی از این سو نیز چاکرانه رو بهر کوی و برزنی افسارکش آنان‌گردیدند که: هان آبادگر...آبادگر!

انسان هدف وسیله نمیگردد و...

آری این آیه نیز بهروزی انسانهارا نخست درهمین دنیا وجههی همت قرارمیدهد ومی‌بینیم که چگونه منطقی ومعقول راه نیل بدان را کــه، پله وادو مرحله‌ای است، تجسم می‌بخشد:

نخست اعلام وپی‌گیری برنامه‌های خدائی (تلاوت آیات) سپس بعنوان بازده وراندمان آن، تزکیه وپالایش وپیراستن جامعه ازهرگند وخار وخسك نظام طاغوتی، و هر بنیان واساس ونهاد شیطانی، وهرسنت وحرکت جاهلی وخرافی (یزکیهم) و در حلقه‌ی سوم تجدید ساختمان و آراستن آن بزیورهای مکتب و فرهنگ و نظام خدائـی (تعلیم کتاب که سمبل وبرنامه‌ی فرهنگ ونظام خدائی است) ودرمرحله‌ی چهارم ساختن انسانهائی بمعنای بالاحکیم، که جز بفرمان خدا ومصلحت خلق گامی برندارند.

و این همان معنای صحیح و راستین يك انقلاب اجتماعی است، که مناسبات غلط حاکم برجامعه را بهم میریزد، شکل و قیافه‌ی بی‌هنجار اجتماع را دگرگون میکند. ساختمان وسازمان آن را تغییر میدهد، ملاکها و

معیارهای آن را دیگر میکند، ارزشها و اصالتهای آنرا منسوخ می‌سازد، روابط وپیوندهائی راکه درداخل ویا با خارج آن برقرار است جابجا میکند و... وتمامی آنها را از نو می‌نهد وخدائی وانسانی میسازد و همین است معنای فرازشکوهمند وتکان دهنده‌ی امیرالمؤمنین (ع) درخطبه پرشکوه «منشورحکومت علوی» به‌هنگام اعلام برنامه‌ی دولت خود خطاب بجامعه منحط وواررونه‌ی عثمانی که:

«والذی بعثه بالحق لتبلبلن بلبلة ولتغربلن غربلة ولتساطن سوط القدرحتی یعوداسفلکم اعلاکم و اعلاکم اسفلکم»[1].

۱ـ نهج‌البلاغه خطبه ۱۶: «سوگندبآن خدای که محمد(ص)را بحق‌فرمان رستاخیزداد که چنان‌بهم ریخته‌شوید وآنسان بـه غربال در آئیدوبگونـه‌ای در دیگ جوشان انقلاب زیرورو گردید که خاك‌نشینانتان‌بر بن‌گردند وصدرنشینانتان بزیر افتند» (لایقان با صلاحیتی که دستشان بسته وتحت فشارند روی‌کار آیندونالایقان بی‌صلاحیتی که دستشان بازوروی‌کارند ازاریکهٔ خودکامگی بزیر افتند).

هدف و رسالت دین

بااین مختصر که نمونه‌ای از آیات فراوان[1] موجود

۱ـ ازقبیل «وعدالله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امناً یعبدوننی ولا یشرکون بی شیئاً....» (خداوند بکسانی از شما که به‌جبهه‌ی خدا پیوسته وبرای تحقق اهداف خدائی کاردر شور آن‌دارند وعده‌داده‌است که‌خلافت وحکومت‌زمین (دیگر توجیه بردار نیست که منظور همین دنیاست) رابآنان سپارد چونانکه به پیشینیان آنان‌سپرد ونظامی راکه‌خود برای آنان پسندیده، برای آنان‌تحکیم و استوار سازد، وفضای وحشتی راکه خصم علیه‌شان آفریده بآرامش وآزادی مبدل کند. تا تنها مرا بندگی کنند وبا بندگی دیگران‌شریك‌درحق من‌قائل‌نگردند)سوره‌نور(۲۴) آیه۵۵.
وـ«...یضع عنهم اصرهم والاغلال التی کانت علیهم»اعراف ـــ

دراین زمینه میباشد. روشن میشود که:

هدف ورسالت دین (که هدف ورسالت دینداراست)

ایجاد محیطی متناسب باساختمان ومکانیسم طبیعی، جسمی

---

(۷) آیه ۱۵۷ (... پیام آوری که بارگران «نابسامانیها» شان را ازدوششان برمیدارد وغل وزنجیرهای اسارت را از دست و پایشان بازمیکند.)

و—: «کتب الله لاغلبن اناورسلی... و... اولئك حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون» مجادله (۵۸) آیه ۲۰ و ۲۲ (خدا مقرر داشت که: من وبدوش کشندگان پرچم رسالتم بی تردید و گمان پیروز میشویم و.... آنان (پیروان دین) حزب خدایند و حزب خدا پیروز است.)

و—: «ولقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین. انهم لهم المنصورون وان جندنا لهم الغالبون» صافات (۳۷) آیات: ۱۷۰ الی ۱۷۲ (ما برای بدوش کشندگان پرچم رسالتمان مقرر داشتیم که هر آینه آنان موردحمایت مایند. واینکه ارتش مابی تردید وگمان پیروز است).

و—: «انا لننصر رسلنا والذین آمنوا فی الحیوة الدنیا ویوم یقوم الاشهاد.» مؤمن (۴۰) آیه ۵۰ (محققاً ما پیام آوران خود وآنانرا که به جبهه ایمان پیوستند، در زندگی دنیا وروزی که گواهان بپاخیزند یاری میکنیم).

و— «ثم بعثنا من بعدهم موسی وهرون الی فرعون وملائه...» —

وروحی انسان است‌که در آن همه چیز در راه کرامت بخشیدن بانسان بکار افتد، و در جهت تقویت ویژگیها و

← (سپس درپی آنان موسی وهرون را بسوی فرعون و باندا وفرمان رستاخیز دادیم...) یونس (۱۰) آیه ۷۲
و: «فاثابهم فتحاً قریباً ومغانم کثیره» فتح(۴۸) آیه ۱۹ (پس پیروزی نزدیك وغنیمتهائی زیا دیدانان ثواب‌داد).
و: «ولوان اهل‌القری آمنوا واتقوا لفتحنا علیهم برکات من‌السماء والارض... »اعراف (۷۱) آیه ۹۵ (اگراین‌خاك نشینان‌به جبهه‌ی خدا پیوندند وخود را از عقب‌گرد برحذر دارند، هرآینه درهای برکات آسمان وزمین را بر رویشان میگشائیم) (:اگرچنان باشندنظام خدائی‌را روی‌کار میآورندو این‌نظام ـ بعکس نظامهای طاغوتی که جهل پرور وفقر آفرین ونابسامانی‌زا است ـ راه آنان‌را بسوی دانش وصنعت وکار وابتکارمیگشاید. تامنابع‌وذخائر وقوا وانرژی‌های طبیعی خدا داده‌را از دل زمین وجگرکوهها وعمق دریاها وقلب آسمانها بیرون‌کشیده دست مایه‌ی زندگی سازند و با پخش وتوزیع عادلانه‌ی آن‌ها میان‌انسانها فتح‌برکات آسمان‌وزمین راعینیت وتجسم‌بخشند.)
وبسیاری‌دیگر ازاین‌سنخ، که هرکدام به‌تنهائی دلیلی‌است جامع وکافی برای نشاندادن اینکه دین (ودیندار ودینداری) نخستین هدف ورسالتش خلق دنیائی است‌نو، پیراسته از هر خس‌وخار وانسانی نوتر پیراسته‌از هرستمگری‌وستمکشی...

خصال انسانی وی باشد..: امکانات، منابع مادی، معنوی، فکری، فرهنگی، علمی، اقتصادی، سیاسی، نظامی، صنعتی و... همه وهمه درکار پرورش انسانهائی باشد، پویا، آگاه، با اراده، حکیم، بادانش وبینش، با همت و عزم، دارای روح‌هائی بزرگ، افکاری بلند، چشم اندازهائی وسیع، اهدافی رفیع ونامتناهی، غایاتی عالی وانسانی، آرمانهائی خلقی وخدائی، ایده‌آلهائی آسمانی ومعنوی، فداکار، ازخود گذشته، پیشتاز، پیشاهنگ، آزاد اززندان تن، هوای نفس، عشق زر، بیم زور، هاله‌ی تزویر، اسارت شیطان، عبودیت طاغوت[1] و... انسانهائی خروشنده، فریادگر، بیداد شکن، ابی‌ذرصفت، عمارمنش، حجرگونه، حسین مانند، مظهرخدا، جلوگاه اراده‌ی خلاق او، مظهر رأفت ورحمت وعطوفت او دربرابرمحرومان وتجسم قهروخشم و انتقام او در برابر جباران، خلیفه وکارگزاراو درزمین، مثال والگوی او در جهان وگزیده موجودات اودر هستی...

که درچنین محیطی است که انسان مجال می‌یابدتا بکمال مطلوب وهدف آفرینش خودنائل آید: تعالی انسانی

۱ــ طاغوت که از ماده‌ی طغیان است یعنی دیکتاتور

و خلق صفات خدائی در خود و حرکت دائم بسوی خدا-
گونه‌تر شدن ودراین‌گونه اجتماع است که حرکت تکاملی
انسانها چونان شنا در جهت حرکت آب و پرواز در کام
جاذبه‌ی مغناطیس، سخت شتاب میگیرد، که از یك سو
مناظر، صحنه‌ها، چهره‌ها، نمودها، دیدنیها، شنیدنیها،
خواندنیها وهمه‌ی آنچه اندیشه و احساس و روح و جان
انسان‌را تحت تأثیرقرارمیدهد، در این جامعه خدائی‌است
وانسان را بسوی تکامل وتعالی و خداگونه‌تر شدن‌میخواند
وجذب میکند وازدیگرسو تمامی امکانات، نیروها، عوامل،
برنامه‌ها، مقررات، تلاشها، نقشه‌ها و... انسان رابهمان‌سو
سوق‌میدهدومیراند...ومگرنه این است که موجودی که بطور
خودکاربسوی‌مقصد ومقصودی‌هم رانده شودوهم‌کشانده‌شود
صدهابرابر صرف‌انرژی فردی‌و شخصی‌خودراه طی میکند
وبازمگرنه‌این‌است که‌طواغیت خودکامه‌ی دورانها‌نیز برای
کشاندن انسانهابراه وسرنوشتی که‌خودخواسته‌وکام‌آنان‌را
برمی‌آورد،همین‌عوامل‌جذب‌ودفع راآنسان که‌اغراض شوم
آنان راتأمین‌کنند، هرچه فزاینده‌تر وبگونه‌ای هرچه دم-
افزون‌تر می‌رویانند ومی‌آفرینندوهیچ‌ازکارآفرینش آنها
غفلت نمی‌ورزند؟!

طرح تحقق هدف

پس‌ازآنکه‌روشن شد هدف‌ورسالت دین (ودیندار ودینداری) خلق جامعه‌ای است اینسان، باید دید برای تحقق آن‌دارای چه ابزار و ساز وبرگی است وچه طرح و پیشنهادی دارد‌وچه برنامه ودستورکاری پیش‌پا می‌گذارد، چه اینکه هرمکتبی که‌آهنگ‌وداعیه‌ای دارد برای‌تحقق آن ناگزیر از اینهااست. وطبیعی‌است‌که اسلام نیز ازاین قاعده مستثنی نیست.

اگر هدف ازیك سفینه ـ: حرکت دادن‌سرنشینان ـ را اجزاء‌وعناصر تشکیل دهنده‌ی آن ـ با تشریك مساعی و همکاری متقابل ـ میسر می‌سازند، هدف از دین نیز همین لازمه‌ی منطقی را خواهد داشت.

اسلام برای این منظور دارای عقائدی، اعمالی، معارفی، آموزشهائی، مبانی‌یی، اصولی، فروعی، شرائطی، دستوراتی، مقرراتی، برنامه‌هائی، قوانینی، و ... و خلاصه ـ چونان یك سفینه ـ دارای اجزاء وعناصری است.

باشناخت این اجزاء و عناصر سرشت مکتب ـ که همگام وهمساز با سرشت انسان است ـ جهت آن ـ که تعالی کمال انسان است ـ، ارزشها واصالتهای راستین آن ـ که برخاسته ازفطرت انسان وجهان است ـ، ملاکها و معیارهای اصیل آن ـ که بازنمای سعادت ازشقاوت انسان است ـ،... وسرانجام طرح تحقق هدف آن ـ که اوج بخشیدن به سرنشینان است ـ، بدست می‌آید.

برای شناخت این اجزاء وعناصر ودرك طرح تحقق هدف ناگزیر به فرهنگ پویای اسلامی و آموزشهای روشنگر وجهش آفرین آن باید پرداخت.

این آموزشها از یك سو بینش وعقیده‌ای در نهاد پذیرندگان خود جاگزین میکند که در وجود آنان نقش موتور را داشته آنان را بسوی تحقق آن هدف حرکت میدهد، واز دگرسوی دستورالعملها وفرامینی پیش پایشان

میگذارد که زاد وتوشه وسلاح وساز وبرگ راهشان بوده آنان را ازسستی وضعف وعقب‌گرد نگهمیدارد.

ازآنجاکه اسلام،درمجموعه‌ی بهم پیوسته‌وارگانیك خود،ـ چونان هرمکتب ومسلك‌اجتماعی دیگرـ ازاصول وفروعی ویا روسازها وزیرسازهائی تشکیل شده ونخستین بخش‌آن (اصول) محور ومقوم دومین حوزه‌ی‌آن(فروع) بوده، بوجود آنها معنا وجهت می‌بخشد، واز آنجاکه باز توحید درمیان تمامی اینها محور وزیربنا بوده ، بتمامی آنها فلسفه ونقش بخشیده، جهت وسمت میدهد وبی‌تحقق آن‌ـ که‌بسته به شناخت آن‌استـ تمامی آنها سراب‌خواهند بود، شناخت خود را ازآن آغاز میکنیم.

طرح

اگر درکالبد هستی خدا را روان ـ
روح زنده و فعال جهان ـ میگیرند در کالبد
اسلام نیز(که الهام یافته ازفطرت انسان وجهان
است) توحید را جان میتوان گرفت.
توحید اصل نخستین و زیربنای همه اصول و
فروع وپایه‌ی اساسی آئین‌اسلام است‌اگربرای‌اسلام

اصول‌دیگری چونان نبوت ومعاد وغیره قائلیم باین‌معنی نخواهد بودکه توحید درردیف اینها وبرابر بااینها است، که اصل اینها و شالوده و قاعدهٔ اینهاست. چه اگر نبود، نبوت‌وغیره‌هم نخواهدبود. براین‌مبنا است‌که برای‌توحید حساب دیگری غیرازآنچه هست باید بازنمود.

اگر اسلام‌آمده است نقشی بازی کند و (چنانکه گذشت) جامعه‌ای‌خدائی وپیراسته ازهرظلم وزور بنیان نهد، هریك از اجزاء و عناصر واصول و فروغ تشکیل دهنده‌ی آن، از جمله توحید، به تناسب اهمیتی که از نظراین دین دارند و به‌مقیاس تکیه‌ای‌که رویشان بعمل آمده، باید در تحقق بخشیدن بدان هدف سهیم باشند چه‌منطقی نیست‌که درکشتی‌ویا هواپیمائی، موتور را مثلا ارجی‌بیشتر نهند وازهمهٔ دیگراجزاء وعناصرآن اهمیتی بیشتر دهند، وبااین همه در نقش مورد نظر ازآن، یعنی حرکت‌دادن سرنشینان، سهمی‌نداشته باشد ویا داشته‌باشد برابر ویا کمتر. اگرنقش یك رادیو آنست‌که موج را از هوا بگیرد، وبصوت تبدیل کند و به‌شنونده تحویل دهد طبیعی خواهد بود که هریك از اجزاء و عناصر وپیچ و

مهره‌های آن بمقدار اهمیتی که در دستگاه و مکانیسم آن دارند در تحقق بخشیدن به‌نقش مورد نظر سهیم باشند بی‌کم و کاست.

حساب دیگری که برای توحید باید باز کرد، از همین قاعدهٔ منطقی ناشی میشود، توحید در انسجام ارگانیک مفاهیم تشکیل دهنده‌ی بافت کلی دین نقشی تعیین کننده داشته و از همه دیگر اجزاء و عناصر و تمامی دیگر اصول و فروع تشکیل دهندهٔ کشتی اسلام دارای اهمیتی بیشتر بوده و اسکلت و استخوان بندی این دین را تشکیل میدهد. این نظریه محور کلیه عقاید و معارف و قوانین این دین بوده و زیربنای طرحی است که این آئین برای بهروزی جامعهٔ بشری ارائه میدارد. بستگی تمامی اینها باین نظریه چنان است که بستگی منظومه شمسی بخورشید. که هرگاه خللی بدان راه یابد، یا فرو افتد، بیدرنگ دچار خلل گردند یا فرو افتند.[1]

۱ـ «ولقد اوحی الیك والی الذین من قبلك لئن اشرکت لیحبطن عملك ولتکونن من الخاسرین» سورهٔ زمر آیه ۶۵ (همانا بتو و به پیشینیان تو گوشزد شد که اگر در تعین نظام زندگی برای خدا ــــ

حساب تازه اینست که توحید باید در خلق جامعه‌ی متعالی وایده‌آل اسلام، که دور نمائی از آن گذشت، به تناسب جایگاهی که در این دین دارد؛ عیناً وعملا سهیم باشد و بمیزان اهمیتی که بدان داده میشود؛ نقشی عینی و عملی بازی نماید. براین مبنا، دیگر، توحید نخواهد توانست، واشتباه، وبل انحراف خواهد بود که، صرفاً بعنوان یك تفکر مجرد فلسفی درمیان مسلمانان مطرح باشد تا فقط درعالم ذهن معتبر بوده و بی‌توجه بآثار انسان ساز عینی وعملی، فردی واجتماعی و...ی آن اینچنین مورد اهتمام و نقش آسمان افکار باشد.

این درست وارونه خط مشیی است که اسلام خود، درباره طرح این عقیده دارد، که نه تنها آنرا بعنوان عاملی عینی وواقعی، انسان سازوجهان‌پرداز، بل بعنوان زیربنای انقلاب اجتماعی اسلام، وموتور محرك انسان و جامعه،

←شریك پذیرفتی هر آینه عملت تباه است واز هرز روندگان میباشی.) یعنی در تمام حلقات زنجیره‌ی زمان در نهضتهای خدائی همه‌پیام آوران الهی وآسمانی نبود توحید یعنی تباهی همهٔاعمال آنسانکه فنای خورشید یعنی نابودی همه‌اقمار.

دگرگون‌کنندهٔ چهره تاریخ مطرح میسازد و برجنبه‌های عینی وعملی آن‌که‌شامل روحیات‌وخصال آدمی‌وچگونگی اعمال ورفتاراوواز همه بالاتر شکل‌وقواره‌ی اجتماع‌بشری میشود تکیه میکند.[1]

این شخص بنیان گذار اسلام است که می‌بینیم‌شعار اسلام را که همه جهشها وتوفندگیها درآن نهفته است، کلمه توحید قرار میدهد و نقش ورانددمان آنرا نیز ـ که فتح وپیروزی است ـ توأم باآن اعلام میکند.

«قولوالااله‌الاالله تفلحوا» توحید را بپذیرید ظفر می‌یابید[2](به‌شکوه وعزت‌وحیات میرسید).

درصورتیکه ظفر درصحنه‌های کار وپیکار است وبا صرف‌یك عقیدهٔ نازای ذهنی ویك تفکر مجردفلسفی، بی‌نقشی عینی وعملی ببارنمی‌آید.

۱ـ که‌درصفحات قبل توضیحی اجمالی‌درباره‌آن‌داده شده‌است.

۲ـ درست‌است که برخی (فلاح) را که‌درآیات قرآنی‌نیز بسیار آمده‌است به‌رستگاری معنی‌میکنند، لکن‌جائیکه خود صاحب زبان بـه پیروزی وظفرمندی معنی‌کند چرا معنای بیگانه از زبانی را پذیرا باشیم‌که (بر فرض هیچ نقص، باری) آنقدر گنگ ومبهم‌وتار باشدکه بازخود نیازمندمعنی باشد

از این بالاتر وخدشه ناپذیرتر، فرازتکان دهنده‌ی دیگر حضرت است که پذیرش توحید را عامل فتح شرق وغرب جهان ومنقاد ساختن ملل سرتاسر گیتی وحکومت یافتن برکران تاکران پهنهٔ ارض ونیل به‌تمامی بهروزیها ونجات ازتمام سیه‌روزیها اعلام میکند که:

«... انا ادعوکم الی کلمتین خفیفتین علی اللسان، ثقیلتین فی المیزان تملکون بهما العرب والعجم وتنقادلکم بهما الامم وتدخلون بهما الجنة وتنجون بهما من النار، شهادة ان لااله الا الله وانی رسول الله ...»[1]

ومعلوم است که فتح شرق وغرب جهان وبانقیادآوردن ملل سرتاسر گیتی و.... چه میخواهد و لازمه‌اش چیست:

۱ــ.... من شمارا به دو کلمهٔ آسان از نظر بر زبان راندن وسنگین ازنظر لازمه‌ی عملی فرا میخوانم که به‌نقش آندوزمام حکومت عرب وعجم رابدست میگیریدوملل جهان سر بکمند انقیادتان مینهند ودروازه‌های بهشت ــجامعه‌ی طراز نوین توحیدیــ را درمیسپرید وازآتش جانکاه ــجامعه‌ی طبقاتیــ رهائی می یابید: شهادة ان لااله الا الله وانی رسول الله... ارشادشیخ مفید(ره) ص۲۱

«رستاخیز».

وباز باید بدیهی باشد که این لازمهٔ عملی توحید است هرچند که سنگین باشد، چه اینکه خود حضرت نیز فرمودند: ثقیلتین فی‌المیزان: سنگین از نظر لازمهٔ عملی.

براین مبنا توحید از نظر خود بنیانگذار اسلام بشکلی مطرح است که عمل درمتن آن است و آنهم نه هر کار که پیکار وهمین نظر را است که ابراهیم پدر توحید نیز عملا ارائه می‌داردکه:

« اول من قاتل ابراهیم (ع) حین اسرت الروم «لوط» فنفر ابراهیم(ع) حتی استنقذه من ایدیهم.. واول من اتخذ الرایات ابراهیم (ع) علیها لااله الاالله.[1]

و همین است راز اینکه چرا هرپیام آوری که

۱ـ نخستین کسیکه دست به پیکاربرد ابراهیم (ع) بود، آنگاه که ارتش‌رم «لوط» را به اسارت گرفت پس ابراهیم بسیج شد تا وی را از چنگ آنان رهانید.... ونخستین کسیکه پرچم بکار گرفت ابراهیم(ع) بود که بر آن نقش بود: لااله‌الاالله...رسائل ج ۱۱ص ۱۱۰

مبعوث می‌شد و توحید خدا را درمیان خلق اعلام میکرد همواره سردمداران و طواغیت حساس می‌شدند و در برابرشان جبهه می‌گرفتندو نه‌طبقات کاسب ولومپن وزارع وکارگر (که تا آنجاکه فریب و تزویر نبود درصف انبیاء قرارمیگرفتند ویا لااقل بی‌تفاوت بودند):

همین‌است راز اینکه موسی(ع)که می‌آید فرعون و باندو هیئت حاکمهٔ فرعونی در برابر او صف می‌بندند نه‌قشرهای عطارونجار وبزازمصر، وعیسی(ع)که می‌آید، امپراطور روم وفریسیان روحانی‌نمای یهود همدست‌وهم‌طبقه‌ی او حساس میشوند، نه‌مردم عادی و کاسب وکارگر فلسطین وابراهیم (ع)که می‌آید، نمرود و نمرودیان در برابرشان جبهه‌ی مکذبین وضدانقلاب‌را تشکیل می‌دهند نه‌توده‌های کفاش و بقال و کشاورز ودامدار بابل‌وبالاخره پیام‌آور اسلام هم‌که می‌آید زمامداران خودکامه‌ی‌قریش وباندهای استثمارگر وزالوصفت بوسفیانی و هراکلیوسی وخسرو پرویزی در برابر اوقرار میگیرند نه‌محرومان و بردگان وستمدیدگان حجاز وروم وایران و...

بااین برداشت از تاریخ‌که شیوه‌ی قرآنی و صحیح

طرح تاریخ است و جوهر وحرکت و جهت تاریخ را از دیدگاه ایدئولوژی اسلامی می‌نمایاند، نیز ما معنی و لازمه‌ی عملی توحید و نقش وراندمان عینی آن را وبالتبع کیفیت صحیح طرح آنرا بدست می‌آوریم:

طرحی که آنسان که، خود ذات باری میگوید[1] بنیان یك دژ باشد: دژی خدائی ونتیجتاً شکن ناپذیر، که عزت وشکوه وتعالی‌مان را پاس‌دارد وازشکست واسارت و ذلت‌مان حافظ باشد، دژی برج وبارو دارکه موحدان و خدا پرستان راآشیانه عقاب باشد و مشرکان و طاغوت‌منشان را طوفان عذاب.

درغیر این‌صورت و با طرحی آنسانکه هست، توحیدمان صوری وکاذب خواهد بود و نتیجتاً، مراسم مذهبی‌مان‌از آن کاذب‌تر وعقاید واعمال وعباداتمان ازآن بیجهت‌تر وبیمعنی‌تر وباصطلاح آب درغربال وبنا بریخ.

۱ـ لااله‌الاالله حصنی فمن‌دخل حصنی امن من‌عذابی: توحیددژ (و باصطلاح امروزیان چتر اتمی) من‌است وآنکس که در دژمن سنگربگیرد ازکیفرمن (که‌شکست ازطاغوتان واهریمنان‌ودر نتیجه‌زبونی وخواری‌این‌دنیادرمتن وبطن‌آنست) مصون‌ماند.

آنچه امروز طرح آن معمول، ودر گفته‌ها و نوشته‌ها نمودار است، و نام آن را جاهلانه یا مغرضانه توحید میگذارند، نه توحید که، اثبات صانع است، حالیکه مردم ما به‌شناخت توحید واینکه موحد زیستن باچه شکلی از زندگی محقق است، نیاز مبرم وحیاتی دارند، نه‌باثبات وجود خدا که نسبت بآنان ـ بحکم فطری بودنش ـ نوعاً تحصیل حاصل و توضیح واضح است و نیاز اساسی‌شان را کور میکند ومی‌پوشاند... مردمی(درسر راه نوشته‌های‌ما) راکه، از زن ومرد وپیر وجوان وعالم وجاهل چنان، از ژرفاهای قلب بوجود خدا معتقدند و عشق می‌ورزند که اعتقاد آن را با گازانبر نیز نمیتوان ازنهاد آنان کند، چه‌لزومی که بجای طرح ابعاد زایاتر توحید، همی کرگدن‌وار به‌یك شاخ فشار آورندکه‌آری اصل وجود و نظم‌جهان،وحرکت‌سیارات وگردش‌کرات ودقائق آفرینش و شگفتیهای درون قلعهٔ اتم وهماهنگی جهان کهکشانها و همکاری سلولها وبافتهای بدن انسان و اندام حیوان و ساختمان گیاه و ... بروجود خدا دلیل‌اند و شکی اجازه نمی‌دهند وتردیدی باقی نمیگذارند و ... درست چنانکه

به‌ازتشنگی بجان آمده‌ای، همـی نان تعارف کنند وبه‌از
گرسنگی درحال مرگی آب.

دیگر ازاینکه این‌خدائی که حرفش‌هست‌چه‌نقشی
درزندگی‌فردی واجتماعی‌انسان‌بایدداشته‌باشد، چه‌تأثیری
در خصال روحی و صفات اخلاقی و ویژگیهای انسانی او
باید داشته باشد، چه‌قالبی برای جهت‌گیری فکری او،
خط‌مشی عملی او وموضع عقیدتی او دراختیار نهاده‌است.
چه نظری دربارۀ رابطۀ اوبا هستی، با خدا، با خلق و با
دشمنان آنها دارد و خلاصه چه طرحی برای زندگی او،
چه هدفی برای بودن او و چه راهی برای رسیدن بدین
هدف ارائه میدارد و... هیچ خبری نباشد.

ازاینکه این‌خداچه نقشی درحرکت تاریخ وتکامل
جامعه وبهسازی زندگی وبهروزی خلق باید داشته باشد
وچه مشکلی برای جامعه وچه نظامی برای زندگی وچه
قالبی برای خلافت وچه قانونی برای امامت وچه ملاکی
برای عدالت‌وچه معیاری برای صداقت، امانت و...بدست
داده است هیچ حرفی نباشد!..آنسان‌که در تصویر انسانی
سری بسازندچون‌گنبد ولی چشم وگوش هیچ ودست‌وپائی

چون سوزن و ... درست یك کاریکاتور، که خود دین نیز بهمین سرنوشت دچاراست چه هرکلی متشکل از اجزاء استوبابی‌تناسبی‌اجزاء، کل‌نیز بیقواره وبی‌تناسب‌میگردد.

***

برای اینکه بچگونگی تأثیرعقیدهٔ توحید و عمل توحیدی درروحیات وخصال آدمی ودرشکل ونظام جامعه ودرتکامل انسان وحرکت تاریخ بیشتر و بهتر آشنا شویم باید جوانب مختلف این عقیده را بررسی کنیم و ابعاد و بدنه‌های‌گوناگون‌آنرا مورد تحقیق وتتبع قراردهیم.

«نظریهٔ توحیددارای دو وجه و دوقطب است:وجود خدا ووحدت خدا»که درزمینه هرکدام موحد با یك گله ازانسان‌نماها روبرواست:

در زمینه نخست با ماتریالیستها (منکران خدا) و درزمینه دوم با تن‌دهندگان به‌نظامهای شرك و طاغوتی و پاسداران‌آنها، یعنی هزاران خداوند و خداوندگار.

درزمینه نخست‌که مختصر وکوتاه است آثارمثبت و منفی فرض وجود و عدم آفریدگار مطرح است نه‌اثبات وجود وی،که ضربه ازاین سو نیست.

ودرزمینه دوم که جهت اصلی بحث است وگسترده‌تر، نیز نه اثبات وحدت (ومثلا دفع باصطلاح شبههٔ ابن کمونه و امثال این‌ها) که بدان نیازیمان نیست) که معنای توحید، آثار توحید، صفات خدائی، خودسازی موحدان برمبنای این صفات، حقوق ویژه وانحصاری خدائی، منشاء طبیعی و منطقی این حقوق، ملاك توحید، نشانه‌های موحدان، نقش توحید درتعالی انسان وتکامل جامعه وحرکت تاریخ، جبهه‌های رودرروی توحید درنوار تاریخ وزنجیره‌ی زمان، مشخصات وانگیزه‌ها ونقش ویرانگر ودنده عقب‌پرداز آنها، معنای شرك وزمینه‌های شرك‌آفرین و مشرك‌ساز، تباهی‌آفرینی شرك ومسخ‌کنندگی آن (که انسان را ازفلزی به تفاله‌ای وازکانی به‌زباله‌دانی تغییرمی‌دهد) ریخت‌وترکیب نظام شرك ومشخصات فردوجامعهٔ مشرك، بت وشمول مفهوم وگوناگونی مصادیق آن، بت‌پرستی ومنشاء و زمینه‌سازان آن وانگیزه‌های آنان و...

بینش ماتریالیستی و جهان‌بینی خدائی

آنچه از اتکاء بصداقت و واقعیت باید بدست آید آنستکه:

«جهان‌در بینش یکفرد مادی،[1] (ماتریالیست) توده‌ای ازاجزاء پراکنده‌است که‌پیوندی‌معنوی آنها رابه‌یکدیگر مرتبط نمی‌سازد و همچون اجزاء از هم‌گسسته یك لاشهٔ بیجان، تناسبی میان این اجزاء رعایت نشده و برای آن مجموع هدفی وغایتی در نظر گرفته نشده است» هستی بیحساب است وآفرینش بی‌نقشه وپوچ و جهان از روح و

۱ــ مادی‌ئی که پدیده‌ی دگرگونساز دیگری، چونـان اومانیسم (انسانگرائی ، عشق بانسان) ،نظام حاکم برهستی سنتهای حاکم بر اجتماع،قوانین حاکم بر تاریخ،سنن

←

→ حاکم بر حرکت جهان ، اصل تکامل ، اصالت انسان و
. . . را جای خدا نشاند :
مادّه گرائی سه چهره دارد، و در سه زمینه
تبلور می‌یابد :
۱ــ در زمینهٔ فلسفی . . که در نگرش به هستی
به ماوراء مادّه نمیرسد (که آیین خود دو شاخه دارد:
الف ــ آنکه بحقایق نا صبردهٔ بالا (= نظام حاکم
برهستی، سنّتهای حاکم . . الخ) نیز نرسیده است
که همین مورد بحث در متن است .
ب ــ آنکه به اینها ــ و یا برخی‌شان ــ رسیده
فرجام کار انسان را بسته به قانون و طرز انتخاب
و عمل می داند و موضع گیری او در برابر رویدادها
زاده و تجلی گاه همین نظر می باشد ــ که این مورد
بحث در متن است)
۲ــ در زمینه اخلاق و عمل . . که خصلتهای
حاکم بر وجود او (ولو با اعتقاد به ماوراء ماده)
←

←خصلتهای منفی مادّی است و محو راندیشه و عمل او
راجز ماده و مادّیات تشکیل نمی دهند و چرخاننده
و تشکیل بند زندگی و طرز فکر و بینش او، غالبا، نه
انگیزه های عقیدتی و ایدئولوژیکی که، انگیزه‌های
مادی و حیوانی است، و در راه عشق بانسانها :
(اومانیسم) و رهائی انسانهاازبیدادواستبداد
انسانهااز زندگی و مادیات آن چشم نمیپوشد، و
برفرض خود نمائی بی در مراحل کم ضربت، درمراحل
حادو جدی آن باز پس میکشد، و اگر بخصم نپیوندد،
لااقل، رسوب میکند.

۳ــ در هر دو زمینه...

و بدیهی است که بینایان و بی غرضان، از
خارجی ــ: ماتریالیست اخلاقی و عملی ــ هزار بــه
یك جو نمیخرند، و ماتریالیسم فلسفی را ــ آنجا کــه
نه ویرانگر و باز دارنده که پوینده و زایااست ــــ
پیراهن عثمان نمی سازند.

الگوئی که انسان خود را ازروی آن بسازد تهی.

چنین انسانی جهان را بیشه‌ای تیره و تاریک می‌بیند وحیات را جلوه‌ای بیشعور و بی‌معنی وانسان را موجودی در ردیف سنگ واسب وقارچ وکلم، وارزشهای انسانی را افسانه ویاوه، وفضائل اخلاقی وملاکها و معیارهای حیات را یا زور یا دام ویا وهم وخرافه و موازین و مقدسات را یا عادت یا دروغ ویا جهل وحماقت و...

علاوه او درمقایسهٔ خویش با هستی بیکران وغول‌پیکر وهمه بودها ونمودهائی که او نیستند، احساس حقارت می‌کندوچون وابستهٔ جائی ومتکی بقدرت وپایگاهی نیست وپشتوانه وصاحبی (مسیطر برهمهٔ هستی و فوق همهٔ غول‌پیکریش) نداردکه بدوآرامش و بزندگی او معنی وجهت بخشد و اورا ازاحساس حقارت وتنهائی درآورده وازاین احساس که چونان ذره‌ای خاك بالاخره مغلوب کوچکی خود خواهد شد و همچون حبابی میان تهی سرانجام در کام امواج خروشان وکورجذر ومد هستی بیشعور خواهد ترکید و هیچ خواهد شد بدور دارد... آری چون چنین پایگاه وپشتوانه‌ای ندارد، درونش لبریزازشك ویأس وبیم

ووهم میشودکه سرانجام قدرت ابتکاروعمل ویاحتی اصالت هستی وحیات را در او فلج میسازد،.. و در نتیجه روحش ناآرام، درونش متشنج، فکرش بحرانی، جهتش نامشخص زندگیش بیمعنی، کمال مطلوبش ناشناخته، وجودش پوچ، خلقتش عبث، هدف وغایت ازهستی وحرکتش نامعلوم و... وهمه‌اش لغو مینماید: چه بکند؟ چه راهی به‌پیماید؟ چه هدفی انتخاب کند؟ چه ایده‌آلی برگزیند؟ بچه پایگاهی متکی باشد؟ خود را چه بسازد؟ با دیگران چگونه باشد؟ با فرد، باجامعه، بازورمندان، با محرومان، با ستمگران، با ستمکشان،و...که طبعاً یالشی میشود ومیگنددومیپوکد ومیپوسد و یا ددی میشودومیجهد ومیدرد ومیخورد...ویا دچارافکاری سردرگم وبحران فکری ویأس روحی وفلسفی واحساس پوچی وبیهودگی وسپس چون مترلینگ و امثال اوجنون ویا صادق‌هدایت وامثال او انتحارکه برفرض اول جهان یعنی مرداب وبرفرض دوم یعنی جنگل و بر فرض سوم یعنی تیمارستان وبرفرض چهارم یعنی گورستان که از جهان بیصاحب نمیتوان بهتر ازاین داشت چنانکه ازدریای خون نمیتوان گلاب برداشت.»

«ولی در جهان‌بینی انسان معتقد بخدا، جهان مجموعه‌ای است از اجزائی که با اراده وقصدی خاص و با طرح و نقشه‌ای مخصوص، با تناسب و تناسقی کامل و باپیوندها وروابطه‌هائی تخلف ناپذیر بوجود آمده و بیکدیگر بسته شده وبرای آن هدفی وغایتی در نظر گرفته شده است، و همه چیز و همه کار با ارادهٔ خدایعنی برطبق سنت‌ها و قوانینی که اودرعالم‌هستی‌ایجادکرده صورت‌وجودمیپذیرد، انسان نیز که جزئی از این مجموعه است ناگزیر رهرو هدفی وآفریده‌برای مقصدی است، همچنانکه اصل وجود او متناسب بادیگر اجزاء جهان است‌راه‌اونیز بایدمعارض ومصادم سنتها وقوانین جهان آفرینش نباشد، بدین‌کیفیت است که این‌بینش برای وی حس مسئولیتی عمیق، نظر-گاهی وسیع وروشن، راهی مشخص و حساب شده پدید می‌آورد وبزندگی اوجهت وسمت میدهد واورا ازاحساس پوچی وبیهوده‌گی وبی‌بندوباری دراندیشه‌وعمل‌وبی‌تفاوتی دربرابررویدادهابرکنار میدارد ودردرون اونیروئی‌معنوی وامیدی ژرف برمیانگیزدواورابخود سازی وکسب‌فضائل انسانی برمبنای ارزشها و معیارهای خدائی آنسان که

تابلوی برابرش باشدوامیدارد ودرجهت بهسازی زندگی و بهروزی خلق وحرکت بسوی خدا قرار میدهد.»

شرك و توحید

ازماتریالیستها (منکران) وساکتان دربارهٔ خداکه بگذریم، دیگر مردمان جهان به دوگروه تقسیم میشوند: یا دستاندرکار توحید ویا تن داده به شرك (که دارای سهبعد است: عقیده، اظهار، عمل: شرك درجهنبینی، شرك دربیان، شرك درعمل).

آنانکه دخالت و دخالت گران در حقوق ویژه و انحصاری آفریدگار را (که ناشی ازآفریدگاری اوست)- چه در حوزهٔ وجود خویش و چه در سرنوشت جامعه و جهـان- تحمل میکنند تـن داده بهشرکند یعنی: عملا (ولو بیاظهار واعتقاد) شریك گیرندهٔ دخالت گراندرآن حقوق.

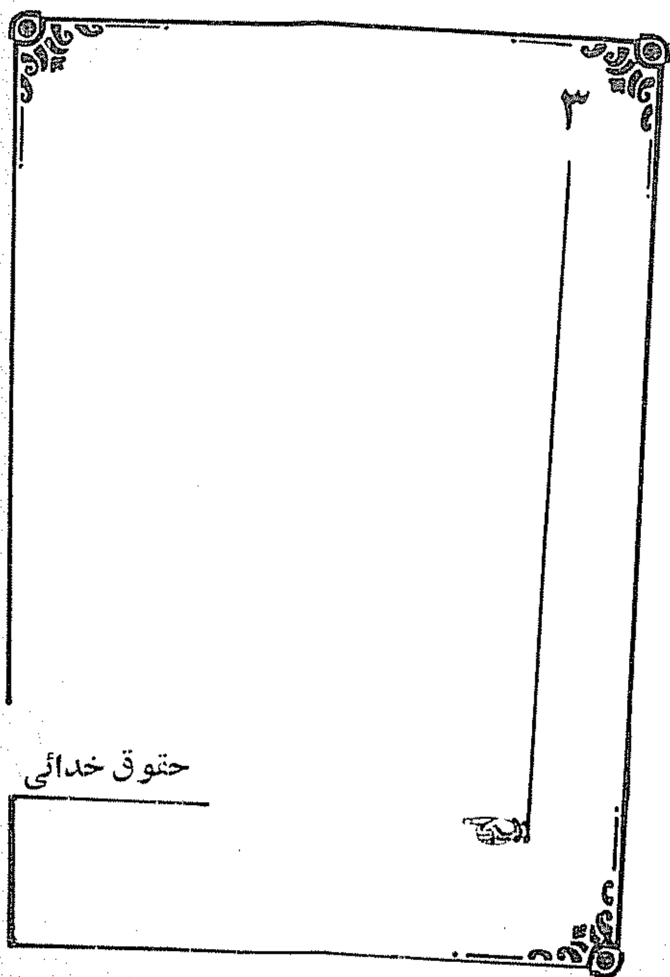
وآنانکه تحمل نمیکنند، درکار توحید... یعنی: «برچینندهی هردخالتگر ومیداندهنده بیکتا آفریدگار صاحبحق»؛

اینکه انسان وجهان وسراسر پهنهٔ هستی وحیات،و
تمامی امکانات وعناصر زندگی همهٔ مایه‌های بقا و دوام
انسانهاو... تحت یك اراده، وآفریده و ساخته و پرداختهٔ
یك پدید آورنده و آفریدگار است نتیجه‌ی منطقی‌اش
آنست که‌اورا بلاشریك‌حقوقی باشد ویژه وانحصاری‌او...
دخالت تام وتصرف کامل دراین‌حقوق،خدائی‌کردن
(: کفوومثل‌وند[1] ورقیب خدا بودن) و یا لااقل «ادعای
خدائی»کردن است.
ودخالت ناتمام و تصرف دربخشی وبرخی از آنها
«شریك‌خدا بودن» ویا لااقل «ولو عملا نه لفظاً واعتقاداً»
اینسان ادعائی داشتن.
تحمل این‌دخالت، درفرض‌نخست«خداعوض‌کردن»
(ندوخدای دیگری گرفتن) وکافر ومرتد شدن است و در
فرض‌دوم«برای‌خداشریك‌گرفتن» وفاسق ومشرك‌گردیدن.

۱ـ ند، که جمع آن‌انداداست،یعنی‌رقیب. آیه میگوید:لا تجعلوا‌لله
انداداً: برای خدا رقیبانی قرار ندهید، فرق‌ند با شریك
ـهمانسانکه خواهدآمدـ این‌است که شریك‌دربخشی وبرخی
حقوق‌خدائی دخالت میکند وند درتمامی‌آن.

و تحمل نکردن آن «توحید» (: یکتاسازی) یعنی رقیبان (: اکفاء امثال، انداد) و شریکان را زدن و خدا را یکی کردن.

اینك، ما باید این حقوق را درپرتو آیات روشنگر قرآنی بازشناسیم تا براساس آن، شناخت بنیادی معنای توحید وجهت ونقش آن ومفهوم شرك وندوجهت و عملکرد هر کدام و... میسر گردد.


۳
حقوق خدائی



حقوق خدائی که برخاسته ازآفریدگاری
و صلاحیت‌های انحصاری اواست، ابعادی ازیك
ماهیت وبدنه‌هائی ازیك منشور وجلوه‌هائی از
یك حق‌اند : حق حاکمیت انحصاری برانسان،
درجهت نفی حکومت انسان برانسان،و تعیین

انحصاری شکل ونظام زندگی ومقرراتاجتماعی آنان.

لکن ازآنجاکه قرآن یکا یك این ابعاد را (شاید طبق این‌اصل روانی‌که تکرار ــ در جلوه‌های‌گوناگون ــ ، هرچه بیشتر اثر فراوان‌تر ومطلب جاافتنده‌تر) جداگانه به‌بیان‌آورده، روی‌آنها بسی‌تأکید و پافشاری نموده است ما نیز برهمین‌مبنا نمونه‌هائی ازآنها را هرچندمتداخل باشند جدا جدا طرح میکنیم.

این‌حقوق عبارتند از:

الف ــ حق اطاعت ... در تمامی جلوه‌های زندگی: فردی، اجتماعی، سیاسی، نظامی و....

ب ــ حق‌عبادت .... بچرخ معبود چرخیدن، فرمان ونظام تنها اورا پذیرا بودن و....

ج ــ حق ولایت .... سررشته‌داری، زمامداری و...

د ــ حق‌حاکمیت.... وضع‌قوانین، تعیین‌مقررات‌و...

ه ــ حق مالکیت .... تعیین شکــل تولید ، شکل توزیع، شکل‌مصرف و....

و ــ حق ربوبیت .... سرپــرستی و ادارهٔ جامعه ،

تدبیر امور فردی و اجتماعی آنان و....

ز ـ حق الوهیت .... ایده‌آل بودن، تابلو و نقشهٔ خودسازی برای انسانها بودن و...

ح ـ حق سپاس و تعظیم .... همهٔ ستایش‌ها و تعریف و تمجیدها را بدو اختصاص دادن و....

ط ـ حق اخلاص .... همهٔ نیروها، استعدادات، امکانات، فعالیت‌ها و.... را خالص در راه او قرار دادن و...

ی ـ حق....

ـ و ....

اختصاص و انحصار این حقوق بخدا درجهت نفی آنها از دیگران معنی خواهد داد:

ـ اطاعت خدا درجهت نفی اطاعت دیگران.

ـ عبادت خدا = نفی عبودیت و بندگی دیگران.

ـ ولایت خدا = نفی ولایت دیگران.

ـ مالکیت خدا = نفی مالکیت دیگران.

ـ و ....

این حقوق علاوه بر آیات قرآنی، بدین دلیل عقلی و منطقی و برهان فطری و طبیعی بخدا منحصر و مخصوص

است که:

الف ـ تنها او آفریدگار وحیات‌بخش وسرمایه‌ساز زندگی آنان است.

ـ ب تنها اوصلاحیت علمی برای حکومت برانسانها داشته، صلاح وفساد آنان را درحوزهٔ جسم وجان وفرد و جامعه تشخیص‌داده، رازتعالی وتکامل وموجبات انحطاط وسقوط آنان را می‌داند.

ج ـ تنها او ازکمند هوای‌نفس وحب زن وفرزند و جاذبهٔ منافع شخصی، خانوادگی، گروهی، طبقاتی و ... آزاد است.

دیگران در زمینه‌ی وضع قانون، تفسیر قانون، تطبیق قانون واجرای قانون، هم‌بصلاحیت‌علمی وتشخیص نیك وبد وسود و زیان انسانها نیاز دارند و هم به‌آزادی ازکمند هوی، چنبرهوس، طوق منافع، عشق‌زر، حب‌زور، بندشهوت و...که‌جزدرحوزهٔ وجودی پروردگار ومجریانی که خود به‌نام‌یا بنشان تعیین نموده است (: انسانهای‌برین علی‌وار ابی‌ذر صفت، که خود را به‌صفات خدائی آراسته، از رذائل شیطانی پیراسته، راه نبی را دنبال و هدف او را

تعقیب می‌کنند) فراهم نیست.

بدین دلائل و حجتها ـ که باحـــ نگری روشنگرتـر آن‌ها توأم با دلائل قرآنی آن فر[illegible] خواهد رسید ـ این حقوق خاص وویژهٔ پروردگارند و حـــو که در آنها دُخالت کند شریك (اگر دربخشی وبرخی جا نشد) ویا ندّوی ـ اگر درتمامی آنها باشد ـ محسوب است و هرکه آن را تحمل کند مشرك ویا خدا عوض‌ساز وهر کـه آنرا سرکوبدموحد ویکتا ساز.

واینک حقوق:

الف.حق حاکمیت

آفریدگاری پروردگار، صلاحیت علمی وی، پیراستگی وی ازتمامی نقایص واغراض، و آراستگی وی بتمامی کمالات و صلاحیتها و ...... و فقدانشان در همه‌ی دیگران ـ نتیجه‌ی منطقی‌اش آنست که حق حاکمیت و فرماندهی برانسانهاکه‌آفریدگان‌وبندگان تنهااویند خاص وویژه‌ی اوباشد، نظام زندگی ومقررات اجتماعی آنان را تنها همو تعیین‌کند ودیگری را دروجودآنان‌حق حاکمیت وسلطه‌ای نباشد.

هرگاه‌کسی یاکسانی در این حق ویژه و انحصاری دخالت‌کرده ویا داعیه‌ی‌آنرا داشته باشد، اگر در تمامی آن باشد، مدعی خدایی: (ندومثل‌وکفو خدا) مصداق پیدا

کرده است وچنانچه دربرخی وبخشی باشد شریك خدا(که
نامهای دیگرش شیطان وطاغوت ست) مصداق پیدانموده
است.

بااین دخالت، مانه تنها معنای ندوکفو وشریك خدا
را بازمی‌شناسیم که مفهوم شرك و مشرك و توحید، و کار
توحیدی نیز برایمان چهره میگشاید.

شرك اجازه وتحمل آن خواهد بود ومشرك نشسته
وتحمل‌گر آن، چه اگر دخالت‌گر را شریك خدانگرفته
بود بجای اجازه وتحمل مشت وپیکان بود، که چه فرقی
میان تجاوز بحق ویژه وانحصاری الله که ناموس طبیعت و
اجتماع است وتجاوز بحق‌ویژه‌وانحصاری‌خود اوکه‌ناموس
زندگی وبقا است؟ مگر که از این‌سو.

وتوحید و کار توحیدی‌عکس ... یعنی یکی کردن
دخالت‌گرکه همان ذات لایزال صاحب حق باشد:

توحیدهمانسان که دردوشاخهٔ عقیده وابلاغ یکی
دیدن ویکی اعلام‌کردن اوست، در شاخه بعد عمل نیز
یکی کردن او است،یعنی همه‌ی آنانرا که آهنگ‌دخالت
درآن حق دارند بیکی خلاصه کردن و بقیه را دست

بریدن.

اگر تخریب وتکثیر وتقسیم وتوزیع وتوکیل وتوقیف و... که چونان توحید مصدر باب تفعیل اند، خراب کردن، زیادکردن، قسمت کردن، پخش کردن، وکیل کردن، بازداشت کردن و... معنا می‌دهند، یعنی از مقوله کار وعمل پسوند گرفته‌اند، چرا توحید چنین نباشد و واحد کردن ویکی ساختن معنی ندهد؟!... چه برنامهٔ جادویی افسر نگر خناس نفاث بینش مسخ‌کنِ معنا وارونه سازی پسوند این مقوله پویاو تحرك آفرین راکه بسی لازمه‌های عینی و عملی از آن میروید، به‌پسوند یخ‌بسته‌وموميايی انسان مجسمه‌سازی ازمقولهٔ ذهن (: صرف‌دانستن) قلب‌کرده است؟!... دانستن بعنوان صرف يك تفكر مجرد فلسفی ويك عقيدهٔخاموش‌و نازای ذهنی وبرکنار از لازمه های عینی وعملی!! دانستن غیر متعهد و غیر مسئول!! مصداق یاوهٔ علم برای علم،هنر برای هنر عقیده برای عقیده، نماز برای نماز، حج برای حج و...! اتفاق‌که ـ دراین هستی سازمان یافته برپایه‌های سنتها وقوانین تخلف ناپذیر طبیعی و اجتماعی ـ محلی از اعراب ندارد، پس بیقین دست ندها وشیاطینی درکار بوده

است که آهنگ تجاوز بحقوق ذات حق، آنان‌را درکاراین قلب داشته تا موحدان بادرك معنی ولازمهٔ توحید، منع یا محوشان نکنندو الا توحید اسلام چترتو افکن در قرآن و روایات، سه پایه‌دارد همگی خلاق وزایا:

۱ـ توحید درعقیده و جهان‌بینی که هستی و همهٔ پدیده‌های آنرا دارا وآفریده و بندهٔ یاك خدا می‌بینند. (بدیع السماوات والارض... خالق کل شیئ...).

۲ـ توحید درابلاغ واعلان بجهان‌که خدا را، در جهت نفی‌دیگر خداوندان وخداوندگاران فقط یکی اعلام میکند.[1] (یکی گفتن‌یکتاگوئی)

۳ـ توحید درپراتیك وعمل، که با نبرد توحیدی و قهر انقلابی خود دیگر مدعیان خدائی‌را (آنسانکه‌پیامبر (ص)، بوسفیان وهراکلیوس و... را) برچیده، تنها بهمان یکتا اجازهٔ دخالت و تصرف در سرنوشت انسان و جهان

۱ـ «قل هو الله احد» (بدنیا اعلام کن که خدا فقط یکی‌است (که‌هر روز لااقل ده‌بار، چونانکه بدیگران، بخودت نیز میگوئی: بدنیا اعلام کن که خدا فقط‌یکی است.

میدهد.[1] یکی‌کردن، یکتاسازی

ودرهمین سومین بعداست که علیه متجاوزان بحقوق خدا وخلق، بعنوان آنتی‌تز نظامهای ظالمانهٔ آنان‌طوفان انقلاب یکتاسازی وزیدن گرفته، رستاخیز جهانشمول توحیدی(بعثت) پا بعرصهٔ وجود مینهد تا سنتز آن :ـ حاکمیت مطلق الله (نفی حکومت انسان بر انسان) از آن نشأة یابد.[2]

۱ـ «وما کان‌لمؤمن ولامؤمنة اذاقضی‌الله ورسوله امراً ان‌یکون لهم‌الخیرة‌من امرهم » احزاب (۳۲) ۳۶ (مؤمنان در برابر فرمان خداوپیام آور او،اختیاردار خویش نیستند.) وبدیهی استکه اگر خود اختیاردار خویش نباشند دیگران نیز بطریق اولی‌نبایدونمی‌توانندباشند،وهمین‌استکه قرآن‌فرمان می‌دهد: «قاتلوهم‌حتی لاتکون فتنة ویکون‌الدین کله‌لله» برچینید شان تاتباهی آفرینی‌رخت‌بندد و تعیین نظام‌زندگی دربست‌دراختیار خدا باشد.

۲ـ برای‌بازنگری این معنای منشور وار سه‌بعدی‌ـ درهر سه‌بعد آن‌ـبررسی گفتار روشنگر امام صادق (ع) (نخستین روایت « باب‌الفروض علی‌الجوارح و وجوب‌القیام بها» ـ تعهدات اعضاءوضرورت انجام‌آنها‌ـ ص۱۲۲ تا ۱۲۷ ج۱۱ وسائل ـمتن‌وپاورقی‌ـ که‌دیگرعقاید ومعارف‌وآموزشهای‌اسلامی‌ـ

وهمین شاخه است که بآیه:
«واذاذکرالله وحده اشمأزت قلوب الذین لایؤمنون

→ رانیزهمینسان منشورگونه وباسه بدعه مینمایاند وگوئی تفسیرو
تشریح روایت مشهور «الایمان هو الاعتقاد بالجنان والاقرار
باللسان والعمل بالارکان» ـ پذیرش عقیده بدل، اعلام آن بزبان
واعمال آن به اندام است ـ میباشد) ضرورت دارد:
ازآنجا که تحلیل تمامی این روایت، دراینجا میسر نیست
ـ که طولانی وبیش ازسه صفحه است ـ به بخشهائی ازآن اکتفا
شده. بازنگری مستقیم آن ـ (وحتی دیگر روایات باب آن)
توصیه میگردد:
راوی(ابی عمروالزبیری)میگوید:به امام صادق (ع)اظهار
داشتم: دانشورا!. روشنم کن که برترین عمل در پیشگاه خدا
چیست ؟.
ـ آنچه خدا هیچ عملی راجز باتحقق آن نمی پذیرد.
ـ آن چیست؟
ـ الایمان بالله الذی لااله الاهو: پذیرش الله که جز او الهی
نیست .
ـ الاتخبرنی عن الایمان اقول هووعمل امقول بلا عمل:ـ
روشنم نمیکنید که این پذیرش، قول باعمل است یاقول تنها است؟
ـ الایمان عمل کله والقول بعض ذالك العمل: این پذیرش
سرتاسر عمل است وقول گوشه ای ازآن عمل. ←

ـ توضیح دهید.

ـ این بذیرش هر سه حوزه‌ی قلب وزبان واندام (عقیده‌و ابلاغ‌وعمل) را فرا میگیرد.

ـ بازترش نمائید.

امامافرض‌علی‌القلب... فالاقرار والمعرفة والعقد والرضاو التسليم بان‌لااله‌الاالله وحده‌لاشريك له‌الهاًواحداًلم‌يتخذصاحبة ولاولداً ... فذالك مافرض علی‌القلب من الاقـرار والمعرفة وهو عمله:

اما آنچه بعهده‌ی قلب‌وعقل است‌پس دریافت وشناخت و شکل‌گیری ورضامندی وتسلیم بایناست‌که جزالله‌الهی‌نیست، شریکی (درخلقت جهان‌و نتیجتاً درحکومت برانسان) ندارد واورا همشأن وهمسروفرزندی‌نیست (:نفی‌ادعاهای‌تزویرگران تاریخ که‌بنام‌شریك وهمشأن‌وهمسروفرزندو...ی‌خدا، توده‌های خاق‌محروم را افسون‌داشته، حقوق انسانی آنان را تصاحب کرده‌آنان رابهرراه که میخواسته‌اندمیرانده‌اند) واین‌وظیفه‌ای است که‌خدا بدوش اندیشه‌وبینش نهاده‌است.

وفرض‌الله علی‌اللسان القول والتعبير عن‌القلب بماعقدعليه واقربه: قال‌الله‌تبارك وتعالی‌اسمه ... «قولوا آمنا بالله...»

واما آنچه رازبان عهده‌دارشده است پس‌اظهار وابلاغ و اعلام‌دریافت عقل‌ودل است،چه خدای‌متعال فرمان‌داده است که... «اعلام کنید که الله‌خدا وحاکم ما است» (درآیه‌ی‌دیگر نیزمیگوید«الذين قالوا ربنا الله‌ثم استقاموا...» آنانکه اعلام ـــ

← کردند که نقشبند و نظام بخش زندگی ما خدا است، سپس در این راه پایمردی کردند ...) واین تعهدی است که خدا بدوش زبان گذاشته است واین عمل آنست.

و فرض علی الیدین (وغیرهما من الجوارح) ... ان یبطش بهما الی ما امر الله عزوجل... فقال تعالی: «فاذا لقیتم الذین کفروا فضرب الرقاب حتی اذا اثخنتموهم فشدوا الوثاق، فاما مناً بعد و اما فداء حتی تضع الحرب اوزارها فهذا ما فرض الله علی الیدین لان الضرب من علاجهما.

واما آنچه تعهد دست‌ها و اندام است پس یورش بر آنانی است که خدا فرمان داده‌است: که چون تان بار بر آنان تازند و همچون صاعقه بر جانشان زنند، چه این ذات باری است که فرمان میدهد: «با رودررو ئی با حق‌پوشان، شما و شاهرگهای گردنشان، تا وقتی که از پایشان افکندید گروگان گیرید وبند و کمند آنان را محکم سازید. سپس یا منت گذارید (آنجا که تن دهند و تسلیم شوند) ویا عوض گیرید، تا آنجا که یا اسلحه وداع شود.» — یعنی حاکمیت مطلق وجهانشمول الهی مستقر گردد. واین تعهدی است که خدا بر جسم واندام فرض کرده است، چه سرکوبی دشمن کار بازوها است.

تا آنکه میفرماید « وبتمام الایمان دخل المؤمنون الجنة و بالنقصان دخل المفرطون النار»: با انجام تعهدات در هرسه بعد (دل وزبان واندام: عقیده و ابلاغ وعمل) است که مؤمنان سرنشین بهشت (پیروزی دنیا و بهروزی آخرت) میگردند وبا ←

بالآخرة» معنامی بخشد .

آیات روشنی‌بخش و آگاهی آفرین مربوط بدین حق دراشکال وقالبهای گوناگون بطورکلی بدودسته تقسیم می‌شوند:

دسته‌ای دراین زمینه‌اند که حکومت خاص خداو ـبه نیابت وجانشینی‌اوبعنوان‌مجریان‌ـ پیامبر(ص)وسپس مؤمنان ادامه دهندهٔ راه او وتعقیب‌کنندهٔ هدف او است‌که برمبنا ومعیار نیکی‌ها وفضیلتهای خدایی از همگان بدو نزدیکتراند واز نظردارا بودن صفات کمال وجمال‌وجلال (سلبیه‌وثبوتیه) او چونان علم و حکمت وعدالت وامانت‌و پاکی ورحمت وعطوفت (دربرابر مظلومان ومحرومان) و قهروغضب (دربرابر کافران‌وظالمان)ودیگر صفات وخصال وویژگیهای خدائی (تخلق باخلاق‌الله) بدو شبیه‌تر .

→ کوتاهی‌در هریك ازاین‌سه زمینه‌است که‌ساده‌گزینان، سوخت کوره‌ی دوزخ(زبونی‌دنیا وتیره‌بختی آخرت) میگردند.

۱ـ زمر(۳۹) ۴۵: آنگاه‌که خدای‌یکتا بعنوان‌حاکم‌برانسان و جهان مطرح میشود دلهای آنانکه بنظمی دیگر باور ندارند میلرزد .

ودستهٔ دیگر دراین زمینه، که هرکه برخلاف این رود وخواستهٔ خدا راحاکمیت نبخشد، (خواه خودبرخلاف خواسته وقانون‌خدا خواسته و قانونی تحمل کند، ویا فقط این کار را ازدیگرانی تجویز و تحمیل نماید و دربرابر آن ساکت وبی‌تفاوت‌باشد) ندوکفووشریك وظالم ومتجاوز وطاغوت است (درصورت تحصیل) ویا فاسق ومشرك‌وکافر ومرتد(درصورت تحمل) واینك نمونه‌هائی ازدستهٔ نخست:

الف-«ان‌الحکم‌الا لله امر ان لاتعبدواالاایاه ذالك الدین القیم»[1] (حکومت جز حق انحصاری‌خدا نیست اوفرمان داده است‌که جزاو را تن‌بیندگی ندهید: اینست دین راستین.) (نفی حکومت انسان برانسان)-

-« ان‌الحکم‌الالله علیه توکلت وعلیه فلیتوکل المتوکلون»[2] (حکومت جز حق انحصاری خدا نیست، براو تکیه زده‌ام و براو باید تکیه زنند تکیه زنندگان.)

۱- یوسف (۱۱) ۴۰

۲-- یوسف (۱،۱) ۶۷

ـ « ان الحکم الا لله یقص الحق وهو خیر الفاصلین»[1] (حکومت جز حق انحصاری خدا نیست، او حق را دنبال می کند و هم او است بهترین فیصله دهندگان).

ـ «الا لله الحکم و هو اسرع الحاسبین» [2] (بهوش باشید؛ حکومت حق انحصاری اوست و او است تند حساب کننده ترین حساب گران.)

ـ« له الحکم والیه ترجعون»[3] (حکومت مخصوص بدو است و بسوی او باز میگردانندتان.)

ـ« له الحکم والیه ترجعون»[4] (حکومت خاص او است و بسوی او باز میگردانندتان.)

ـ« فالحکم لله العلی الکبیر» [5] (پس حکومت خاص خداست آن بلند پایهٔ بزرگ).

ـ« قل اللهم فاطر السماوات والارض عالم الغیب

۱ـ انعام(۶) ۵۷

۲ـ انعام (۶)۶۲

۳ـ قصص(۲۸)۷۰

۴ـ قصص (۲۸)۸۸

۵ـ مؤمن (۴۰) ۱۲

حکومت کن واز هوسها وتمایلات نفس سرکش
پیروی‌مکن که تورا ازراه خدا بدربرد،حالیکه
آنانی راکه ازراه خدا بدورندکیفری سهمگین
باشد،که روز حساب را از یاد برده‌اند.)

ـ «ان‌الله یأمرکم ان تؤدواالامانات الی اهلها و
اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل»[1]
(خدا به‌شما فرمان‌میدهدکه امانتها (حکومتها،
قضاوتها، سررشته‌داری‌ها، ...) را به‌اهل آن
(شایسته‌گان، باصلاحیتان) سپرید، وچون میان
مردمان حکومت‌کنید به‌عدالت حکومت‌کنید.)

آیاتی‌که خدا را احکم‌الحاکمین، خیرالحاکمین،
منبع وارسال گروآموزگار حکمت ودربیش‌از ۹۰موضع
قرآن نیزحکیم می‌خوانند، مفهوم ومقصود ولازمهٔ عملی
و منطقی‌شان حاکم بودن او است چه، بقول سقراط، اگر
حکیمان، حاکمان وحاکمان، حکیمان نباشند روز بشر
سیاه وزندگی‌بشر تباه میگردد.

واین نیز نمونه‌هائی ازدستهٔ دوم:

۱ـ نساء(۴) ۵۸

ـ « الم‌تر الی‌الذین یزعمون انهم آمنوا بما انزل‌الیك وماانزل من‌قبلك‌یریدون‌ان‌یتحاکموا الی الطاغوت وقد امروا ان یکفروابه»[1] (آیا به‌آنان‌که‌خیال‌می‌کنند به‌آنچه بر تو وپیشینیان تو نازل شده ایمان آورده‌اند، نمی‌نگری که می‌خواهند حکومت را به‌طاغوت سپرند حالیکه مأموریت یافته‌اند اورا نفی کرده (در خاك) بپوشانند؟!.)

ـ « افحکم الجاهلیة یبغون ومن احسن من‌الله حکماً لقوم یوقنون»[2] (آیا حکومت جاهلیت را می‌خواهند؟! .... مگر چه‌حکومتی از نظام خدائی تکامل آفرین‌تر است، در بینش مردمی که یقین دارند؟.)

ـ «الم‌تر الی‌الذین اوتوا نصیباً من‌الکتاب‌یدعون الی‌کتاب الله لیحکم بینهم ثم‌یتولی فریق منهم وهم معرضون»[3] (آیا به‌آنانکه بهره‌ای از

۱ـ نساء (۴) ۶۰ ۲ـ مائده (۵) ۵۰
۳ـ عمران (۲) ۲۲

کتابشان دارند (روحـــانیون) نمینگـری که به‌کتاب‌خدا دعوت میشو ندکه میانشان‌حکومت کند، پس گروهیشان (عالم نمایان جاهل و مغرض) پشت می‌کنند، انسانیکه ازعقده و بغض‌چپ چپ چشم غـره می رود !!.

ـ « و من لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الظالمون»[1]

ـ «ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الفاسقون»[2]

ـ « و من لم یحکم بما انزل‌الله فاولئك هم الکافرون»[3]

مردمی‌که به‌آنچه‌خدا نازل‌کرده است حاکمیت نبخشند، ستمگرانند.

مردمی‌که به‌آنچه خدا نازل‌کرده است‌حاکمیت نبخشند از دین خارج شدگانند.

مردمی‌که به‌آنچه خدا نازل‌کرده است‌حاکمیت

۱ـ مائده (۵) ۴۰

۲ـ مائده (۵)۴۷

۳ـ مائده(۵) ۴۴

نبخشند، کافراناند.

این‌سه آیه‌هم ناظر به‌تحمیل‌گراناند وهم‌به‌تحمل‌گران چه‌مطلق‌اند وهردو گروه را شامل می‌شوند! ولطف و دقت آیات نیز در همین‌جا است. چه اگر می‌خواستند ناظر به‌تحمیل‌گران تنها باشند می‌گفتند: «ومن‌یحکم بما لم ینزل الله او بغیر ما انزل الله فاولئك هم الظالمون، فاسقون، کافرون».

* و همین خود (علاوه بردلایل فراوان دیگـر) نشانگر دوشاخه بودن تکلیف است: یعنی‌که ای تحمیل‌گران تحمیل مکنید وای تحمل‌گران تحمل مکنید، ای بهره‌کشان بهره مکشید و ای بهره دهان ، بهره مدهید، ای ستم‌گران، ستم مکنید و ای ستمکشان، ستم مکشید، و... والا که هردو محکومید: محکوم به‌کفر وخروج از دین و سرانجام دوزخ! دوزخ دنیا وآخرت هردو!

ب ـ حق اطاعت:

آفریدگاری خداوند وصلاحیتهای انحصاری فوق‌الذکر او، لازمهٔ منطقی دیگرش آنستکه مطاع همگان نیز همو باشد واز هیچ فرمانی جزفرمان او اطاعت نشود وهیچ فرمانی جز فرمان اومطاع اعلام نگردد و اطاعت مردمان که آفریدگان وبندگان او یند، بدومنحصر ومخصوص باشد.

دراین حق نیزهرچه وهرکه دخالت کند ومردمان را مطیع فرمان وفرمان خود را مطاع خواهد، شیطان و طاغوت و ندو کفو و شریك خدا بشمار خواهد رفت. و هرموضع‌گیری مطیعانه و یا حتی بیتفاوتی دربرابر او شرك خواهد بود و هر موضع‌گیر اینسانی مشرك و هر

درگیری بی‌امانی علیه او کار توحیدی خواهد بود وهر درگیر اینسانی موحد.

این اطاعت درسر تاسر مظاهر زندگی وهمهٔ جلوه‌های حیات جریان خواهد داشت : در اندیشه و طرز فکر، در تمایلات و خواسته‌ها، در مسائل تربیتی و خانوادگی، در مقررات و نظام اجتماعی ، در ریخت و ترکیب و قیافهٔ اجتماع، در روابط و پیوندهای گوناگون افراد و طبقات، در امور علمی ، فرهنگی ، اقتصادی، اجتماعی ، نظامی، صنعتی، بهداشتی، تربیتی، درروابط ومناسبات و کاروکسب وتجارت و ... و بالاخره در همهٔ ابعاد و بدنه‌های زندگی فردی واجتماعی.

آیات راجع باین موضوع نیز صریح و روشن دو دسته‌اند: یکدسته فرمان میدهند که از فرمان خدا و مجری قوانین او: پیامبر(ص) وهمه‌ی دیگر انسانهائی که راه اورا تعقیب وهدف اورا دنبال می‌کنند اطاعت کنید.

و دسته‌ی دیگر نهیب می‌زنند که ازغیر اینان نباید ونمیتوان فرمان برد.

در اینجا ازهر دسته چند نمونه ارائه و بقیه آنها

مأخذشان داده می‌شود.

ـ «قل اطیعوا الله والرسول فان تولوا فان الله لایحب الکافرین»[1] (بگو ازخدا و پیام‌آور وی فرمان برید پس اگر سرپیچیدند (کافرانند و) خداکافران را محققاً دوست نمیدارد) نمایشگر اینکه اطاعت نکردن ازخدا ورسول برابر با کفراست.

ـ «قل اطیعوا الله والرسول واحذروا فان تولیتم فاعلموا انما علی رسولنا البلاغ المبین»[2] (خدا و پیام‌آور وی‌را فرمان برید واز غیرآن برحذر باشید، پس اگر وارونه کردید بدانیدکه (خودتباه میشوید چه) برپیام‌آور ما جز صریح رساندن نیست.)

ـ «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله والرسول واولو الامر منکم»[3] (هان ای جبههٔ مؤمنان از خدا و رسول وآنانکه ازجبههٔ خودتان سررشته دارند

۱ــ عمران(۳) ۳۲

۲ــ مائده(۵) ۹۲

۳ــ نساء (۴) ۵۹

فرمان برید.)

ـ «یاایها الذین آمنوا اطیعوا الله والرسول ولا تبطلوا اعمالکم»[1] (هان ای جبههٔ مؤمنان خدا ورسول وی را فرمان برید و (با اطاعت ازغیر او) اعمال خود را عقیم وتباه مسازید) که اطاعت نکردن، با بطلان اعمال برابراعلام شده است.

وآیات ۵۰ و۱۳۲ آل عمران(۳)، ۱و۲و۲۰ و ۱۴۶ انفال (۸)، ۹۰طه (۲۰)، ۵۱و۵۴ و۵۶نور(۲۴)، ۱۳مجادله (۵۸)، ۱۲و۱۶ تغابن (۶۴)، ۱۰۸و۱۱۰و۱۲۶و۱۳۱ و۱۴۴ و۱۵۰و۱۶۳ و ۱۷۹ شعرا (۲۶) ۶۳ زخرف (۴۳)، ۳ نوح (۷۱) و...

وازدستهٔ دوم:

ـ «ولئن اطعتم بشراً مثلکم انکم اذاً لخاسرون»[2] (واگرازبشری چونان خود فرمان برید، محققاً درکار هرزدادن تکامل هر دو جهانی خویشید.)

۱ـ محمد(۴۸) ۳۳.

۲ـ مؤمنون(۲۴) ۳۴

ـ «کلالا تطعه»[1] (پس کن هرگز فرمانش مبر.)

ـ «وان اطعتموهم انکم لمشرکون»[2] (اگر از آنان فرمان برید بی‌چند و چون مشرکید.)

ـ «فلاتطع المکذبین ودوا لو تدهن فیدهنون»[3] (وازضد انقلاب فرمان مبر. آنان می‌خواهند با آنان بسازی تا با تو بسازند.)

* ـ «ولاتطیعوا امر المسرفین... الذین یفسدون فی الارض ولا یصلحون»[4] (امارت تبه‌کاران رافرمان مبرید... همانانکه زمین ـ فطرت و زندگی و جامعه وجهان ـ را بتباهی میکشانند و در کار اصلاح نیستند.)

ـ «ولاتطع من اغفلنا قلبه‌عن ذکرنا، واتبع هواه وکان امره‌فرطاً»[5] (کوردلی را که از یاد خود

۱ـ علق (۹۲) ۱۹

۲ـ انعام (۶)۲

۳ـ قلم(۶۸) ۸

۴ـ شعراء(۲۶) ۱۵۲

۵ـ کهف (۱۸)۲۸

غافل ساخته‌ایم وهوس خود را دنبال میکند و حکومتش تباهی‌آفرینی است فرمان مبر.)

ـ «ان‌الذین ارتدواعلی ادبار هم من‌بعد ماتبین لهم‌الهدی‌الشیطان سول‌لهم واملی‌لهم ذلك بانهم قالوااللذین کرهوا ماانزل‌الله سنطیعکم فی بعض الامر والله یعلم اسرارهم»[1] (آنانکه پس‌ازروشن شدن راه‌هدایت‌مرتدگشته، به‌پشتهاشان‌بر گشتند شیطان اغواشان کرده، گمراهشان نمود. ایـن بدان جهت بودکه‌کسانی راکه مقررات خدائی برآنان‌سنگین بود وعده‌دادندکه درکارحکومت اطاعتتان‌خواهیم‌کرد، حالیکه‌خدا رازهای‌آنان را می‌داند.)

ـ «فاستخف‌قومه‌فاطاعوه انهم‌کانواقوماًفاسقین»[2] (سپس (فرعون) مردم گوسفند سیرت خود راازدرون پوك‌وازشعورتهی‌کرد، پس اطاعتش‌کردند که‌براستی‌آنان مردمی خارج‌شده ازدین‌بودند.)

۱ـ محمد (۴۷) ۲۵

۲ـ زخرف (۴۳) ۵۴

ـ «وان تطع اکثر من فی الارض یضلوك عن سبیل الله»[1] (اگر بیشتر مردم زمین را اطاعت کنی از راه خدایت بدر می برند.)

ـ «ولا تطع منهم آثماً او کفوراً»[2] (واز هیچ گنه کار وحق پوشی از آنان اطاعت مکن.»

وآیات فراوان دیگری مانند آیات:

۵۲ فرقان (۲۵)ـ۱و۴۸ احزاب (۳۲)ـ۱۰قلم(۶۸) ۸عنکبوت (۲۹)ـ ۱۵لقمان (۳۱) ـ ۱ و۱۴۹ عمران(۳)ـ ۱۵۱ شعرا (۲۶) و...

۱ـ انعام (۶) ۱۱۵

۲ـ انسان(۷۶) ۲۴

ج- حق عبادت:

لازمهٔ دیگر آفریدگاری پروردگار و صلاحیتهای انحصاری او آنستکـه همه‌کس بندهٔ او بوده سردرکمند عبادت او داشته، مجرای حکم و اراده‌ی اوبوده، تسلیم‌در برابر فرمان ونظام او باشند.

عبادت به‌معنای عام یعنی‌به‌چرخ معبود چرخیدن، طوق عبودیت اورا بگردن نهادن، تحکـم و تصرف او را پذیرفتن، حاکمیت‌وفرمانروائی‌اورا اطاعت‌کردن،مقررات وقوانین‌اوراپذیرفتن‌واززمینه‌سازیها، برنامه‌ها،خواسته‌ها، وفرهنگ عمومی او رنگ وقالب پذیرفتن و...آنسانکه زندگیت،راهت، فکرت،خواسته‌ات،جهتت، موضع‌گیریت، آرمانت، دردت، درمانت،سکوتت،کلامت، قعودت،قیامت،

ترست،شهامتت.و...همه ازفرمان او تراویده، ازبرنامه‌های اوشکل گرفته‌وازقوانین‌ودستورات او رنگ وقالب پذیرفته باشند.)[1]

۱ـ مفردات‌راغب میگوید: «العبودیة اظهارالتذلل والعبادةابلغ منها،لانهاغایةالتذلل ولایستحقها الامن له غایةالافضال وهوالله تعالی ولهذاقال: «لاتعبدوا الاایاه» ... ویقال طریق معبدای مذلل‌بالوطأ وبغیرمعبد: مذلل بالقطر انوعبدت فلانا اذاذللته‌و اذا اتخذته‌عبداً»: عبودیت اظهارتن دادگیست وعبادت بالاتر ازآنست‌چه‌آن‌نهایت تن‌دادگی‌است وهیچکس استحقاق آنرا نداردجز آنکه سرمایه بخشی‌از اوست واوخداوند بلند پایه است‌ولذاگفته است: «جزاورا عبادت‌مکنید» (جز اودر برابر هیچ قطب وقدرتی موم مباشید که هرگونه بخواهند شکلتان بخشند وبقالبتان ریزند، در برابر هیچ نظام ومقرراتی نعش مباشید که چونان غسال بهرسوی که بخواهند بچرخانندتان‌و هرگاه‌که بخواهند بگورتان سازند، ببندگی غیراو تن‌مدهید که بهر جهت‌که بخواهند برانندتان وبهرکاری‌که خواستند وادارندتان، تحکم‌وتصرف‌جزاورا مپذیریدکه ملعبه‌تان‌سازند وبازیچه‌تان‌گیرند وبحکم‌وارادهٔ غیراو تسلیم مشویدکه دنبالهٔ بادبادکشان‌گردید و....) وگویند راهی‌معبد، یعنی‌رام‌وهموار شده‌در زیرپا، وشتری‌معبد یعنی‌رام شده بوسیله چرب‌گردیدن وفلانی‌راعبد ساختیم آنگاه‌که مطیع‌وسر بفرمانش‌نمایی.ـ

«عبادت باین معنی نسبت به‌غیر خدا بهر صورت و لباس که ظاهر شود شرك ومحکوم است، اگر بصورت خضوع وکرنش در برابر بتهای بیجان واگر در چهرهٔ تسلیم وفرمان برداری از بتهای جاندار، اگر بنام اطاعت از احبار ورهبان واگر بعنوان سر نهادن بفرمان فرعون و نمرود، و بالاخره اگر درقالب پیروی ازهوسها وتمایلات نفس یا تن دادن بهر نظام غیرالهی وغیراسلامی، یا هر سنت جاهلی و خرافی».

عبادت ومشتقات آن ـ که نامستقیم کران تاکران قرآن را پر دارد ـ در بیش ازسیصد موضع قرآن مستقیماً تکرار وتأکید گردیده است!

فلسفه‌ی این تکرار جنگی است که بین شیطان و خدا برسر آن درگیر است: شیطان همی در کار اغوا و زور

مرحوم فیض کاشانی نیزمی گوید: «العبادة عبارة عن الطاعة الانقیاد.» (عبادت عبارتست ازفرمانبری وانقیاد کامل ومطلق.) وافی ج۱ جزء اول ص۵۵

این معنا در روایات معصومین (ع) نیز بروشنی نموداراست چندانکه تقلید کور کورانه وبی تحقیق عوام یهود ونصاری از علماء و روحانیون شان رانیز عبادت آنسان شمرده‌اند. وافی همان صفحه.

است‌که مردمان‌را بکمند عبودیته خویش آرد، وخداهمی درصدد فرمان شورشگری‌که بنده بندگی شیطان را ازهم گسلید: «لاتعبدوا الشیطان... قاتلوا اولیاء الشیطان»: تن بعبودیت‌شیطان مدهید... اعوان‌شیطان را برچینید؛ بندگی خدا، نفی‌بندگی شیطان.

جنگی‌که قرآن وتمامی دیگر کتب آسمانی‌فرمان واعلان‌آن بوده و پیامبر(ص) و تمامی دیگر پیام آوران تاریخ پرچم خون رنگ‌آنرا بدوش‌کشیده وپس ازخودبه پذیرندگان‌راه وپویندگان‌هدف خود سپرده‌آنان را تاهمهٔ تاریخ عهده‌دار آن ساخته‌اند بر سر همین موضوع است: بندگی خدا، نفی بندگی شیطان.

رد وبدلهائی‌که میان فرماندهان جبهه‌های توحید وشرك یا خدا وشیطان، بگاه‌آغاز جنگها در تاریخ مانده است، بازنمای همین معنا است، نمایندهٔ شیطان ازنمایندهٔ اسلام‌درقادسیه توضیح می‌خواهدکه چرا به‌این مرز وبوم هجوم‌آورده‌اید... وپاسخ جزاین نیست‌که:

جئنالنخرج العبادمن عبادةالعباد الی عبادةالله و من ضیق‌الدنیا الی سعتها ومن جورالادیان الی

عدل‌الاسلام: آمده‌ایم که بندگان‌خدا را از بندگی بندگان (که اعدام ارزشها وخصال انسانی است) به‌بندگی الله (که آزادی از هر بندگی دیگراست) واز تنگنایی خفقان‌آوردنیا (که دست‌آوردنظام اختناق شیطانی است) به‌پهنهٔ وسیع باز و آزاد آن (: نظام‌خدائی که‌برای‌رویش ورشد وبالندگی نهال انسان و پرورش خصال و استعدادات وی چونان فضایی باز وزمینی مستعد وآبی‌گوارا و هوائی مساعد است) واز بیداد ادیان (که در اثر نامردمی متصدیان وروحانیون‌آنها، به‌ابزارظلم وتحمیق واغواگری وحق‌پوشی و حقکشی بدل میکردند) به‌عدل وداد اسلام (که درآن دوران ـ که یادش‌بخیر ـ نظام وقدرتی برآن مبناازخود داشت) اوج دهیم.

پیشوای پنجم شیعه(ع) نیزجنگ شیطان وخدارا برسرعبادت و اطاعت و ولایت اعلام‌کرده، مأموریت سپاه یکتا سازرا، درجبههٔ نبردتوحیدی، چنین‌اعلام میکند:

الدعاء الی طاعةالله من‌طاعة العباد والی عبادةالله

من عبادة العباد والی ولا ية الله من ولاية العباد[1]:

دعوت به‌اطاعت خدا از اطاعت بندگان وبعبادت خدا از عبادت بندگان به زمامداری خدا از زمامداری بندگان.

* و بدیهی است که عبادت به معنای بالاست که ارزش جنگیدن دارد والا به‌معنای موجود، یعنی آن مراسم خشك وشعایر میان تهی وآداب قشری و سنن بی‌پایه و پوسته‌های بی‌مایه‌ونمازهای بی‌روح و دعاهای بی‌محتوی و...که نه‌ارزش جنگیدن دارد و نه‌شیطان از اختصاص آن بخدا بخل‌می‌ورزد ونه مردمان را ازاینگونه‌کارها برای خدا باز می‌دارد.

عبادت به‌معنای بالاست که شیطان‌حاضر است برسر آن بهرنامردمی ونابکاری دست یازد وازپیش وپس وراست وچپ مردمان برآنان تازد و این خصلت و اندیشه شوم راحتی بصراحت ببیان آردکه:

«... لاقعدن لهم صراطك المستقیم، ثم‌لاتینهم‌من بین‌ایدیهم ومن‌خلفهم‌وعن‌ایمانهم وعن شمائلهم

۱ـ وسائل ج ۱۱ص ۷

ولا تجداکثرهم شاکرین» راه‌قیام‌خواه[1] (عبادت، ولایت و . . . ی) تورا برویشان مـی‌بندم سپس (برای بدام انداختن آنان در تور نظام خود) از پیش وپس و راستها وچپهاشان بر آنان میتازیم تا بیشترشان راگام زن درراه نظام‌خود نمی‌یابی (معنای شکر فرا خواهد رسید.)

آیات قرآنی مربوط بدین حق گذشته از اینکه فراوانند، بسی روشنگر وشور انگیزند:

برخی ازاین‌آیات به‌معنای عبادت وبندگی‌به‌مفهوم عام‌آن اشاره می‌کنند، برخی دیگـر عبادت بدین معنا را نسبت به‌غیرخدا بهرشکل وگونه‌ای‌که ظاهر شود شرك و ارتداد، وکفرو ند برای خداگرفتن، و موجب سیه روزی وتبه روزگاری انسان می‌نمایانند، برخی دیگـر دلائل منطقی اختصاص و انحصار بندگی و عبادت بخدا را ارائه میدهند، دستهای فرمانهای اکید به‌اجتناب از بندگـی

۱ــ مستقیم‌از باب استفعال‌ازماده‌ی قیام‌است وباب استفعال معناً برای‌طلب، پویش‌وپویائی است،پس صراط‌مستقیم یعنی راه جستارقیام وپویای انقلاب.

آدمکهاکه خود عابد وبندهٔ نفس وشهوتند صادر می‌کنند؛ برخی از عبادت جز خدا، چه بتهای بیجان وچه بتهای جاندار برحذر می‌دارند و فرجام سیاه وخطرناکی برای آن می‌نمایانند، و دسته‌ای این احساس را در نهاد آدمی می‌آفرینندکه باتن دادن به‌نظام غیر خدایی، عبادت خدا میسرنیست و آنچه انجام میشود، جزمایه‌ی آرامش‌کاذب مذهبی نمیباشد، دسته‌ای دیگر این احساس را که قالب پولادین نظام شرك‌آمیزاورا، به‌عبادت عروسکهای‌کاغذی کشانده وبه‌بندگی مجسمه‌های شیطان وخودکامگان سفیه وامیدارد و دستهٔ دیگری این‌احساس راکه در نظام‌های ظالمانهٔ شرك وجاهلی آنچه عبادت و بندگی نسبت بخدا خیال میشود، جز سوخت ماشین عبادت و بندگی شیطان نیست و جز وسیله‌ی غرق بودن خلق‌الله در خرسندی ابلهانهٔ بی‌محتوی نمیباشد.

واینك آیات:

ـ «ان الحکم الالله، امر ان لاتعبدوا الاایاه ذلك الدین القیم»[1] (حکومت جز حق انحصاری

۱ـ یوسف (۱۲) ۴۰

الله نیست، مردمان فرمان یافته‌اند که جز اورا عبادت نکنند (یعنی به‌تناسب حکم وموضوع، چون حکومت و عبادت ردیف هم شده‌اند، جز تحکم وتصرف اورا نپذیرند وجز دربرابرحکم وارادهٔ اوتسلیم نشوندکه) این‌است دینِ‌راستین). نمایشگر معنای عبادت درمفهوم عام‌آن‌که پذیرش تحکم وتصرف‌معبود وتسلیم دربرابرحکم وارادهٔ اوباشد.

– «ولقد بعثنا فی‌کل امة رسولا ان اعبدوا الله و اجتنبوا الطاغوت»[1] (ما درهرامتی پیام‌آوری را فرمان رستاخیز دادیم که : هان ای انسانها بندگی‌خدا راگردن نهیدوطاغوت‌را تن‌میدهد.)

معلوم است طاغوت از مردمان چه‌می‌خواسته ؟ ! قبول تحکم و تصرف او وتسلیم دربرابر حکم وارادهٔ او، که اینجا نیز تناسب حکم وموضوع (که درنهضت هرپیام‌آوری، خدا وطاغوت در برابرهم قرارگرفته‌اند) بمعنای عبادت در مفهوم عام آن تجسم می‌بخشد و جان میدهـد، بخصوص‌که درآیهٔ ذیلِ نیزعبادت باهمان واژهٔ خاص خود

۱– نحل(۱۶) ۳۶

به‌طاغوت نسبت داده‌شده است که:

ـ «والذین اجتنبوا الطاغوت ان یعبدوها و انابوا الی‌الله لهم البشری»[1] (آنها را، که به‌عبودیت طاغوت تن نمیدهند، وازعبودیت وبندگی او به‌عبودیت خدا باز می‌گردند نوید است.)

فرد وجامعه‌ای راکه طوق بردگی طاغوت را فرو میکشند وبند، بندگی وتورنامرئی دست وپاگیر نظام‌شرک وجاهلیت اورا ازهم میدرد وبه‌شالوده ریزی نظام خدائی همت میگمارد نویدتعالی و تکامل است، تعالی آسمانی و خدایی وتکامل‌فردی واجتماعی.

ـ «وتلك نعمة تمنها علی‌ان‌عبدت بنی‌اسرائیل»[2] (آیا این نعمتی است که برمن (موسی) منتش می‌نهی‌که فرزندان یعقوب رابه‌عبودیت وبندگی خود کشانده‌ای.)

آفریننده‌ٔ این احساس که درنظام فرعونی‌ازعبودیت خدا خبری‌نیست وهمگان به‌بندگی‌شیطان‌کشیده میشوند

۱ـ زمر(۳۹) ۱۷

۲ـ شعراء (۲۶) ۱۲۲

وهر چه هست عبودیت وبندگی فرعون وشیطان است.

ـ «یاابت لاتعبدالشیطان، ان‌الشیطان کان للرحمن عصیا»[1] (هان پدرا شیطان (اسم عام جباران) را بندگی مکن، که‌شیطان دربرابر رحمن گردنکش است).

فرمان اجتناب... و نمایشگر اینکه راندمان وکار نظام شیطانی درجهت سود مردمان نیست، چه اومعارض‌با رحمن یعنی بیگانه ازرحم ورحمت است وعصا برفرق‌آن می‌کوبد، وبدیهی است که موجود و نظامی اینسان، جـز خسران وزیان برای مردمان نتواند.

ـ «یا عبادی‌الذین آمنوا ان ارضی واسعةفایای فاعبدون »[2] (هـان ای بندگان من کـه ایمان آورده‌اید، زمین من وسیع است پس‌اگرآنجا که هستید نمی‌توانید، با هجرت توان‌خلق کنید وـ مرا بندگی کنید.

نفی بهانه تراشیها وتوجیه گریها، یعنی هرگـاه در

۱ــ مریم(۱۹)۴۴

۲ــعنکبوت(۲۹) ۵۶

درون چهاردیواری خارستانی بیل نیست که خارها را بکنید وموشها را بزنید و خدا را معبود سازید یا هست (چه خودش، چه ماده‌اش) و شما بلد نیستید بسازید یا بزنید یا نمی‌توانید، دیوار را نوازش کرده هجرت نمائید ودر زمین بیکران خدا یاد بگیرید، توان بیافرینید: پیدا کنید، بخرید، بدوزید، بسازید و از هرجاکه هستید (مثلا مدینه) آغاز کنید تا بخارستان نخستین خود نیز (مثلا مکه) برسید وگرگهایش را بزنید وطاووسانش را سررشته‌دار سازید وخدا را معبود ونظام اوراحاکم، چه درغیراین، عبادت خدا میسر نیست و هرچه هست سوخت ماشین بندگی شیطان است که به‌جیب طاغوت وآسیاب بوسفیان می‌ریزد...

_ « یا ایها‌الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم والذین من قبلکم لعلکم تتقون »[1] (هان ای انسانها!... مدبر وسررشته‌دار خود راکه شما و پیشینیان شما راآفریده است بندگی‌کنید باشد که خدا مدارگردید.)

نشانگر دلیل منطقی انحصار عبادت بخدا : یعنی

۱ـ بقره(۲)۲۱

خالقیت او.

- « وما امـروا الالیعبدوالله مخلصین له الدین حنفاء»[1] (فرمان نیافتند جزاینکه فقط خدا را بندگی کنند، آنسانکه نظام زندگی را ازدخالت غیراو بپیرایند ویکتا سازان باشند.)

- «الم اعهدالیکم یابنی آدم ان لاتعبدواالشیطان انه لکم عدومبین»[2] (هان ای، آدمی زادگان ! ... مگر پیمانتان نگرفتم که شیطان را بندگی نکنید که اوخصم آشکار شما است.)

روشنگر این معناکه عبادت وبندگی غیرخدا مسلط ساختن خصم است که سیه روزی و فرجامی هولناك لازمهٔ طبیعی آنست.

-«واعبدواالله ولاتشرکوابه شیئاً»[3] (خدا رابندگی کنید و(دراین حق) چیزی شریك او مگوئید.) زایندهٔ این احساس که تن به نظام غیر الهی دادن

۱-بینه (۹۸) ۵
۲- یس (۳۱) ۶۰
۳- نساء(۴) ۳۶

وعبودیت وبندگی غیر خدا را تحمل کردن نام دیگرش شرك است.

_«قل انما امرت ان اعبد الله ولااشرك به»[1] (بگو فرمان یافته‌ام که منحصراً خدا را بندگی کنم و دراین حق برای وی شریکی نگیرم.)

_« وعدالله الذین آمنوا منکم، وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امناً یعبدوننی ولایشرکون بی شیئاً»[2] (خدا به آنانی از شما که به اهداف خدائی دل داده، برای بکرسی نشاندن آنها درکار متناسب باشرائط ودرخور آن هستند، وعده و نوید داده است، که محققاً آنسان را در زمین بخلافت و حکومت میرساند، آنسانکه پیشینیان آنها را رسانید ونظام آنان را که خودبرای شان پسندیده برایشان مستقر و پا برجامی نماید وآنان را از

۱ـ رعد(۱۳) ۳۶
۲ـ نور(۲۴) ۵۵

وحشت واختناق (نظام طاغوتی) به آرامش وامنی
(نظام الهی) میرساند، تا مرا عبودیت و بندگی
کنند وچیزی شریك من نگیرند.)

نمایشگر اینکه جز در نظام خدائی و اسلامی،
آرامش وعدل وامن وعبادت خداوپیراستگی ازشرك غیر-
ممکن است وفقط آنگاه بی‌دلهره وهراس وبی آلودگی به
شرك می‌توان خدای یکتارا بندگی نمود که نظام خوداوروی
کار باشد.

ـ« واسئل من ارسلنا، من قبلك من رسلنا اجعلنا
من دون الرحمن الهة یعبدون؟!»[1]
(ازپیام آورانی که پیش ازتوفرستادیم جویاشو
که: آیا جز رحمن خدایانی قراردادیم که تن به
بندگی‌شان دهند؟!

مشعر براینکه فقط موجود ونظام رحمت بار، (:رحمن)
یعنی خداوند ونظام اوست که تسلیم دربرابر حکم واراده‌اش
بایاوزایاست.

ـ« قل افغیر الله تأمرونی اعبد ایها الجاهلون»[2]

۱ـ زخرف (۴۳)۴۵ ۲ـ زمر (۳۹) ۶۴

(آیافرمان میدهیدغیر خدا را بندگی کنم؟! ای الگوهای جاهلیت)
یعنی بندگی غیر خدا همسان و بازگشت بجاهلیت همان.
ـ« وما امروا الالیعبدوا الهاً واحداً»[1] (فرمان نیافتند جز اینکه یك خدا را بندگی کنند).
یعنی بسیاری هستند که خدایی و خداوندگاری میخواهند، لکن شما فرمان یافته‌اید آنانرا نفی و طرد نمائید وتنها یك خدا را بندگی کنید.
ـ« وما ارسلنا من قبلك من رسول الانوحی الیه انه‌لااله الاانا فاعبدون» [2] (وپیش از تو هیچ پیام‌آوری نفرستادیم جزاینکه به او الهام‌نمودیم‌که جز من خدائی نیست، پس‌مرا بندگی کنید.)
نشانگر اینکه هدف ازاعزام همه‌ی پیام‌آوران و ارسال همه‌ی کتابها و پیامها عبودیت خدا و نفی وطرد عبودیت و بندگی غیر او بوده است چندانکه گوئی

۱ـ توبه (۹)۳۲
۲ـ انبیاء (۲۱) ۲۵

تاریخ را بصورت نمایشگاه مسلسل وزنجیره‌وار نبردخدا (: انبیاء و پیروان آنان) و مدعیان سفیه خدایی مطرح میکند!

-« واقدارسلنا نوحاًالی قومه‌فقال یاقوم اعبدواالله مالکم من‌اله غیره»[1] (نوح را بسوی مردمش فرستادیم باین شعار که هان مردم من! خدا را بندگی‌کنید که جز او خدایی‌تان نیست.)تأکید منظور قبل.

-«وابراهیم اذقال لقومه اعبدواالله واتقوه»[2] (و ابراهیم راکه شعارش میان مردمش این بود که خدارا بندگی‌کنید وزندگی مدار سازید)تأکید.

-« والی عاداخاهم‌هوداًقال یاقوم اعبدواالله‌مالکم من‌اله‌غیره»[3] (وبسوی‌عاد برادرشان هودرابدین شعار که: خدا رابندگی کنید که جز او خدایی-تان نیست.) تأکید.

۱- اعراف(۷) ۵۹
۲- عنکبوت (۲۹) ۱۶
۳- اعراف (۷)۶۵

ـ« والی ثمود اخاهم صالحاً قال یا قوم اعبدوا الله مالکم من اله غیره»[1] (و بسوی ثمود برادرشان صالح را بدین شعار که: خدا را بندگی کنید که جز او خدایی‌تان نیست.) تأکید.

ـ« والی مدین اخاهم شعیباً قال یاقوم اعبدوا الله مالکم من اله غیره»[2] (و بسوی مدین برادرشان شعیب‌را بدین شعارکه: خدا را بندگی کنید که جز او خدایی‌تان نیست.) تأکید.

ـ« وقال المسیح یا بنی اسرائیل اعبدوا الله ربی و ربکم»[3] (عیسی نیز شعارش این بود که هان فرزندان یعقوب! خدا را بندگی کنید که جز او خدایی‌تان نیست.) تأکید.

ـ«فارسلنا منهم رسولا منهم ان اعبدوا الله مالکم من اله غیره»[4] (وبسوی آنان نیز پیامبری از

۱ـ اعراف (۷) ۷۳
۲ـ اعراف (۷) ۸۰
۳ـ مائده(۵) ۷۲
۴ـ مؤمنون (۲۳) ۳۲

خودشان بدین شمارکه: خدا را بندگی‌کنید که جزاوخدایی تان نیست) تأکید.

وبسیاری آیات رسوا ساز دیگر چونان آیه‌های :

۸۳ بقره(۲) - ۵۱ و۶۴ آل‌عمران(۳)-۶ مائده(۵)-
۱۰۲ انعام(۶)- ۳و۱۸ و۲۸و۱۰۴ یونس (۱۰)- ۲و۶و۵۰و
۶۲ و۷۸ و۸۴ و۱۰۲ و۱۰۹ هود (۱۱) ۴۰ یوسف (۱۲)-
۱۰ و۳۵ ابراهیم (۱۴)- ۷۳نحل (۱۶) - ۲۳ اسراء(۱۷)-
۱۶ کهف(۱۸) - ۳۶ و۹۴ مریم (۱۱) - ۶۶ و۶۷ ، ۹۲،۹۸
انبیاء (۲۱) - ۱۱ و۷۱ حج (۳۲)- ۷۷و۵۵ فرقان (۲۵) -
۷۱ و۷۴ و۹۲ شعراء (۲۶) - ۴۵نحل(۲۷) - ۶۳قصص(۲۸)
۱۷و۳۶و۶۵ عنکبوت (۲۹) - ۴۰ و۴۱ و ۴۳ سباء (۳۴) -
۱۴ فصلت (۴۱) - ۲۱ احقاف (۴۲)- ۶۴ زخرف (۴۳)-
۶۲ نجم (۵۴) - ۳۰ نوح (۷۱) - ۲۱ کافرون (۱۰۹).

د ـ حق ربوبیت:

رب یعنی صاحب اختیار و نظام بخش و مدبر و سر رشته‌دار زندگی فردی و اجتماعی انسانها خدا است.

این نیز نتیجهٔ منطقی دیگر آفریدگاری خداوند است، زیرا او که خود همگان را آفریده و در این کار شریک و همتایی ندارد، خود، از هر کس دیگر بیشتر و بهتر به پیچ و خم و کانالهای روشن و تاریك روح و جسم و مکانیسم وجودی آنها، که آفریدگان و بندگان اویند، احاطه و شناخت دارد. نقیصه‌ها و نیازها و دردو درمانهای آنان را تشخیص میدهد، موجبات سلامت و مرض و سود و زیان و ترقی و انحطاط آنان را باز میشناسد، عوامل و راههای زبونی و ذلت و تعالی و تکامل و فساد و صلاح آنان را میداند، بقوانین و

سنتهائی که تعالی‌بخش وجود آنان بوده‌وروح‌وجسم‌وفردو جامعهٔ آنان را از سقوط و نابودی نگه میدارد و به‌اوج عظمت و آشیانه عقاب میرساند، علم‌داردوبتمامی اینهاعلیم وحکیم وخبیر وبصیر می‌باشد ودر وضع وتفسیر وتطبیق‌و اجرای قوانین ومقررات وبرنامه‌ها نیز-چون‌بسان‌مدعیان بشری نیازومصالح‌شخصی وزن‌وفرزندوهوس‌وشهوت‌وشکم وزیر شکم‌و... ندارد-بخلاف علم خود وصلاح خلق گامی برنمیدارد وبه‌غرض‌وسوءنیت وبدخواهی وجنایت‌وخیانت وانحراف آلوده نمیگردد.

اگر مخترع یك ماشین، یك دستگاه ، یك کارخانه، یك ساعت، و... ازهرکس دیگر اشراف وشناخت‌بیشتری به اختراع خود دارد،ودرصورت‌بی‌غرضی،دستورکاربهتری برای ثمربخشی آن مقرر میدارد ، ماشین عظیم هستی و دستگاه پیچیدهٔ وجود انسان وکشتزاربزرگ اجتماع‌نیز -که‌ابداع وساخته و پرداختهٔ دست اویند- از این‌قاعده مستثنی نباید باشند وگرنه نعل بند ، لباس جراح چشم خواهد پوشید وسارق ردای‌کاروان‌سالار.

برای تثبیت این حق وکوتاه ساختن دست ارباب

(جمع رب = ربها) و انداد و رقیبان ا ـــ سر مردم، در حدود ۹۳۰
(نهصد و سی) موضع قرآن واژهٔ ر ــــ تکرار و تأکید گردیده
است، تا اناربکم الاعلی که بماند ــ که اناربکم الاسفل هم
گفته و یا پذیرفته نشود و غیر خدا ـــ چرخانندهٔ انسانها و سر-
نوشت ساز و نقش بند زندگی فر ــ دی و اجتماعی ... آنان
نباشد... و طرفه اینکه طی این حـ ـو ـ ند مکرر، بصورت اضافه
به بسیاری از مظاهر حیات و جلوه هـای هستی و سنت‌ها و
قوانین عالم و منابع و ذخایر ارضی و نوزادان صحنهٔ طبیعت
و کران تا کران گیتی نیز این واژه طرح و عنوان گردیده است:
رب آسمانها و زمین و آنچه میان آنها است، رب
روئیدنیها، رب آب، باد، قوا و انرژیهای پنهانی (جن)، شرق
و غرب، شرقها، غربها، دوشرق، دو غرب، جهان، جهانیان،
انسان، شما، پدرانتان، تو، او، آنها، عزت، عرش (اریکه)
عرش عظیم، کل شیء، آبادیها و... یعنی با اینهمه باز هم
ادعای اناربکم‌اا (ولو) اسفل؟!!!

ه - حق مالکیت

«این نیز نتیجهٔ منطقی دیگر آفریدگاری خدا است، زیرا او که خود همه‌چیز را آفریده مالك همه چیز نیز هست وچون او مالك واقعی و اصلی مواهب طبیعت است، پس بندگان او همه‌در بهره بردن از این نعمتها سهیمند، انحصار طلبی، فزون‌تر از حق خواستن، دیگران را طفیل خود ساختن وخود ازهمه چیز بهره‌مند شدن، دخالت و تجاوز به‌این حق است واز هیچ فردی و هیچ طبقه‌ای پذیرفته و قابل تحمل نیست واجازه وتحمل آن شرك است وفاعل آن مشرك.»

براین مبنااست که نظام اقتصادی جامعه، چگونگی

تولید وتوزیع ومصرف مال[1]،کیفیت ... محتوای پروژه‌ها و برنامه‌های اقتصادی، شکل کار و منـ... مناسبات تولیدی، روابط میان کارگر وکارفرما، وبالاخره در ... ـصد وخرج بیت‌المال و تناسب میان وظایف وحقوق و... ر... تنها اوکه صاحب‌عادل

۱ــ که‌چه باید تولید کنند وچه انداز... وچگونه تقسیم کنند وبر سر چه کسانی،وچسان مصرفش کنند وحد... چه مواردی:
امکانات ومنابع مادی ومعنوی ...ر دوجامعه وجهان رادرراه تولید آنچه‌نیاز طبیعی همهٔ انسانها است بکارگیرند نه‌در راه‌خلق نیازهای مصنوعی وتولید وسائل تجملی وشکم بارگی وعیاشی خودکامگان‌وردردانه‌ها وعزیزان‌بی‌جهت وافزودن‌بر ثروت‌وقدرت آنان وتهیه سلاحهای مخرب برای حراست آنان و ..تا بسیاری نیازها ازبسیاری انسانها همی بلاجواب ماند.
وآنچه رادر پرتو امکانات خداداده تولید میگردد عادلانه وآنسان‌که صاحب اصلی آنها سهم بندی‌کرده است توزیع کنند تا ۹۰ درصد آن ملعبهٔ ۱۰ درصد مردمان قرارنگیرد و۱۰درصد آن‌لقمهٔ ۹۰ درصدآنان.
وآنچه‌را بهرکس‌رسیده در راهی که مالك صلاح‌اندیش اصلی مقرر کرده است به مصرف رسانند، نه‌انسانکه هوای‌نفس وحس تجمل‌پرستی وعیش ونوش الهام میکند، تا بیش‌از آنچه به‌مصرف می‌رسد باز نیرو‌بیآفرینند.

این حق است باید تعیین کند[1] تا ودیعهٔ «مال دنیا» که جز

۱ــ وبندگان خداگرنه ومجاهـد او که نمایندگان بحق ونامیان
واجدشرائط اویند اجراءنمایند:
از آنجا که مالکیت برهر چیزــ واز جمله برخود انسان و
قوا وامکانات واستعدادات او، چون مغز وفکر وچشم وگوش وتوان
وقدرت و...اش ــ اصالتاً ازآن خداــ خلق ــ است (امن یملك السمع
والابصار، وآیات دیگری ازاین سنخ) وفرد درنظام اسلامی جز
نیابتاً متصرف نمی تواند بودودر هرنیابتی نیز شرائطی مقرر است
که نایب به هرمقدار فاقد آن باشد معزول ومنعزل است ــ ولاتؤتوا
السفهاء اموالکم التی جعل الله لکـم قیاماً : مالتان را (خطاب به
خلق است) دراختیار سفیهان (فاقدان صلاحیت بهره گیری صحیح
وخلقی ازمال) مگذارید که خداآنرا مایه ی استواری (زیربنای
زندگی) وتعالی شما قرار داده است ــ آری از آنجا که مطلب
اینسان است، جزبندگان مجاهد او که ازهمه سو به چرخ خداــ و
سودخلق ــ می چرخند واز جمله مال را ــ همانسان که اوفرمان داده
است ــ در راه برداشتن موانع راه تکامل انسانها ورویش ورشد و
پرورش استعدادها وویژگیهای انسانی آنـان (خداگونه ساختن
آدمیان) قرار می دهند ــ وازهمین رو واجـد شرایط نیابت اند ــ
دیگران حق تصرف درمال رانخواهند داشت وتصرفشان عدوانی
وغاصبانه خواهد بـود وستم بآنانکه واجد شرایط اند که خود
بفرمان: «اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا وان الله علی نصرهم لقدیر» ــ

برای تعالی وکمال بشر آفریده نشده است، دست بدست بگردد(لئلایکون دولة بین‌الاغنیاء منکم: تابازیچه‌ی‌دست رراندوزان نباشد) وهمچون خونی درشریانهای اجتماع

←(باآنانکه موردستم‌قرارگرفتنداجازه‌تبردداده شده‌وخدابرپیروز ساختن آنان محققاً تواناست.) حق دهنده‌ی بآینان برای پورش برآنان است.

وبهمین معنا است که امام صادق (ع) در روایت طولانی وپرمغز «باز نمای علت ضرورت وتداوم جهاد» (ص ۲۵ تا ۲۷ ج ۱۱ وسائل و ۱۲ و ۱۳ جزء نهم جلد دوم وافی) اشاره می‌نماید که:

«ذالك‌ان جمیع‌ما بین‌السماء والارض‌لله عزوجل‌ولرسوله (ص) ولاتباعهم من‌المؤمنین من‌اهل‌هذه‌الصفة، فماکان عن‌الدنیا فی‌ایدی المشرکین والکفار والظلمة والفجارمن اهل‌الخلاف لرسول‌الله (ص) والمولی عن‌طاعتهما فماکان فی‌ایدیهم ظلموافیه المؤمنین من‌اهل‌هذه‌الصفات، وغلبوهم علی ماافاءالله علی رسوله فهوحقهم افاءالله علیهم ورده‌الیهم،وانماکان معنی‌الفیء کل ماصار الی‌المشرکین ثم‌رجع فماکان غلبة علیه اوفیه ممارجع الی‌مکانه من‌قول اوفعل‌فقدفاء.....»

این (ضرورت یورش) بدان جهت است که تمامی آنچه میان آسمانها وزمین است از آن خداوند جل‌شأنه وپیام آور عظیم‌الشأن او و رهروان راستین راه‌آنان است که‌واجد این

حرکت کند وامکانات متساوی برای بهره‌مندی از مواهب الهی دراختیارهمگان،قرارگیرد وهرکس بمیزان استحقاق ازآن بهره‌برداردو نظامهای استثماری بی‌قیدوبندنامتعادل

←خصوصیات وشرایط اند، وآنچه‌از(امکانات) جهان در دست مشرکان وحق پوشان‌وستمگران‌وفاجران‌معارض‌باخدا ورسول وسرپیچ ازفرمان‌آنان‌می‌باشدمال‌مؤمنان‌واجد این‌شرایط است که‌بزور وتزویروناحق‌ازآنان‌ربوده‌شده است‌وبدینطریق‌مورد ستم‌قرار گرفته‌اند ...) که فرمان«اذن‌للذین‌یقاتلون‌بانهم‌ظلموا الخ...»نشانگر راه‌حل مسئله‌است .) بعد امام میفرمایند:

وبهمین جهت‌قرآن غنایمی را که‌درنبردحق وباطل به‌چنگ مجاهدان می‌افتد«فیئی» یعنی بازگشته می‌نامد، چه‌از نخست مال خود آنان بوده ولی در چنگ زور دیگران واینك بخود آنان باز پس‌گشته است.

دراینجا ایــن نکته نیزضرورت واستمرار جهاد را مبرهن میکندکه‌هرنایب ووکیل درمالی پاسدارمالی‌منوب عنه‌وموکل خودنیز بایدباشد ویکی‌از ابعاد پاسداری دراینجا این است که‌مال خدارا درچنگ دشمنان خدا نگذارد وآنرا، که‌جزبا نیروی قهرامکان پذیرنیست، ازکف آنان برون‌کشد ودر راه تعالی انسانها قرار دهـد والاکه شرایط نیابت مخدوش واز وکالت منعزل خواهد بود...یعنی که دیگر مؤمن‌نخواهد بود.

دراینجا پاراگراف دیگری ازروایت نیز،روشنی بیشتر←

نظیر آنچه در جامعه‌های فئودالی پیشین و سرمایه‌داری جدید دندان نموده است، انسان را وسیله در حد بیل و کلنگ، ومال را هدف درحد معبود و ... قرار دهد، و با

→ معنادا، که از نظر خود راوی نیز بدینسان مشکل می‌نموده است، ضروراست باشد که به‌مغزها سنگین نیاید وافکار راکه زیر پرده‌های سترك تحریف از این دیدگاه داشت نسبی بدور می‌باشند، شوکه ننماید.

پس از فصل مشبعی که امام درباره جهاد وخاستگاه آن سخن می‌گویند وآیه «اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا...» را دلیل می‌آورند، راوی اشکال می‌کند که:

«فهذه نزلت فی المهاجرین بظلم مشرکی اهل مکة لهم، فما بالهم فی قتالهم کسری وقیصرومن دونهم من مشرکی قبایل العرب؟»

(این آیه دربارهٔ مهاجران مکه نازل شده که مشرکان مکه آنان را مورد ستم قرارداده بودند، پس بچه‌دلیل مسلمانان برحکومت ایران وامپراطوری روم ودیگر قبایل مشرك عرب یورش بردند؟...)

امام جواب میدهند که:

«لو کانت الایه انما عنت المهاجرین الذین ظلمهم اهل مکة کانت الآیة مرتفعة الفرض عمن بعدهم اذا لم یبق من الظالمین و المظلومین احد .... و لیس کما ظننت ولا کما ذکرت، لکن المهاجرین ظلموا من جهتین: ظلمهم اهل مکة باخراجهم من دیارهم واموالهم فقاتلوهم باذن الله لهم فی ذلك. ←

تقسیم غیر عادلانه ثروت وخلق اوضاع فقر آفرین ونکبت
زای، کار بشر را تباه وروز بشر را سیاه نسازد.
ملك همه‌هستی نیز خدا است واین نیز نتیجهٔ منطقی

→ وظلمهم کسری وقیصر ومن کان دونهم من قبایل العرب والعجم
بما کان فی ایدیهم مما کان المؤمنون احق به منهم فقد قاتلوهم
باذن الله عزوجل لهم فی ذلك، وبحجة هذه الایة، یقاتل مؤمنو کل
زمان...»

(...اگر آیه اختصاص به تنها مهاجرین، که مکیان مورد
ستم‌شان قرار دادند، میداشت هر آینه پس از آنکه از ظالم و
مظلوم آنان کسی نماند، نسبت به انسانهای بعدی مرده حساب
میشد (وهمینسان تمامی قرآن، چه‌نوع آیات قرآنی مورد نزول
خاص داشته‌اند که با گذشت کمتر از صد سال، تمامی آنها
منقرض گشته‌اند، بنابراین مخصص بودن مورد، یاوه است و
مفهوم آیات، نسبت به تمامی موارد مشابه تا پایان هستی
شمول دارد واین است که باید گفت برداشت ما از قرآن ۱۸۰
درجه با برداشت امام از آن انحراف دارد)ـ حالیکه آنان که
تو میپنداری ومیگوئی نیست بلکه مطلب اینست که:
مهاجران از دو جهت مورد ستم قرار گرفتند:
از یك جهت مورد ستم مکیان قرار گرفتند که آنان را از آشیانه
واموالشان تاراندند، پس به اذن پروردگارشان علیه آنان هجوم
آغازیدند.

←

دیگر بیچون وچند خالقیت وپرورـ ـــــ گاری اواست وشرکت درآن ویا منحصرساختن آن بخوـ ـــــ ازهیچ کس وهیچ چیز

→ وازجهت دیگر موردستم حکومـ ـــــ ایران وروم ودیگر تیره ها وباندهای عـرب وغیر عرب بودـ تـ ـــــ که مال وامکاناتی را که مؤمنان احق بدان بودند فراچنگ ـــ ! شتند، پس دراین جبهه نیز بحکم پروردگارشان علیه آنان ـــ قهر انقلابی پرداختند...و بدلیل این آیه مؤمنان تمامی دوـ ! تـ ـها نبرد می کنند...!

مطلب دو دوتا چهارتا است !

مـؤمنان واجد شرایط، نایبا تـ خداوندند: بر مال ودیگر امکانات خـدا داده گماشته شده ا تـ ـ تا آنها را در راه تعالی انسانها بکارگیرند، وبدیهی است که لازمهٔ منطقی این تصدی برون کشیدن آنهااز چنگ دیگران است، وطبیعی استکه این مهم را جز نیروی قهر علاج نتواند:

تسبیح و ورد وذکرودعا وتکیه ی عامیانه ی بخدا، گرچه ایده۔ آلیستهای عوام وخیالباف راخوش باشد، لکن حل این تضاد (میان نایب وغاصب) رانشاید وحل معما را چارهٔ دیگری ضرور باشد:

جهادا......:

وچون این تضاد ـ بشهادت تاریخ واحساس ولمس ـ متداوم است، فرمان آیه ـ چونانکـه فرمان منطق وخرد ـ متداوم وجهانشمول خواهد بود...وهمین است که امام(ع) میفرماید: وبحجة هذه الاية يقاتل مؤمنو كل زمان...(!!!..ازاحبارورهبان)

پذیرفته وقابل تحمل نیست، وتمامی مدعیان وآنانیکه در روند تاریخ بی‌داشتن ملاك خدائی و جواز آسمانی لباس آنرا می‌پوشیده و خود را برمردم تحمیل می‌نموده‌اند غاصب وند ورقیب‌خدا به‌حساب‌اند وادعا وحکمشان‌بی‌جا ونامربوط وبرخلاف حق بوده است و تن دهندگان به‌آن مشرك.

آیات حق‌نمای‌موجود دراین‌زمینه‌نیز بسی‌فراوانند که ما به‌نمونه‌هائی از آنها دراینجا بسنده مینمائیم:

ـ« قل لمن الارض و من فیها ان کنتم تعلمون، سیقولون للهٰ قل افلاتذکرون»[1]

(بگو زمین وهر که درآنست از آن کیست؟! اگر میدانید، خواهندگفت از آن خدا، بگوپس‌چرا متوجه (نتیجهٔ منطقی آن) نمی‌گردید.)

ـ« الا ان‌لله مافی‌السموات‌والارض»[2] (بهوش‌باشید که هرچه درآسمانهاوزمین‌است‌ملك خدااست.)

ـ« الاان‌للهٰ‌من‌فی‌السموات‌والارض»[3] (بهوش‌باشید

۱ـ مؤمنون (۲۳) ۸۴
۲ـ یونس (۱۰) ۵
۳ـ یونس (۱۰) ۶۶

که هرکه در آسمانها وزمین است از آن خدا است.)

«هوالذی خلق لکم مافی الارض جمیعا»[1]

(اوذاتی است که تمامی آنچه را در زمین است برای شما خلق کرده است.)

«یسئلونك عن الانفال قل الانفال لله وللرسول فاتقوالله و اصلحوا ذات بینکم واطیعوالله و رسوله ان کنتم مؤمنین»[2] (از تو ازذخائر ومعادن وثروتهای عمومی می‌پرسند، بگو این ثروتها از آن خدا وپیام‌آور اوست پس (درشکل تولید و توزیع و مصرف آن) خدا مدار باشید (شکلی که خدا تعیین کرده‌است معتبر دانسته‌روی کارداشته باشید) و(بامددآن) نابسامانیها ومفاسد فردی و اجتماعی خود را اصلاح کنید (خود و جامعه و جهان‌خود را بسازید وویژگیهای‌انسانی خودرا بپرورانید.) و(درتمامی این‌زمینه‌هافقط) ازخدا

۱ــ بقره (۲) ۲۹

۲ــ انفال (۸) ۱

وپیام‌آور او فرمان گیرید اگر مؤمن میباشید.)

ازخدا و پیام‌آور او فرمان گیرید!:

مال وامکانات زندگی راازافرادوقشرهائی که‌زحمت نمیکشند وتولید نمیکنند بازگیرید ، تا ولو بجبرو قهر تن بکار وزحمت‌دهند[1] یا خود زحمت کم نمایند که«لیس للانسان‌الاماسعی» انسان را در مال وامکانات زندگی حقی نیست جز تا آنجا که کار میکند و زحمت میکشد ونیز «واعملاللاجر»کارکنید تامزدتان دهند. ونیز«ولا تزروازرة وزراخری»:هیچ‌کس بار (عیاشی) دیگری -: آنان‌که کار نمیکنندومیخورند-رانباید بدوش‌کشد«ولکم‌ماکسبتم‌و...»

۱- که البته نظام اسلامی فراهم دارد چه در سیستم اقتصادی برنامه ریزی شده نظام‌اسلامی مال وپول و وسائل وامکانات تولید ونیروی‌کار هیچکدام‌وبهیچ‌وجه راکد نمانده وزمنیه‌کار وفعالیت متناسب برای‌تمامی آنها فراهم است وحتی ترکیب اورگانیك‌سرمایه‌وامکانات تولیدی‌ونیروی‌کار برای‌رشد هرچه بیشتر ودم افزون‌تر تولید وصنعت وتأمین نیازهای فطری و طبیعی همه جانبه‌ی تمامی افراد جامعه بگونه‌ای هماهنگ و یك‌نواخت، ضرور واجباری است.

ربا(: خود افزائی پول یا انباشت و تراکم خودجوش سرمایه‌ی[1] فرد- چه ازطریق وام و چه از طریق سهام یا معاملات یا کارخانجات یا کارتل وتراست یا گاوبندی‌ها و زدوبندها و یا.... حالیکه صاحب آنچه که درکاروزحمت که درعیش وشهوت‌است) رادرجامعه‌وجهت جلوگیریدکه‌افزوده حق دیگری است: المترفق ببدنه: آنکه جسم وجانش کالامیشود، که«فانهم موادالمنافع‌و اسباب المرافق»[2]: آنان پدید، آرنده ارزشهایند و آفرینندهٔ همگی افزارها، «وربح المؤمن علی المؤمن ربا»[4] «ومن اخذ الربا وجب علیه القتل[5]» «وکل‌من اربی وجب علیه‌القتل[6]» آنکه بیش از آنچه نهاده

۱- چه‌فرقی میکندکسی یك میلیون را نقد بهزار نفرقرض دهد و سالی ده‌هزار از آنان سودبگیرد یا همین یك میلیون را یك کارخانه پیاده کرده- یا سهام خریده - بآنان سپاردوهمان ده هزار رادر سال بی‌زحمت وکار- از ثمرهٔ کار آنان -سودبردو یا بهر شکل دیگری شده آن را وسیلهٔ خود افزائی وانباشت سرمایه قرار دهد.

۲و۳- نهج‌البلاغـة (فیض) ص ۱۰۰۸

۴- وسائل ج ۱۲ ص۲۹۴

۵و۶- تفسیرنورالثقلین ج ۱ ص ۲۹۴

است بردارد محکوم باعدام است.

بی‌تناسبی میان حقوق‌ووظائف‌را از میان بردارید.

دخالت هوس‌وشهوت ولذت‌رادرمصرف جلوگیرید.

مازادها_ امکانات مالی وتولیدی بیکار_ را بفرمان «اقرضوا‌الله قرضاً حسنا» _بمنظور شتاب بخشیدن بسرعت حرکت چرخ‌های اقتصاد و استخدام نیروهای کار بیکار_ ترکیب اورگانیك سرمایه‌و نیروی کار_ وتولید کالاهای رفاهی بیشتر و فزاینده‌تر و تأمین نیازهـای برتروالاتر انسانها وبازسازی وبازآفرینی آنچه باید بازسازی و باز آفرینی شود و..... بصندوق خدا(:خلق، جامعة) وخزانه‌ی نظام اسلامی ریزید.

_ «لله ملك‌السموات والارض ومابینهما[1]» (خدا راست پادشاهی آسمانها و زمین و آنچه میان آنها است).

_ «الم تعلم ان‌الله له ملك‌السموات والارض ومالكم من‌الله‌من ولی ولانصیر[2]»(مگر نمیدانی که‌پادشاهی

۱_ مائدة (۵) ۱۸و۱۷

۲_بقرة (۲) ۱۰۷

آسمانها وزمین خدارا ست وهیچ شما را غیراو زمامدار وپشتیبانی نیست).

- «الم تعلم ان الله له ملک السموات والارض یعذب من یشاء ویغفر لمن یشاء و الله علی کل شیء قدیر»[1] (مگر نمیدانی که پادشاهی آسمانها و زمین ازآن خدا است و اوحق دارد هر که را سزاوار باشد محکوم به کیفر کند و هر که را پیراسته باشد مورد عفو وجبران کارقرار دهدکه اوبرتمامی چیزها توانا است؟!)

- «وهو الله الذی لا اله الاهو الملك القدوس»[2] (او است خدائی که جز او خداوندی نیست، آن پادشاه پاك...)

- «یسبح له مافی السموات والارض الملك القدوس العزیز الحکیم»[3] (هرچه درآسمانها وزمین است خدا را تسبیح اطاعت میگوید، آن پادشاه منزه

۱ـ مائده (۵) ۴۰
۲ـ حشر (۵۹) ۲۳
۳ـ جمعه (۶۲) ۱

وبا اقتدار وباحکمت.)

- «قل اعوذ برب الناس، ملك الناس...»[1] (بگو پناه می‌برم به‌صاحب اختیار مردمان، پادشاه مردمان.)

- «ولم یکن له‌شریك فی الملك»[2] (اورا درپادشاهی شریکی نیست.)

- «ام لهم ملك السموات والارض ومابینهما»[3] (مگر پادشاهی آسمانها وزمین وآنچه میان آندواست از آن آنان است.)

- «ام لهم نصیب فی الملك»[4] (مگر آنان را در پادشاهی سهمی است؟!)

- «وسع کرسیه السموات والارض»[5] (اریکه پادشاهی او آسمانها و زمین را فراگرفته است (یعنی برای کس دیگری جائی نیست.)

وآیات متعدد دیگر از این سنخ چونان آیه‌های:

۱- ناس (۱۱۴) ۱و۲

۲- فرقان (۲۵) ۲

۳- ص(۳۸) ۱۰

۴- نساء ۵۳

۵- بقره ۲۵۵

۱۰۷ بقره ـ ۱۸۹ آل‌عمران ـ ۱۷و[illegible] ۱و۴۰ و ۱۲۰ مائده،
۷۳انعام ـ۱۵۸ اعراف ـ ۱۱۶توبه ـــــ ۴۲ نور ـ ۲فرقان ـ
۱۳فاطر ـ ۶و۴۴زمر ـ۱۶ غافر ـ ۹ [illegible] شوری ـ ۴۲ و۴۵و۵۷
حدید ـ۴۲زخرف ـ۲۷جاثیه ـ۱۴فتح ـــ۲و۵ حدید ـ۱ تغابن ـ
۱ملك ـ۹بروج وتمامی آیاتی که «عرش» (اریکه فرمانروایی)
را خاص وویژهٔ ذات آفریدگار میداند.

و ـ حق الوهیت

ایده‌آل همه انسانها خدا است، که این نیز لازمه‌ی منطقی دیگر خداوند است:

اگر او تنها پیراسته از تمامی نقیصه‌ها و آراسته به ـ همهٔ کمالات و منبع همهٔ نیکیها و فضیلتها است (که نظام آفرینش و جلوه‌های هستی گواه گویای آن است) منطقی خواهد بود که هم او تنها ایده‌آل باشد و انسانها اورا تابلو و الگو گیرند و برمبنا و معیار ارزشها و ویژگیهای او خویشتن خویش را بسازند، خانهٔ وجود خویش‌را رنگ زنند، تابلوی وجود خویش‌را نقاشی نمایند، کاغذ وجود خویش را بنویسند، کارنامه ودستور کار زندگی خود را تدوین نمایند و کشتزار اجتماعی را بذر افشانند و شکل

بخشند.[1]

اگر او از همهٔ رذیلتها، پستیها، زبونیها، پوکیها، پوچی‌ها، عبث‌ها، بی‌خودیها، غفلتها، خوابها و . . . و از محبوس‌بودن درمکانها، زمانها، قیدها، بندها و . . . و از اسارت هوسها، زن‌ها، فرزندها و . . . جبراو پیراسته است، آنان‌نیز خودرا ازآنها آزاد کنند . . . بپیرایند... ازقفس تن،کمند جان، چنبرهوی، طوق‌هوس، زنجیراسارت و ... برهند، قالب تن بشکنند، جوهرحیات فرو ریزند، چونان دانه،که خودرا می‌شکند وزمین‌را می‌شکافد و به‌خورشید سرمیزند، خودرا بشکنند، زمان را بشکافند، سیال شوند، به‌موج آیند ... سکون نپذیرند . . . سربخورشید زنند، به‌مطلق‌گرایند... بشوند... خداگونه شوند.

واگراوبه‌همهٔ فضیلتها، نیکیها، کمالها، خلاقیت‌ها، سازنده‌گیها و . . . آراسته است آنان نیز خود را بدان بیارایند.

۱ــ «تخلق‌باخلاق‌الله» (تقرب‌خصالی وصفاتی بخدا، که فلسفهٔ همهٔ‌احکام وعبادات ومنظور از همه آنها وشرط قبولی تمامی آنها است.»

اگراو نسبت به‌مؤمنین غفوررحیم وحکیم وکریم ورؤف وعطوف و... است آنان نیزدرجبههٔ خود (مؤمنان) چنان‌باشند، واگراو دربرابر کفار ومشرکان وسرکشان و منافقان خشم ورعد وصاعقه وتندر وطوفان است آنان نیز دربرابرخصم چنان باشند، اگراو در صف محرومان است وبرای‌رهائی‌ونجات آنان هادی وروشنگر ودلسوزودست‌اندرکار، آنان نیزنسخهٔ خود را چنان بنویسند و موضع خود را چنان انتخاب کنند، واگر اورو در روی جباران است و علیه آنان جبار و قهار و شدیدالعذاب «لا یزید الظالمین الاخساراً» آنان نیزچنان جهت‌گزینند وچنان موضع‌گیرند.[1]

۱ـ محمدرسول‌الله والذین آمنوا اشداء علی‌الکفار رحماء بینهم (فتح ۳۹) (محمد پیام‌آور خداو آنانکه درجبهه‌ی اویندعلیه حق پوشان صاعقه‌هایی تپنده‌اند ودرمیان خود رحم دلانی نرم‌خوی.)

ـ«یاایها الذین آمنوا...من یرتدمنکم عن‌دینه فسوف‌یأتی‌الله بقوم یحبهم‌ویحبونه اذلة‌علی‌المؤمنین‌اعزة‌علی‌الکافرین‌یجاهدون فی‌سبیل‌الله ولایخافون لومة‌لائم ذلك‌فضل‌الله یؤتیه‌من‌یشاءوالله واسع‌علیم» مائده (۵)۵۵: (هان ا ای آنانکه به‌جبههٔ حق‌ـــ

اگر اوملاکهائی، معیارهائی، ارزشهائی، واصالتهائی را معتبرشناخته است آنان نیزهـ نها را معتبر شمارند و اگر اوآدابی، رسومی، عاداتی، عقایدی، افکاری و آدابی را معیار نداند وپست ومقام ونسب واندام وثروت وقدرت وباغ وییلاق و... راکه معیارهای نظامهای جاهلی وفرعونی است ملاك نشمارد آنان نیزندا نند ونشمارند...:

معیار از او بگیرند، اصالت از او بجویند، عشق بدو ورزند، راه اوپویند، نماز بدو برند، نیاز ازاوخواهند، امید بدو بندند، به‌بیم از او باشند، تقرب بدو جویند، تشبه بدو پویند و....

وبرمعیار ومبنای هزاران صفات کمال وجمال وجلال او(که در آیات وروایات وخطب وادعیه وزیارات و . . .

← گرویده‌اید!...هرکه ازشما از راه خود بازگردد (ویژگیهای انسانی خودرا به هرزداده است..ذیرا برای‌حق) خداگروهی‌دیگر راخواهد آوردکه خودمحبوب آنان‌وآنان محبوب اوباشند، در برابر مؤمنان فروتن باشند وعلیهٔ حق پوشان تند روش و توفنده، درراه‌خدابه مجاهدت باشندوازیاوه سرایی‌های هرزه درایان بی‌باك. این امتیازی است خدائی که بهرکه خواهد میدهد. وخداگسترنده وباعلم‌است.)

متلألأو متبلورند) بخود ماهیت دهند وشکل بخشند.

این حق (: ایده‌آل بودن) نیز برای هرچه وهرکه به‌اعتقاد وعمل آید، اگر فتیشی، اگر توتمی، اگر حیوانی، اگر گیاهی، اگرسنگی، اگر ستاره‌ای، اگر عکسی، اگر مجسمه‌ای، اگر لاتی، اگرعزایی، اگر بیجانی، اگر جانداری، اگر فرعونی، اگر هامانی، اگر قارونی، اگر بلعمی، اگر قطبی، اگر مرشدی، اگر حبری، اگر راهبی، اگرفیلسوفی، اگرقهرمانی، اگر راسلی، اگر سارتری، اگر طاغوتی، اگر تائویی،[1] اگر خسروی، اگر کاووسی، واگر ویشنویی و...

بهیچ‌وجه قابل پذیرش نیست که هیچ فاقد نقیصه نیستندو جامع کمالات نمی‌باشند والگو نمی‌توانند قرار گیرند ومعیار و ملاك نمی‌توانند تعیین کنند.. که خالق نیستند وبه‌تمامی آنچه سودآفرین وزیان زدا است آگاه نمی‌باشند، وازتمامی آنچه غرض ورزی وهوا است آزاد نمی‌باشند...

تقریباً در ۲۸۵۰ موضع قرآن واژه‌ی اله والله ومشتقات آن گوش نواز و چشم‌گیر است که انحصار الوهیت را در

۱ــ خدای مذهب تائوئیسم لائوتسو

دلهای بیدار ومغزهای متفکر نقرــ ــقش می کند وآنرا از شریکان پنداری وخدا نماهای کاذبــ ــعوضی نفی می نماید وموحدان را به کندن آن، از خداو ــدان وخداوندگاران دروغی فرمان رستاخیز میدهد ازقبیــل:

ـ «الهکم اله واحد لااله الا هوالرحمن الرحیم»[1] (ایده آل شما ایده آلیست یکتا، جزاو ایده آلی نیست، آن سرمایه بخشش، آن بازپس گیر از بد بکار گیران.)

ـ «و ما من اله الاالله»[2] (جز الله هیچ ایده آلی نیست.)

ـ «و مالکم من اله غیره ...»[3] (شما را غیر او هیچ ایده آلی نیست.)

ـ «أاله مع الله بل هم قوم یعدلون»[4] (آیا با خدا ایده آلیست؟ بلکه آنان مردمی هستند که کج میروند.)

۱ـ بقره (۲) ۱۶۳
۲ـ عمران (۳) ۶۲
۳ـ اعراف (۷) ۵۹،۶۵،۷۳، ۸۵ وهود (۱۱) ۵۰،۶۱ و ۸۴
۴ـ نمل (۲۷) ۶۰

ـ« أإلهمع الله بل اكثر هم لایعلمون»[1] (آیا باخدا ایده‌آلی هست؟! بلکه اکثرشان نمی‌دانند.)

ـ« أإلهمع الله ؟ قليلا ما تذكرون» [2] (آیا باخدا ایده‌آلیست؟! چه‌کم بخود می‌آئید.)

ـ«أإلهمع الله تعالى عمايشركون» [3] (آیا باخدا ایده‌آلیست؟ او برتر است ازآنکه شریک‌اش گیرند.)

ـ« أإلهمع الله قل هاتوا برهانكم ان كنتم صادقين» [4] (آیا باخدا ایده‌آلیست؟! بگو دلیل بیاورید اگر راست میگوئید.)

ـ« ولاتجعلوا مع الله الهاً آخر انی لکم نذیر مبین» [5] (باخدا ایده‌آل دیگری مگیرید که من شمارا از آن بیم‌دهنده‌ای آشکارم.)

۱ــ نمل (۲۷) ۶۱

۲ــ نمل(۲۷) ۶۲

۳ــ نمل(۲۷) ۶۳

۴ــ نمل (۲۷) ۶۴

۵ــ والذاریات (۵۱)۵۱

ـ«لا تجعل مع الله الهاً آخر فتقعد مذموماً مخذولا»[1]
(باخدا ایده آل دیگری قر ▮ ر مده که سرافکنده وزبون میگردی.)
ـ« ولا تجعل مع الله الهاً آخر فتلقی فی جهنم ملوماً مدحوراً...»[2] (باخدا ایده ▮ ل دیگری قرار مده که سرافکنده ومطرود بدوزخ پرتاب میشوی.)

۱ـ اسراء(۱۷) ۲۲
۲ـ اسراء (۱۷) ۳۹

ز ـ حق تعظیم و سپاس

همهٔ مدحها، کرنشها، تعظیم‌ها، کوچکی کردن‌ها، ستایش‌هاو... بخدا مخصوص ومنحصر است.

نتیجهٔ دیگر آفریدگاری پروردگار و اینکه اوبی شرکت دیگری بانسان نعمت جان بخشیده‌و مایه‌های‌ادامهٔ حیات وتعالی را برای وی‌آفریده است اینست که انسان فقط اورا بستاید، تمجیدکند، تعظیم نماید، بزرگ بشمارد، باعظمت یاد کند ، رهبر خواند، عظیم‌الشأن داند ، سپاس گویدو...[1]

---

۱ ـ برای‌نفی‌سپاس وستایش‌غیرخدا (چه‌بتهای بیجان وچه‌بتهای جاندار) وباد وبزك نکردن آنها ومنحصر ومخصوص ساختن این‌حق‌بذات باری‌در۱۶ موضع‌قرآن«انه حمیدمجید» فقط ←

ودربرابر تنها اوکرنش نمایـــد، کوچکی کند، دال شود،[1]

→ ذات باری ستودنی ودرخور سپاس وستایش است به شکلهای گوناگون بیدارگر دلهاوآگاه سازنده ها است.
در ۲۸ موضع «الحمدلله یا له الحمد» (سپاس و ستایش منحصر ومخصوص بخدا است.) روشنی بخش چشمهاو نوازشگر گوشهااست.
در ۱۰ موضع «فسبح بحمد ربک ویسبحون بحمدربهم» (بسوی سپاس ربت پرکش وبسوی سپاس ربشان پرمی کشند) تدبرآفرین وتفکرزا است.
در ۹۸ موضع «تسبیح وتنزیه باری» به شکلهای گوناگون راه گشای مغزهای بیدار وروشنگر راه افکار است.
ودر بسیاری مواضع فرازهای گویای: تنها خدا مجیدو مقتدروعلی وعظیم وکبیرومتعال ومتکبر وسبحان وقدوس وعزیز وجبار وسمیع وبصیر وخبیر وقدیر وعلیم وحکیم و...است باز نمای ذی حق ازبیحق است وستودنی درخور ستایش را ازغیر او مشخص می سازد.

۱ـ «وعنت الوجوه للحی القیوم» طـه (۲۰) ۱۱۱ (سرها تنها برای خدای زنده ی جهان پایدارخم شدنی است) «تعنوالوجوه لعظمته وتجب القلوب من مخافته» نهج البلاغه خطبه ۱۷۷ (سرهافقط دربرابرعظمت اوخم میشوندودلها فقط ازهیبت

وددر راه تعالی بخش ودر جهت خواسته ها واهداف تکامل‌
آفرین اوهمه‌ی امکانات و استعدادات و نیروهای فردی،
← اومی لرزند.)

ـ«وخشعت الاصوات للرحمن» طـه(۲۰) ۱۰۸ (صداها تنهادر برابر خدامی‌شکنند.)

ـ«خاشعین لله لا یشترون بآیات الله ثمناً قلیلا» عمران(۳) ۱۹۹ (سرفرودآورندگان برای‌خدا که آیات الهی رابه بهایی‌ناچیز مبادله نمی کنند.)

ـ«انهم کانوا یسارعون فی‌الخیرات ویدعونارغباًورهبا و کانوا لنا خاشعین»انبیاء(۲۱) ۹۰ (آنان بسوی‌نیکیها می‌شتافتند وما را بـه امید وبیم می‌خواندند وتنها برای مـا سرفرود می‌آوردند.)

ـ«قد افلح المؤمنون‌الذین‌هم فی‌صلاتهم خاشعون»مؤمنون (۲۳)۲۱ (پیوستگان بـه جبههٔ ایمان ظفر یافتند، آنانکه در نمازشان (که‌در برابر خدا ایستاده‌اند) سرفرود آورنده‌اند.)
ودیگر آیات خشوع در پیشگاه تنها خدای واحد که اظهار مذلت در برابر غیر اورا ازبنیاد نفی می کنند واین گفتهٔ علی بزرگ(علیه‌السلام) بازنمای‌محتوای آنهااست که:«عظم‌الخالق فی‌انفسهم فصغر مادونه فی‌اعینهم» (آفریدگار درنظرشان‌عظیم آمدپس غیراو در دیدگانشان حقیر گشت)... وامثال این گفته، که ادعیه وزیارات وروایات وخطب و...بوجود آنها کانهای فلزاتی گرانبها میباشند.

سمعی،بصری، فکری، علمی،هنری، قلمی، جسمی،روحی، مالی، جانی و... وتمامی ذخائر ومعادن وقوا و انرژیهای مادی، معنوی،فردی، اجتماعی،اقتصادی، فرهنگی،نظامی، انسانی و... را بکارگیرد وهیچ چیز وهیچ کس دیگر رابهیچ شکل و به‌هیچ‌عنوانی دراین حق شریک نگیرد، ذیحق نشمرد، نستاید، مداحی نکند، القاب دروغ پرکن برایش نتراشد، نامهای گمراه کننده بدو ندهد، کمدی‌های مسخره وخیمه شب‌بازیهای لاطایل راه نیندازد، سرنوشت مدار (مگردر جهت منفی) وانمود نسازد، کاره‌ای نداند و خلق خدا را وابسته‌ی تارعنکبوت ننماید...

برای اینکه تمامی نیروها وامکانات وحتی جان‌فقط درراه خدا ودرراه هدف ونظام او باید (بعنوان‌سپاس‌عملی) درکار باشندهمهٔ آیات وروایات تکلیف نما دلیل‌اند،لکن دراینجا بخصوص‌آیات شکر(:سپاس) میتوان بسنده‌کردو حتی به‌نمونه‌هایی ازآن اکتفا نمود:

شکر منعم سه پایه دارد:

۱ـ شناخت منعم که فقط ذات‌باری است، نه مقام یا

کار یا اداره یا آقا یا ارباب یاطاغوت یا...ویا...

۲ـ شناخت نعمتها که از نیروی بینایی ، شنوایی، مغزی، فکری، علمی، هنری، قلمی ، گویایی و... گرفته تا نیروهای مادی، معنوی، فرهنگی، مالی، جانی ، فردی ، اجتماعی، و...همه راشامل میشود.

۳ـ قراردادن وبکار گرفتن این نعمتها در راه منعم (یعنی خدا) که پیامبر(ص)آنرا در۲۳ سال پر بار وافتخار-آفرین رستاخیز دگرگون‌ساز اجتماعی واسلامی خودعیناً وعملا ارائه نمود : راه محو نظام ظالمانه‌ی شرك وجاهلی بوسفیانی وهراکلیوسی و بنیانگـزاری نظـام عادلانـه‌ی توحیدی‌واسلامی بر ویرانه‌های آن: راه‌تکوین‌ملتی‌خدایی وتأسیس دولتی الهی وخلق جامعه‌ای‌انسانی وایجادمحیطی متناسب باساختمان ومکانیسم‌طبیعی‌جسمی وروحی انسانها که‌درچنان‌محیطی استکه انسان مجال می‌یابد تابه کمال مطلوب‌وهدف آفرینش‌خود نائل آیدکه: «وماخلقت‌الجن والانس‌الالیعبدون»

واینك نمونه‌هایی از آیات:

ـ«یا ایهاالذین آمنواکلوامن‌طیبات مارزقناکم‌و

اشکروالله ان‌کنتم ایاه‌تعبـــدون»[1] (هان‌ای به‌جبههٔ ایمان پیوستگـان! از روزی‌هـای انرژی‌زای مشروعی‌که بشما دادیم بخورید وانرژی زاده‌ی آنرا درراه خداقرار دهید، اگر براستی او را بندگی می‌کنید.)

یعنی تحقق عبادت وبندگی خدا وابسته‌ی شکراو است!! واین خود معنای شکر را می‌رساندکه عملی (یعنی قراردادن امکانات واستعدادها و ... در راه منعم) است نه صرفاً لفظی، چه‌متوقف‌بودن‌تحقق عبادت وبندگی برشکری صرفاً لفظی بی‌تناسب وغیر منطقی است واز اینجاست که می‌فهمیم هرفرد وجامعه‌ی خدا ناسپاسی‌طبعاً ولزوماً عبادت کننده‌ی غیرخدااست، چه‌وقتی امکانات واستعدادات‌و...را درراه خدا قرار نداد ناگزیر درراه‌دیگری (چه‌هوای‌نفس وچه شیطان‌وطاغوت وچه‌شرکت سهامی آنان) بکارخواهد رفت، وچون معنای شکر، بشهادت‌عقل‌ونقل ومنطق‌وخرد وحکمت چنانکه گذشت ومی‌آید همین است وعبادت‌نیز باتحقق‌این‌معنی‌محقق‌می‌گردد، ناگزیراوپرستنده‌وعبادتگر

۱ــ بقره (۲) ۱۷۲

غیر خدا خواهد بود ... یعنی در اینجا دو راه بیش نیست: امکانات واستعدادات (جز مقداری که هرز می‌روند که این نیز گناهی نابخشودنی‌است) لاجرم بکار گرفته میشوند واین اگر درراه خدا نباشد، ناگزیر درراه غیر خدا خواهدبود، وچون معنای شکر همین استوعبادت نیز دائر مدارشکر پس اوعبادت کنندۀ غیرخدا خواهد بود آنسان که شکر کنندۀ غیراو.

ـ«فکلوا مما رزقکم‌الله حلالا طیباً واشکروا نعمةالله‌ان کنتم ایاه‌تعبدون»[1] (پس ازآنچه خدا روزیتان‌کرده بصورت‌مشروع‌وانرژی زابخورید (یعنی بتعبیرعلی(ع) «کلوا للقوة لاللشهوة» برای تولید نیرو وانرژی لازم‌بخورید نه ازروی‌هوس وشهوت ولذت...) وانرژی‌ناشی‌ازآنرا که نعمت خداست درراه خدا قرار دهید،اگر براستی‌خدا را عبادت وبندگی می‌کنید.)

ـ«فابتغوا عندالله الرزق واعبدوه واشکروا له،الیه

۱ـ نحل(۱۶) ۱۱۴

ترجعون»[1] (ازپیشگاه خدابه تکاپوی روزی باشید
واورابندگی کنید ونیروهارا در راه او قراردهید
چه بسوی او بازمی گردانندتان.)
نمودار تسلسلی منطقی که چی ابهام: روزی از خدااست
پس بندگی خاص او است و شکر، یعنی قراردادن انرژی
ناشی ازروزی درراه او بمعنای عبادت و بندگی است پس از
تخلف از این معنی وعمل باید بخود لرزید چه سرانجام
بدادگاه اوحاضرمان میسازند!
«کلوامن رزق ربکم واشکروا له بلدة طیبةورب
غفور»[2] (از روزیهای صاحب اختیارتان بخورید
وتوان رویان از آنرا درراه او سپاسگزارید،
برای رسیدن به محیطی پاك و رویان و صاحب اختیار و مدبری
جبران گر.)
یعنی اگر چنان کنید به چنین نتیجه‌ای میرسید:
اگر تمامی نیروها وامکانات رابکف سپاس گرفته درراه خدا
بحرکت آئید، نظامهای طاغوتی راواژگون کرده نظام خدائی

۱ـ عنکبوت (۲۹) ۱۷
۲ـ سباء (۳۴) ۱۵

را برویرانه‌های آنها بنیان می نهیدودر چنین صورتی محیط تان پاك وروبانندۀ همه‌پیشرفتهاوترقیات میشود وسررشته‌دارتان خدا وپاك‌باختگان خداگونه، که‌از هر تیره‌بختئی پاس‌تان دارند وبهر تعالئی اوجتان بخشند.

ـ«اعملوا آل‌داودشکراًوقلیل‌من‌عبادی‌الشکور»[1]

(ای بداود پیوستگان ! شکر کنید.ـعمل کنید بعنوان‌شکرـوچه‌اندکندبندگان‌شکرگزارمن.)

این آیه از دو جهت باز نمای معنای راستین شکر است(که‌عملی‌باشد) از معنای مغرضانه یاجاهلانه‌آن (که صرفاً لفظی باشد):

: نخست‌از آن‌جهت که‌می‌گوید:«اعملوا»(عمل‌کنید) ونمی‌گوید «قولوا»(بگوئید)، دوم از آن‌جهت که می‌گوید کم‌اند شکرگزاران، حالیکه شکر گویان لفظی-بویژه پس از جشن شکم- اززیاد هم زیادترند.

ـ«فاذکرونی اذکرکم واشکروالی ولاتکفرون»[2]

(بهوای من باشید به‌هوایتان هستم و مرا شکر

---

۱ ـسباء (۳۴)۱۳

۲ـ بقره (۲) ۱۵۲

گذارید و کافر نگردید.»

شکرگزاری نکردن همانه کافر گردیدن همان... و خیلی هم طبیعی و منطقی است چه اینکه شکر و شکران و کفر و کفران، چونان نور و ظلمت دو دست نقیض و نقطه مقابل یکدیگرند، که هر کدام بود، دیگری نخواهد بود:

شکر: قراردادن امکانات در راه خدا- چون بذر - افشانی در کشتزاری مستعد و مجهز است که آنها را می‌رویاند و نمو می‌دهد که بخورشید سر زنند و بارور گردند، و همین است معنای:

«لئن شکرتم لازیدنکم»[1] (اگر شکر کنید می‌افزایمتان.)

و کفر: قراردادن امکانات در راه غیر خدا، چه هوی و هوس و چه طاغوت و شیطان و چه نظام شرك و جاهلی و... چون بذرافشانی در کویر و شوره‌زار که آنها را در دل تاریك خاك بگور سپرده و می‌پوشاند و می‌پوساند (کفر یعنی پوشش و پوشیدن و کافر یعنی پوشنده.)

باختصار اینکه شکر نظام خدائی و مجاهدت در راه

۱- ابراهیم (۱۴) ۷

آن را رویاوبایا است، که پرورنده و شکوفان کنندهٔ استعدادات و ویژگیها وخصال انسانی است وکفر نظام شرك وسر رشته داری عروسکهای کاغذی وپر مدعیان سفیه را زایا است که بکورکنندهٔ آنها است. وبرای همین است که قرآن شکر وشکران وکفر وکفران را درچند موضع دیگر نیز رودر روی هم قرار داده است چونان:

– «من شکر فانما یشکر لنفسه ومن کفر فان ربی غنی کریم»[1] (آنکه شکر نماید خودبازدهش یابد مثال کشتزار مجهز.– وآنکه پوشید وبکور کرد (خود را بهرزداده است.. مثال بذروکویر– که محققاً صاحب اختیار من بی نیازو گرامی است :

– هذامن فضل ربی لیبلونی أأشکر ام اکفر»[2] (این از فزون بخششی‌هـای سر رشته‌دار من است تا بیازمایدم که آیا شکر می‌کنم یا کافر می‌شوم.)

– «واذ تأذن ربك لان شکرتم لازیدنکم ولان کفرتم ان عذابی لشدید»[3] (بیاد دارید که پروردگارتان

۱– نمل(۲۷) ۴۰

۲– نمل(۲۷) ۴۰

۳– ابراهیم (۱۴) ۷

(با وضع سنن لایتغیر حاکم بر هستی) اعلام کرده است که اگر شکر گزارید افزایمتان واگر کافر شوید هماناکیفر من سهمگین است.)

واین تقابل شکر وکفر نیز دلیل دیگری است بر عملی بودن معنای شکر، چه بسی غیرمنطقی است که شکری صرفاً لفظی را مرداف ایمان ونبودن آنرا مساوی کفر شمارند.

بیش از ۶۰ آیهٔ دیگر نیز پیرامون شکر روشنگری دارد.

ح- حق ولایت ومحبت

نتیجهٔ منطقی دیگر آفریدگاری خداوند اینست که مردمان دلداده‌ومحو لقای هموبوده وسر تاسر هستی ووجود وتمامی‌امکانات واختیارات خود را به‌هوای اوداشته‌وبرای اوخواسته‌وددرراه‌اوقراردهند وفقط هموراولی‌وسررشته‌دار هستی وزندگی خود دانند.

محبت به‌این معنا نسبت بهرکس وهرچیز اگرزن وفرزند واگرمقام وقدرت، واگررفاه وثروت واگر حیات و جان باشدمعارض بااین حق ومصادم با لازمهٔ عملی‌محبت ذات حق می‌باشد.

لازمه عملی محبت (دوستی کردن نه صرف دوست داشتن)که حرکت درراه محبوب و چرخیدن بخواست و

اراده او باشد مستلزم آنستکه هر که و هر چه در اختیار داری برای او بخواهد، و در راه او بکار گیری و از هر که و هر چه مانع گردد در این راه دست شوی و محبت بازگیرد.

آیات فراوانی در این زمینه وجود دارد که معنای مورد نظر را بروشنی بازمی‌نماید:

- «قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی»[1] (بگو اگر خدا را دوست دارید از من تبعیت کنید...)

که معلوم است تبعیت از پیامبر یعنی حرکت در راه خدا؛ راهیکه رستاخیز اجتماعی دگرگون ساز ۲۳ سالهٔ خود پیامبر (ص) علیه نظام ظالمانهٔ شرک وجاهلیت بوسفیانی و هراکلیوسی و... نشانگر و تابلو کامل وجامع آنست و با دلبستگی بجان ومال و زن وفرزند و... هرگز نمی‌توان در آن گام نهاد و بحرکت در آن ادامه داد.

- «قل ان کان آباؤکم وابناؤکم و اخوانکم و ازواجکم وعشیرتکم واموال اقترفتموها وتجارة تخشون کسادها ومساکن ترضونها احب الیکم من الله ورسوله وجهاد فی سبیله فتربصوا حتی یأتی الله

۱ـ آل‌عمران (۳) ۳۱

بامره والله لایهدی القوم الفاسقین»[1]: (بگو: اگر پدرانتان، فرزندانتان، برادرانتان، همسرانتان، وابستگانتان، مالهائیکه گردآورده‌اید، کاروکسبی که ازبی‌رونق شدن آن بیم دارید وخانه‌هایی که بدان دل داده‌اید، ازخدا وپیام‌آوروی وجهاددر راه اوبرایتان محبوبتر است پس منتظر رسیدن فرمان خدا(درقالب‌عمل‌کرد سنتها وقوانین‌تخلف ناپذیرحاکم برطبیعت واجتماع مبنی‌برمقهور و زبون‌گردیدن هرفرد وجامعه تارك جهاد درراه خدا) باشیدکه خدا مردم خارج شونده ازدین را راه نمی‌نماید).

یعنی‌که شما با این‌کارتان فاسق، وازدین وراه خدا خارج میشوید وطبیعی‌استکه مردمیکه ازراه خدا وجهاد درآن خارج‌شوند زبونی وذلت دنیا وعذاب وکیفرآخرت فرااهشان خواهد بود، چه بقول مرحوم اقبال، شاعر پر شور ومتعهد و آگاه مسلمان «با جهان نامساعد ساختن- (که معنا ولازمهٔ ترك جهاد است)- هست در میدان سپر

۱- توبه (۹) ۲۴

انداختن.» و بدیهی‌استکه سپرانداختن بـا کمند اسارت بگردن پذیرفتن لازمه دارد.

ـ «لا تجدقوماً یؤمنون بالله والیوم الاخر یوادون من حادالله ورسوله ولوکانوا آبائهم اوابنائهم او اخوانهم اوعشیرتهم.»[1] (قومردمی را که بخدا و روزواپسین ایمان داشته باشند نخواهی یافت‌که با کسانیکه معارض با خدا و رسول خدا باشند مودت ودوستی‌داشته باشندهرچندکه پدرانشان باشند یا فرزندانشان یـا برادرانشان یا دیگر وابستگانشان...)

برمبنای این‌آیه توحید ومعاد مردمیکه به‌مانعان راه خدا(زن وفرزند وجان ومال و...) دل داده، بخاطر آن تارك راه خدا می‌باشند، مرغ عنقاخواهد بود.

ـ «یاایهاالذین آمنوا من‌یرتد منکم عن دینه، فسوف یأتی‌الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلة علـی المؤمنین اعزةعلی‌الکافرین یجاهدون‌فی‌سبیل‌الله ولا یخافون‌فی‌الله لومةلائم...»[2] (هان‌ای‌کسانیکه

۱ـ مجادله (۵۸) ۲۲   ۲ـ مائده (۵) ۵۴

بجبهۀ ایمان پیوسته‌اید‌بدانید‌که‌کسیکه ازشما
ازدین خود برگردد (فقط بخود زیان زده است
چه) خدا گروهی (دیگر را برای دین خود)
پدید خواهد آورد که محبوب خدا باشند
وخدا نیز محبوب آنان باشد، نسبت به‌مؤمنان
(جبهۀ داخلی) فروتن باشند و علیه جبهۀ حق‌
پوشان تندروش و توفنده ... در راه خدا بجهاد
باشند و ازیاوه‌سرائیهای ژاژ خایان بی‌هراس).
این آیه چهار نشانه برای خدا دوستان برمیشمرد
که بادلبستگی به‌جلوه‌های‌فریبنده‌این زندگی هیچ‌سازشی
نمی‌تواند داشت: ۱ــ بالکشا در برابر هم جبهه‌گان ۲ــ
سرسخت‌علیه حق‌پوشان۳ــ مجاهد درراه خدا ۴ــ بی‌پروا
ازیاوه‌سرائیها وتهدیدوارعابهای این وآن.
معنای ولایت(سررشته‌داری وزمامداری) خدا نیز
که خود ازحقوق ویژه وانحصاری او وازابعاد و پایه‌های
مهم توحید است ضمن دیگرشاخه‌های توحید تا حدودی
ترسیم شده، آیات موجود در زمینه آن نیز که بسیار هم
فراوانند‌در‌رابطه‌با‌آن‌شاخه‌ها‌اینجا وآنجاذکرگردیده‌اند.

آیات ذیل نمونه‌هائی از آنهایستند:

- «مالکم من دون‌الله من‌ولی ولا نصیر» (شما را جز خدا زمامدار وپشتیبانی نیست.)

- «لا تتخذوا عدوی وعدوکم اولیاء» (دشمنان من وخود راهم جبهه‌گان و سررشته‌داران مگیرید.)

- «مثل الذین اتخذوا من دون‌الله اولیاء کمثل العنکبوت اتخذت بیتاً و ان اوهن البیوت لبیت العنکبوت لوکانوا یعلمون» (سرنوشت مردمیکه غیرخدا زمامدارانی گرفته‌اند چونان سرنوشت عنکبوت است که (از تارهای پوسیده) خانه و نظام‌گیرد، حالیکه بدیهی است‌که خانه‌عنکبوت سست‌ترین خانه‌ها است ـکه با انگشتی، سیخی، میخی، تفی، پفی، بادی، گازی تیزی‌ازهم‌می‌پاشد ـ اگرمیفهمیدند).

ط - حق رهبری و هدایت

رهبری وزعامت انسانها نیزمنحصرومخصوص بخدا است وحق تبعیت‌وپیروی نیزازآن او ومخصوص ومنحصر به‌قانون ونظام وآئین اوکه‌دراین زمینه نیزهر که وهرچه مدعی باشد ندوکفووشریك خدا و شیطان و طاغوت است که مجال ومیدان دادن بدوشرك است وخروج از حوزه توحید وسرسپردن به‌زعامت طاغوت وشیطان وتن دادن‌به تبعیت ازباطل وکفر!

این حق سراسر قلمرو حیات و تمامی شاخه‌های زندگی انسانها را شامل میشود وهیچ‌گوشه وناحیه‌ای از زندگی‌فردی‌واجتماعی‌انسانها ازآن بیرون نیست!رهبری فکری،رهبری‌اخلاقی،رهبری نظامی، رهبری سیاسی‌و...

هیچکدام و به‌هیچ‌عنوان نمی‌تواند و نباید ازچهار چوبه‌ی آن خارج وتحت مداخله‌ی غیراو قرارگیرد، اختصاص و انحصاراین حق بذات باری تا بدان حداست‌که از نخستین شخصیت جهان‌آفرینش نیزسلب‌گردیده است.[1]

آیات موجود دراین‌زمینه نیزچندان زیاد است‌که مجال تمامی‌آنها نیست وناگزیربه نمونه‌هائی ازآنها باید اکتفا نمود.

ـ«قل‌ان هدی‌الله هوالهدی ولئن اتبعت‌اهوائهم بعدالذی جائك من‌العلم مالك من‌الله من ولی ولانصیر»[2] (بگو، تنهارهبری‌خدارهبری‌است‌واگر پس‌ازآگاهی‌ئی‌که تو را دررسیدازخواسته‌های آنان تبعیت کردی نه‌زمامداری از جانب خدا برایت روی‌کارخواهد آمد، و نه‌یار وپشتیبانی.)

ـ «قل‌ان هدی‌الله هوالهدی وامرنالنسلم لرب

۱ــ «انک لاتهدی من احببت ولکن‌الله یهدی من یشاء» (تو ـخطاب‌به پیامبر(ص)ـاست آنراکه دوست داری هدایت نمیکنی، لکن این خدا است که هرکه را بخواهد هدایت مینماید.)

۲ــ بقره (۲) ۱۲۰

العالمین»[1] (بگو: تنها رهبری خدا رهبری است وما فرمان یافته‌ایم که تنها دربرابر فرماندهی صاحب اختیار جهانیان سرفرودآوریم.)

ـ«قل ان الهدی هدی الله»[2] (بگو: رهبری، رهبری خدا است.)

ـ «هو الذی ارسل رسوله بالهدی ودین الحق...»[3] (اوست که پیام‌آور خود را با نقش رهبری و نظام حق ارسال نمود...)

ـ «تلك آیات الکتاب الحکیم. هدی و رحمة للمحسنین»[4] (اینها آیه‌های کتاب فرزانه‌اند که رهبری و رحمت‌اند نیك کاران را.)

ـ«من یهدی الله فهو المهتد..»[5] (آنکه خدا رهبریش کند ره یافته است...)

۱ـ انعام (۶) ۷۱

۲ـ عمران (۳) ۶۷

۳ـ توبه (۹) ۳۳

۴ـ لقمان (۳۱) ۳

۵ـ اسراء (۱۷) ۹۷ و کهف (۱۸) ۱۷

ـ «قل هل من شرکائکم من یهدی الی الحق، قل الله یهدی للحق، افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فمالکم کیف تحکمون»[1] (بگو: آیا از شریکانیکه برای خدا گرفته‌اید کسی بحق رهبری میکند؟ بگو فقط خدا بحق رهبری میکند. آیا پس کسی که بحق رهبری میکند، بجاست که تبعیت شود یا آنکه خود راه را نمی‌فهمد جز اینکه باو بفهمانند؟!... چتان می‌شود؟! چسان قضاوت می‌کنید؟!...)

ـ «فمن تبع هدای فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون»[2] (پس آنانکه از رهبری من تبعیت کنند (در پروسه‌ی تکامل این جهانی و تعالی آنجهانی خواهند بود و از هیچ نظر) بیمی نخواهند داشت و دستخوش حزن وغم نخواهند بود.)

ـ «اتبع ما اوحی الیك من ربك لا اله الا هو واعرض عن المشرکین»[3] (آنچه‌را ازجانب مدبر وصاحب

۱ـ یونس (۱۰) ۳۵ ۲ـ بقره (۲) ۳۸
۳ـ انعام (۶) ۱۰۶

اختیارت بتو الهام شده است تبعیت کن که جز او خدائی نیست و از شریک گیران روی بر گردان.)

ـ« واتبع مایوحی الیك من ربك انّ الله کانَ بماتعملون خبیر»[1] (آنچه را از جانب صاحب اختیارت بتو الهام میشود تبعیت کن، چه خدااست که بی چند وچون.. به آنچه می کنید آگاه است.)

ـ« واتبع مایوحی الیك، واصبر حتی یحکم الله و هو خیر الحاکمین»[2] (آنچه را بتو الهام می شود تبعیت کن و (در راه هدف چندان) مقاومت نشان ده تا حکومت خدا مستقر گردد که او بهترین حکومت کنندگان است.)

ـ« اتبعوا ما انزل الیکم من ربکم و لاتتبعوا من دونه اولیاء، قلیلاً ماتذکرون»[3] (آنچه را ازجانب صاحب اختیارتان بسویتان نازل شده است تبعیت کنید وزمامدارانی غیر او را تبعیت مکنید... چه

۱ـ احزاب (۳۳) ۳
۲ـ یونس (۱۰) ۱۰۹
۳ـ اعراف (۷) ۳

کم متذکر می‌گردید.)

ـ« واذاقیل لهم اتبعوا ما انزل‌الله قالوابل نتبع‌ما الفینا علیه آبائنااولو کان آباؤ هم‌لایعقلون شیئاً ولایهتدون»[1] (وقتی به آنان گفته می‌شود آنچه را خدا نازل کرده است تبعیت کنید می‌گویند: ما همان راه‌ورسم پدرانت خودرا تبعیت می‌کنیم!! آیا هرچند پدرانشان مرتجع و بکار نیانداز ندهٔ عقل وایستای ازجستجوی راه باشند!)

ـ« ولئن اتبعت اهوائهم من‌بعد ماجائك‌من‌العلم انك اذاً لمن الظالمین»[2] (واگر از خواسته‌های آنان(طاغوتها وشیاطین و مرتجعان و...) پس‌از آگاهی‌ای‌که توراد رسید تبعیت کردی دراین صورت بیگمان از ستمگران می‌باشی.)

ـ« ولئن اتبعت اهوائهم من‌بعدما جائك‌من‌العلم مالك‌من‌الله‌من‌ولی‌ولاواق»[3] (واگراز خواسته‌های

۱ـ بقره (۲)۱۷۰
۲ـ بقره(۲) ۱۴۵
۳ـ رعد (۱۳)۳۷

آنان(توجیه‌گران‌وطاغوتها‌و...)پس از آگاهی‌ئی
که تورا حاصل شده تبعیت‌کردی نه زمامداری
ازجانب‌خدابرایت‌روی‌کارخواهدآمد ونه‌حافظ
وپشتیبانی.)

صدها آیهٔ دیگر نیز پیرامون رهبری و زعامت و
پیروی وتبعیت درقرآن تلألؤ ودرخشندگی دارند که در
پرتو آنها، تبعیت‌ازخط‌مشی‌وقوانین ومقررات‌وسنن‌وآداب
ورسوم وشعائر ومراسم‌وطرزفکر وسیستم‌ونظام وفرهنگ
غیرخدایی مستقر وموجود ومعمول پدران وآباء واجدادو
طوغوتها وشیاطین و...شرك است وکفر است وضلالت‌است
وجاهلیت... وهادی ورهنمون و رهبر گرفتن آنها ظلمت
است‌وذلت است‌وحیرت است‌وشقاوت...که‌هم دنیای‌انسانها
را دوزخ می‌سازد وهم دیگر جهان را ازآن‌بدتر.

ی- حق اخلاص

نتیجهٔ دیگر آفریدگاری پروردگار نیز این است که همانسان که همهٔ عوامل وعناصر هستی وتمامی مایه‌ها وامکانات حیات خالصاً ازاو تنها است، تمامی حقوق نام‌برده (ودیگر حقوقی که بنام نیامده‌اند) نیز خالصاً در انحصاراو باشند وهیچ‌کس وهیچ‌چیز را به‌هیچ وجه وبه‌هیچ عنوان در آنها شرکت ندهند.

اخلاص دربرابر خدا یعنی اینکه‌مردمان درتمامی امور زندگی ازخوردوکلان و فردی و اجتماعی و مادی‌و معنوی وفکری وفرهنگی و مذهبی و اخلاقی و نظامی و صنعتی وسیاسی واقتصادی وتربیتی‌وخانوادگی و...دربست خالصاً بچرخ او بچرخند واز نظام‌وقانون او اطاعت‌وتبعیت

کنند واین اطاعت و تبعیت را در سر تاسر قلمرو زندگی
خود شمول دهند وهیچ منطقه وزاویه‌ای از زندگی را از
آن‌خارج ودرقلمرو دخالت غیر او قرار ندهند وبرای‌او
دراطاعت وتبعیت وحاکمیت‌وعبودیت وربوبیت والوهیت و
دیگر حقوق ویژه وانحصاری‌او رقیب وشریك قرارندهند
وبه‌بیانی کوتاه تنها فرمان واراده‌اورا حاکم وتعیین‌کنندهٔ
راه ورسم زندگی فردی و اجتماعی خویش قرار دهند و
هرگونه تحکم وتصرف دروجود وزندگی و جامعه وجهان
خودرا حق‌خالص‌اودانند وهمهٔزندگی وشئون‌خودراتسلیم
دربرابر حکم وارادهٔ اودارند و هر دست اندازیئی بدین
نواحی راچه ازناحیهٔهوای‌نفس باشد وچه ازناحیه‌طاغوت
وشیطان، مشمول حکم‌دست‌سارق سازند.

اخلاص بخلاف آنکه، بعضی سطحی نگران خام‌
اندیش وبرخی عالم نمایان جاهل ویا مغرض ، محدود به
قلب ونیتش وانمود می‌کنند، (یعنی که عبادتی که می‌کنی
درنیتت آنرابرای‌خدا انجام بده) نه صرف نیت‌که سرتاسر
میدان اندیشه وعمل را فرا میگیرد.

منظور از اخلاص عمل دربینش قرآنی (چنانکه

از نام آن: اخلاص عمل نه اخلاص نیت، که چون خود عملی است مندرج در اخلاص عمل است پیش است) اینستکه، عملت، کارت، هر کارت و هر عملت: تمامی اعمالت و تمامی کارهایت حتی غذا خوردنت، نفس کشیدنت و زنده بودنت، خالص برای خدا یعنی برای راه خدا باشد: راهی که پیام آور او بارستاخیز اجتماعی خود آن را به جهان و جهانیان نشان داد و قرآن او همی نشان میدهد. واگر در این راه نیست غذا مخور، نفس مکش، زنده ممان، بمیر.. آری بمیر که در چنین صورتی «بطن الارض خیر لکم من ظهرها»

منظور اینستکه آنگونه زیست کن که زیستنت خالص برای خدا و در راه خدا باشد. والا مزی

آنگونه کار کن که کارت از تمامی جهات خالص برای خدا و در راه خدا باشد. والا مکن.

آنچه را بدار که در بست برای خدا و در راه خدا باشد والا مدار.

آن راه را برو که یکسر برای خدا و در راه خدا باشد والا مرو.

آنچه را بگو، بشنو، بخوان، بنویس، بگیر، بده،

بخواه، بساز... که یکریز برای خدا ودر راه خداباشد. والا مگو، مشنو...

اگر جوانی، اگرپیری، اگرزنی، اگر مردی، اگر عالی‌ئی، اگر دانی‌ئی، اگـر سیاسی‌ئـی، اگر نظامـی‌ئی، اگـر روحـانـی‌ئـی، اگـر بـازاری‌ئـی، اگـر اداری‌ئی، اگر فرهنگی‌یی، اگر صنعتگری، اگر مدرسی، اگر دانشجوئی، اگر سخنوری، اگر فقیهی، اگر عالمی، اگر فیلسوفی، اگر متکلمی، اگر محدثی، اگر مفسری، اگر شاعری، اگرسپاهی‌ئی، اگر نقاشی، اگر پیکر نگاری، اگر ذومقامی، اگر بی‌مقـامی، و اگـر عطاری، بقالی، حمالی و اگر... و اگـر هرچه هستی کارت را آنجا، آنگـاه و آنگونه انجام بده که خالص‌برای خدا باشد ودر راه‌خدا و نظام خدائی قـرارگیرد والا انجام‌مده، گـردش مگرد، تعقیبش‌مکن... یا تبدیلش کن (به‌آنچه درراه خداباشد.) یا تعطیلش کن یابمیر: تن به‌اینکه‌ولوگوشه‌ای از آن‌برای غیرخدا باشدنده که این شرك است (شرکت دادن غیر خدا درحق خدا است) ویا خدا عوض کردن است (اگر تمامی آن برای غیرخدا باشد)..تن‌مده.. برای غیر خدا وبچرخ

غیرخدا هیچ مچرخ... چه پول باشد، چه هوای نفس باشد، چه زن وفرزند باشد، چه عشق وشهوت ولذت باشد، چه مقام وقدرت وثروت باشد وچه بت وشیطان وطاغوت باشد.

اگر می نشینی، اگر برمی خیزی، اگر می نویسی، اگر می خوانی، اگر می زنی، اگر میخوری، اگر تولید میکنی، اگر مصرف می کنی، اگر فرزند می پرورانی، اگر فرزند بمرگ می دهی، اگر صله رحم می کنی، اگر قطع رحم می کنی، اگر آباد میکنی، اگر خراب میکنی، اگر زنده می کنی، اگر می میرانی، اگر..واگر...واگر هرچه می کنی حساب کن... حساب گر باش ببین در راه خداقرار می گیرد؟ به تحقق هدفهای خدائی کمك می کند؟ طاغوت زدائی دارد؟...والا ترکش کن: یا تبدیل ویا تعطیل ویا بطن الارض (که) خیر لکم من ظهرها[1] ...

۱ــ قال رسول الله (ص) : «اذاکانت امرائکم خیارکم واغنیائکم سمحائکم وامورکم شوری بینکم فظهر الارض خیر لکم من بطنها واذاکانت امرائکم اشرارکم واغنیائکم بخلائکم، وامورکم الی نسائکم فبطن الارض خیر لکم من ظهرها» نهج الفصاحة ص ۴۲ کلمه ۲۳۲ (آنگاه که امرای شما نیکان شما باشندو توانگران شما بخشندگان شما وزمامداریتان به شورای همهٔ شما پس پشت زمین ازشکم زمین بهترتان باشد وآنگاه که ←

اگر بردرودیوار وگوشه وکنار و کوچه وخیابان و خانه ودکان‌وماشین وکارگاه و... همی نوشته‌ها و اتیکت‌ها را می‌نگریم که نهیب می‌زنند:

ـ« ازعلی آموزاخلاص‌عمل»: یعنی‌این.. یعنی‌سیستم زندگی‌فردی‌واجتماعی‌علی(ع)معنای‌تبلوریافتهٔ‌عینی‌وعملی اخلاص‌عمل‌لله‌است‌زندگی‌علی... که‌یك‌لحظه‌از لحظات عمر پربارونوفندهٔ خودرابغیرخدا وبرای غیرخدانداد‌وسرتاسر آن‌رادرراه‌خلق نظامی‌خالصاً‌خدائی‌وجامعه‌ای، خالصاً‌الهی بکارگرفت، که علاوه برعمل فرد، نظام جامعه را نیز باید خالصاً خدائی کرد وخالصاً برپایهٔ قانون اونهاد وخالصاًدر قالب مقررات اوریخت وخالصاً شکل وقیافه موردنظراورا بدان داد وخالصاً ریخت وترکیب آن را ریخت وترکیبی خدائی کرد.. واینست معنای:

←امرای شمااشرارشما باشند وتوانگران شما بخیلان شماوسر رشته‌ی‌کارها تان دردست‌زنان شماپس شکم زمین بهترتان‌است تاپشت آن.) یعنی‌باید همه‌چیز رادر راه جهاد توحیدی قرار دهید تا یاشق اول تحقق یابد یاجان بخداوتن بزمین سپارید (احدی‌الحسنیین: یکی ازدو نیکی) که غیراین شر است.

«وکمال توحیده الاخلاص له»
آیات قرآنی نیز اخلاص هر دو شاخه را می‌خواهند:
هم اخلاص عمل (نحن له مخلصون. عبادنا المخلصین)
وهم اخلاص نظام (مخلصین له الدین... الا الذین اخلصوا دینهم لله)
وبرای تخلف از هر دوشان فرجامی ناگوار اعلام میکنند.
آیات قرآنی مربوط بدین حق، اخلاص را تا بدان پایه ضروردانسته ومهم می‌شمارند که داشتن آنرا معنای توحید وعامل همه نیك فرجامیها و تعالی و سعادتها اعلام میکنند ونداشتن آنرا شرك وكفر و بازیچهٔ هوس بودن و آلت دست شیطان وطاغوت شدن وعلت تمامی تیره بختی‌ها و ذلت وکیفرها.
واینك آیات:
ـ «الا لله الدین الخالص»[1] (بهوش باشید: که (تبیین) نظام زندگی خالص حق خدااست.)
ـ «ان المنافقین فی الدرك الاسفل من النار ولن تجد لهم نصیراً. الا الذین تابوا واصلحوا واعتصموا بالله واخلصوا دینهم لله فاولئك مع المؤمنین وسوف یؤت

۱ـ زمر (۳۹) ۳

اللّٰه المؤمنین اجراً عظیماً»[1] (همانا دوچهره‌گان در ژرفاترین قعر دوزخند و هیچ مددکاری‌شان نمی‌یابی جز آنانکه (به جبههٔ حق) بازگشتند و (خود وجامعه خود را) ساختند وخدا را پایگاه جبههٔ خود گرفتند و نظام زندگی و مقررات اجتماعی خود را ازدخالت غیرخداپاك ساختند که اینان با مؤمنان‌اند وخدا به‌مؤمنان پاداشی‌عظیم خواهد داد.)

ـ« انا انزلنا الیك الکتاب بالحق فاعبداللّه مخلصاً له‌الدین»[2] (ما کتاب‌را بحق بر تو فرو فرستادیم، پس خدارا بندگی وعبودیت کن، آنسان که خالص‌گر نظام زندگی ازدخالت‌غیر او باشی.)

ـ«قل انی امرت ان اعبداللّه مخلصاً له الدین»[3] (بگو من فرمان یافته‌ام خدا را بندگی و عبودیت کنم،

۱ـ نساء (۴) ۱۴۶ـ۱۴۵

۲ـ زمر(۳۹) ۲

۳ـ زمر (۳۹) ۱۱

آنسان که پیراینده‌ی نظام زندگی از دخالت غیر او باشم.)

ـ« قل امر ربی بالقسط و [illegible]قیموا وجوهکم عند کل مسجد وادعوه مخلصین له ا[illegible]ین کما بدئکم تعودون»[1]

(بگو سررشته‌دار من [illegible]دالت اجتماعی فرمان داده است و باینکه زما[illegible]اران خدائی را در هر سجده‌گاهی جلو اندا[illegible]ید[2] و اورا بمدد خوانید آنسان که پردازنده‌ی نظ[illegible]ام زندگی از دخالت غیر او باشید.)

ـ« فادعوا الله مخلصین له [illegible]لدین ولو کره الکافرون»[3]

(خدا را بمدد خوانید آنسان که جرم گیرنده‌ی نظام زندگی از دخالت غیر او باشید هر چند که

۱ـ اعراف (۷) ۲۹

۲ـ این ترجمه به استناد فرمایش امام صادق (ع) است که می‌فرماید منظور از وجوهکم در آیه‌ی « اقیموا وجوهکم عند کل مسجد» زمامداران خدائی اند. تفسیر نور الثقلین ج ۲ ص ۱۷ حدیث ۵۵.

۳ـ غافر (۴۰) ۱۳

حق‌پوشان راگران آید.)

ـ« هوالحی لااله‌الا هو فادعوه مخلصین له‌الدین»[1]
(اوزنده است، جزاو ایده‌آلی نیست ، پس اورا به مددخوانیدآنسان‌که خالص‌گر نظام زندگی‌از دخالت غیر اوباشید.)

ـ«وما امروا الالیعبدوا الله مخلصین له‌الدین حنفاءو یقیموا الصلوة‌ویؤتوا الزکاة و ذلك دین القیمه»[2]
(فرمان نیافتند جزاینکه خدا را عبودیت کنند، آنسان‌که نظام زندگی‌راازدخالت غیراوبپرایند ویکتاسازان وبپادارندگان نماز (این‌پیوندزننده‌ٔ جامعه بخدا)وپردازندگان‌زکات-این پتك‌جامعهٔ طبقاتی‌وخلاق‌جامعه‌بی‌طبقه‌وموتور آن درجهت اقتصادی پیش رفته و شکوفا و همگانی- باشند واین است دین راستین.)

ـ«قل‌اتحاجوننافی‌الله وهوربناوربکم‌ولنااعمالنا ولکم اعمالکم ونحن‌له مخلصون»[3] (بگو آیادر

۱ــ غافر (۴۰) ۶۵ ۲ــ بینة (۹۸) ۵
۳ــبقره (۲) ۱۳۹

بارهٔ(حقوق) خدا با ما میستیزید؟! حالیکه او
سررشته وپدیدآرندهٔهمماحصم شما است‌وهریك
ازدوجبههٔ ماوشما را دستهآورد خویش است‌وما
پالایندهٔ دخالت‌غیراو ازحقوق اوهستیم.)
ـ«فانهم لمحضرون الاعباد الله المخلصین»[1] (پس
آنان به‌محاکمه کشیده‌میشوند،جزچرخندگان
بچرخ خدا که دست غیر او را از چرخاندن
خویش‌کوتاه کرده‌اند.)
ـ« قال فبعزتك لاغوینهم اجمعین. الاعبادك
المخلصین»[2] (شیطان (اسم عام جباران) برنامه
خود را بدین‌سان اعلام کرد‌که:بعزتت سوگند!
تمامی آنان را‌ـباتور نامرئی فرهنگ ونظام و
برنامه‌های‌اغواگرخودـ‌بجاهلیت‌می‌کشانم،مگر
آنگروه‌ازبندگانت‌که دست‌غیرتورااز‌چرخاندن
خویش کوتاه کرده‌اند.)
ـ« قال رب بما اغویتنی لازینن لهم فی‌الارض و

۱ـ صافات (۳۷) ۱۲۷
۲ـ ص(۳۸)۸۳

لاغوینهم اجمعین الا عبادك منهم المخلصین»
(شیطان آهنگ شوم خود را اعلام کرد که: خدا!
چون تومرا گمراه کردی[2] جلوه‌های فریبندۀ دنیا
را در دیده‌شان بیارایم و ـ با اینکار ـ تمامی آنان
را بجاهلیت کشانم مگر آن گروه از بندگانت که
دست غیر تو را از چرخاندن خویش کوتاه
کرده‌اند.)

این‌گونه آیات هیچ تردیدی می‌گذارند که آنانکه
در کار پالایش حقوق خدا از دخالت غیر او نیستند ملعبۀ
انگلك‌چی شیطانند؟!

ـ «انکم لذائقوا العذاب الالیم، وما تجزون الا ما
کنتم تعملون. الاعباداللّٰه المخلصین، اولئك لهم
رزق معلوم. فواکه وهم مکرمون. فی جنات النعیم.

۱ـ حجر (۱۵) ۴۰

۲ـ :می‌بینید جبر منطق کیست ؟! و کی معلم و پدر جبر حساب می‌شود ؟!..اکنون همی بگویند (به معنای استحماری جبری آن): خداخواسته !...اگر خدا نمی‌خواست نمی‌شد!.. این مقدر خدا ومشیت و قضاوقدر اوبوده! ...و...

علی سرر متقابلین. یطاف علیهم بکأس من معین.
بیضاء لذة للشاربین. لافیها غول ولاهم عنها ینزفون.
وعندهم قاصرات الطرف عین کأنهن بیض مکنون...
ان هذا لهو الفوز العظیم. لمثل هذا فلیعمل العاملون.
اذلك خیر نزلا ام شجرة الزقوم. انا جعلناها فتنة
للظالمین. انها شجرة تخرج فی اصل الجحیم. طلعها
کأنه رؤس الشیاطین. فانهم لاکلون منها فمالئون
منها البطون. ثم ان لهم علیها لشوباً من حمیم. ثم
ان مرجعهم لالی الجحیم. انهم الفوا آبائهم ضالین.
فهم علی آثارهم یهرعون... الاعباد الله المخلصین»[1]:
(شما دستخوش کیفر درد ناك (ذلت دنیا و دوزخ
آخرت) می‌شوید و کیفر تان جز برآیند عملکرد
خودتان نمی‌باشد. مگر چرخندگان بچرخ خدا
که پالاینده(ی فطرت و زندگی وجامعه وجهان
خود از دخالت غیراو) میباشند. که آنان دارای
مستمری ئی مشخصی اند: میوه‌هائی نشاط انگیز و
حال آفرین، درحالیکه مورد اجلال و تکریمند

۱ــ صافات (۳۷) ۳۷ تا ۷۴

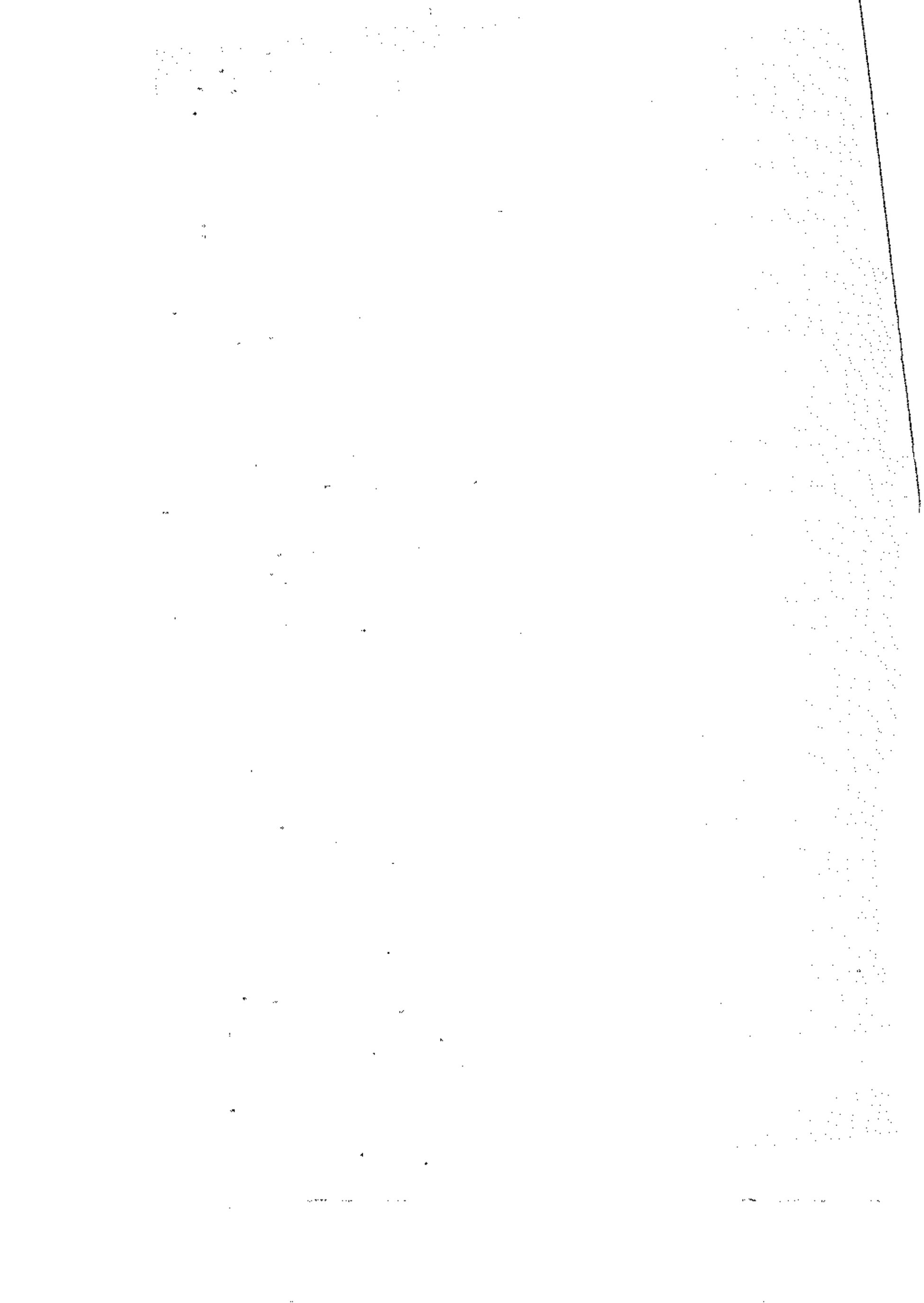
در بهشت‌هائی روح افزا بر اریکه‌هائی روی در
روی، که جامی از شربتهای گوارا و درخشنده و
لذت‌بخش نوشندگان‌را بدوره می‌گردد که در آن
دازدگی نیست واز آن سیری نمی‌پذیرند وزیبا
چشمان فروهشته چشم بزم‌آرایشان هستند که
گوئی تخم‌مرغهائی به‌پنبه پیچیده می‌باشند...
این‌محققاً کامیابی‌ئی بزرگ‌است‌که برای‌چونان
آنی باید‌کار کنند کار کنندگان. آیا ورودبر چون
اینی بهتر است‌یا درخت زهر بار که ما آنرا چاره
ستمگران قرارداديم؟! این درختی است که از
قعر دوزخ می‌روید وشاخ وبر برگهای آن گوئی
که سرهای شیاطین است، پس آنان همی از آن
خورندگانندوشکم همی از آن‌پر کنندگان. سپس
بر روی آن آمیزه‌ای از حمیم داغ و سوزان است
وسرانجام بازگشتگاهشان دوزخ: آنان گمراهی
پدرها را دریافته‌اند و بـا اینهمه (میمون وار)
بدنبالشان پرسه می‌زنند... مگـر چرخندگان
بچرخ خداکه در چرخیدن غیر خدا را دخالت

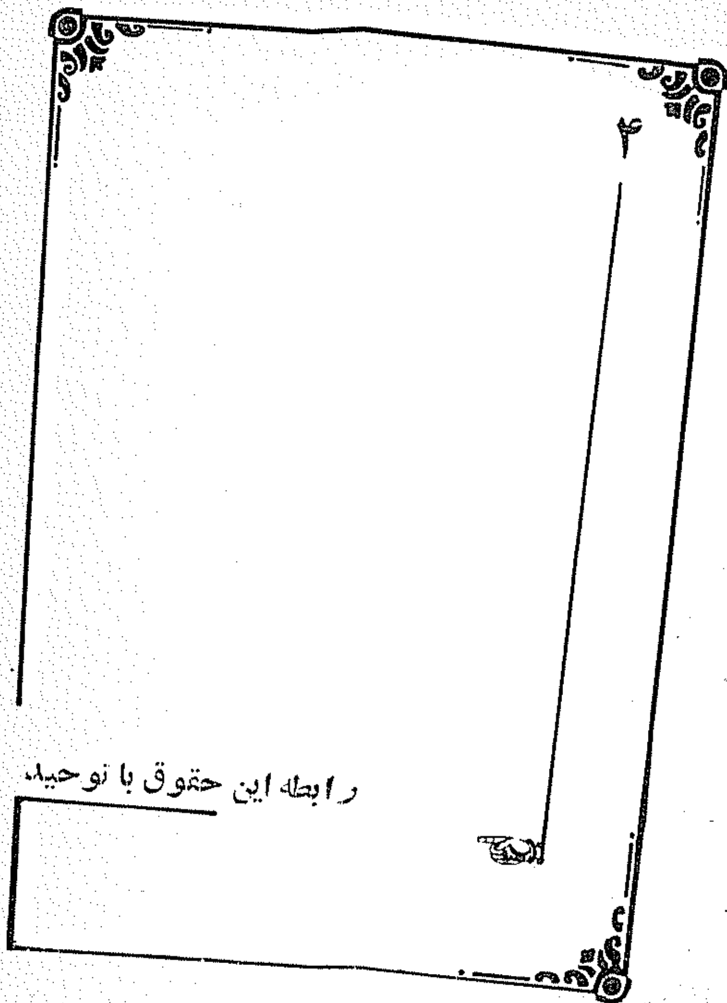
نمی‌دهند).

نیك فرجامی وتیره‌بختی دوگروه راگویاتر ازایـن هرگزنتوان نقاشی‌نمود،کدام بیان استکه سرنوشت‌متضاد دوگروه معارض را بهترازاین بتواند بقالب تعبیر ریزد و چه‌تابلوی‌نمایانتراز این می‌تواند به‌معانی تجسم بخشد و حتی جان دمد.

آیاخوداین دوگونه سرنوشت‌نمی‌توانندبارزترین، قاطع‌ترین،وخدشه‌ناپذیرترین‌دلیل‌براین باشندکه‌اخلاص درقلمرو صرف نیت هرگز نمی‌تواند با وجود وعدم خود تعیین‌گرچنین دوسرنوشتی‌باشد وناگزیراخلاص‌درمیدان عمل را باید اینسان مقام داد؟!

وبازآیا خود تصوراین دوگونه سرنوشت(گذشته‌از جاذبه‌های دیگرراه‌حق) نباید انسان اندیشمند‌دوراندیش را ازغرق شدن درانگیزه‌های پست مادی، وزمینی واسیر گردیدن درکمند جلوه‌های فریبای زندگی رهائی‌بخشد، وبکام امواج خروشان طاغوت زدای نبرد توحیدی پرتاب کند تا هیمالیای تعالی انسانی را فتح کند و بر اوج قله تکامل‌آن پرچم افرازد.





۴

رابطه این حقوق با توحید



اینهاوجز اینها حقوقی هستند خاص
و ویژه‌ی خالق هستی و منحصر ومخصوص بدو
که ازنظردخالت وتصرف درآنهاویادست اندازی
وتجاوز بدانها سه‌فرض متصور راست ·
۱ـ اینکه فقط همان خالق‌را صاحب حق‌دیدن
ودخالت و تصرف درسرنوشت جهان وانسان را

حق ویژه‌وانحصاری اودانستن وبغیراو هرچه وهر که باشد اجازه‌ی‌دخالت وتجاوز ندادن واگرسمج بودودست بر ندار دست تجاوزوی راقطع کردن وهستی راازوجوداوپاك نمودن. - (توحید: یکی کردن... یکی کردن حکـومت در قبضه‌ی آفریدگار، برمبنای آموزشها ومقررات پاك آسمانی او،به عامل اجرائی انسانهای برین علی‌وارخداگونه ودرپرتو آن یکی کردن ویکسان ویکنواخت نمودن زندگی بشر،فکر بشر،آهنگ بشر، جهت بشر، هـدف بشر، آرمان بشر، فرهنگ بشر، سیاست بشر، اقتصاد بشر، وحتی غذای‌بشر لباس بشر، مسکن بشر، دردبشر، درمان بشر و...

۲ـ اینکه به‌موجودها یا آدمهائی(:بتهای بیجان یا بتهای جانداری) نیزدراین قلمرو مجال و میدان دادن و دخالت وتصرف آنان را نیز در این حقوق اجازه دادن و تحمل نمودن وآنان را عملا، ولوبی اعتقاد قلبی، در این حقوق شریك خدا قرار دادن و آنان را باصطلاح قرآن درکنارخدا(مع الله)، رب، معبود، اله، حاکم، مطاع،متبوع ملك، مالك، ولی، رهبر، و...گرفتن و دروجود وزندگی و نظام وجامعه‌وجهان خود شرکت سهامی‌خدایان‌بازکردن:

شرکت سهامی دوخدائی، سه‌خدائی، صدخدائی و... مصداق کامل یك پانتئون که آیاتی ازقبیل «لاتشرکوا به شیئاً ...» (چیزی‌راشریك اومگیرید) و: «لاتجعل ـ یا ـ لاتجعلوا مع الله الهاً آخر...» (باخداخدای‌دیگری قرارمده ـ یا ـ مدهید) وامثال آنها نشانگر آن هستند.

۳ـ اینکه اصولاسرتاسر این حوزه وکران تاکران این قلمرو را ششدانگ دراختیار وتصرف آن بتها (چه بیجان وچه جاندار) قراردادن وخالق را اساساًکنار زدن وجای وی را بآنان سپردن وبه اصطلاح قرآن «خداعوض کردن» ـچونان‌لباس عوض‌کردن، خانه عوض‌کردن،حاکم عوض‌کردن، نوکرعوض‌کردن و... ـ: «ندو کفوورقیب‌برای خداگرفتن» (که اگردرشق دوم درشرکت سهامی خدایان لااقل سهمی داشت‌دراین شق حتی‌سهمی نیز نداشته‌باشد).

آیاتی ازقبیل:

«ومن‌الناس من‌یتخذمن دون الله‌انداداً» (برخی مردمان بجای خدا رقیبانی می‌گیرند)

و«انهم‌اتخذواالشیاطین من دون‌الله اولیاء»(آنان شیطانها ـ قدرتهای شرآفرین ـ را بجای خدا

زمامدار گرفته‌اند)

و«اتخذوا احبارهم ورهبانهم ارباباً من دون‌الله»
(عالمان‌وروحانیون خودرا بجای خداسر رشته‌دارگرفته‌اند).

که بجای«مع‌الله»«من‌دون‌الله» دارند نوعاً نمایشگر این شق‌اند.

بعبارت دیگر:

آیاتیکه می‌گویند«باخدا»(مع‌الله)خدائی،معبودی، ربی،حاکمی، ولیی،رهبری،نصیری، مطاعی، سر رشته‌داری، شفیعی، و...مگیرید،نشانگر شق دوم‌اندکه می‌گویند:«برای خداشریکی‌مگیرید» وآیاتیکه می‌گویند غیرخدایابجای خدا (من دون‌الله) خدائی، معبودی، ربی، و ... مگیرید نمایشگراین شق‌اندکه می‌گوید «خدا عوض مکنید وندو کفوو رقیب بجای او مگیرید» ومعنا ومفهوم و منظور از هردوشق آنکه سر نوشت خود راملعبه وبازیچه‌ی خدایان وخداوندگاران قرارمدهید والاکه‌تباه ومرداب‌ولجن‌زاری خواهیدشد، عرصه تاخت وتازخرچنگان وغوکان ودیگر جانوران‌باتلاقی ویا بیشه‌ونی‌زار وتاریکستانی،جولانگاه

دیوان وغولان ودیگر شیاطین واهریمنات وتمایلات سرکش نفسانی...

وچه وقیح وزشت است که انسات ببیند وبپذیرد که نه تنها جهان وهستی که حتی وجود وفطرت وزندگی خود او نیز شرکت سهامی‌ئی است که همهٔ این خدانمایان در آن تصرف می‌کنند و دست می‌برند (وچونان روسپی‌ئی دراو ولوج میکنند) ویاگندابی است که این غوکان در آن غوطه می‌خورند وفضله می‌ریزند! و چونات مبالـی در او ادرار می‌کنند.

شاخه‌های شرك

با توجه بدین حقوق و نظر بدخالت و دخالتگران در آنها، وتحمل وتحملگران آن دخالت معنای «توحید» و«شرك» و«خدا عوض کردن» و نیز نشانه‌ی عاملان آنها تا اندازه‌ای بدست می آید:

هر چه وهر که، درهر کدام و یا هرچند تا از این حقوق دخالت کند، درهمان حق ویا حقوق شریك وکفو (هماوردوهمتا)وند(رقیب) خدا بشماراست وکار اوشرکت ویا ندیت وضدیت با خدا و مبین ادعای خدائی محسوب است:

اگر درحق الوهیت باشد، شریك ویا ند در الوهیت بشمارخواهد رفتو اگر درربوبیت باشد در ربوبیت واگر

درعبودیت‌درعبودیت وهمین‌سان در اطاعت وولایت‌ومحبت وزعامت و...

تحمل این دخالت نیز درهر حقی که باشد و بهر صورت وهر لباسی که ظاهر گردد در همان حق، شرك (ویا خدا عوض‌کردن) است وتحمل‌گر آن مشرك (و یا خدا عوض‌کننده):

اگر درحق عبودیت باشد شرك (ویا خداعوض‌کردن) درعبادت است واگر درحق اطاعت باشد شرك و یا (خدا عوض‌کردن) دراطاعت واگردرهر حق دیگری باشد شرك (ویا خداعوض‌کردن) درهمان حق واگردریك حق باشد شرك یك آتشه‌است واگر در دوحق باشد دوآتشه واگردر سه حق وچهارحق وپنج حق و... سه‌آتشه وچهارآتشه و پنج‌آتشه و... ویا بگواگر دریك حق باشد ماشین شرك بدنده‌ی یك حرکت می‌کند واگردر دوحق باشد بدنده‌ی دو واگردرسه حق وچهارحق وپنج حق و... بدنده‌ی سه‌و چهار وپنج و...که هرچه بالاتر رود خطرچپ‌کردن بیشتر می‌شود وهرچه گسترده‌تر گردد خطرهلاکت فزون‌ترکه‌در صفحات‌آینده به‌میکرب‌کشنده و سرطان ویران کننده‌ی

آن اشارتی رفته است.

امام صادق وباقر(ع) دربارهٔ شریك گرفتن غیرخدا درحقوق انحصاری‌اوگزیده‌گوئیهای روشنگری دارند[1] که نمونه ونشانگرصریح دگرگونی عقیدتها است:

ازامام صادق(ع) دربارهٔ آیه‌ی «وما یؤمن اکثرهم بالله الاوهم مشرکون» (آنان بخدا ایمان نمی‌آورند جز اینکه مشرکانند) سؤال می‌کنند که چگونه هم ایمان می‌آورند وهم مشرکان‌اند؟! حضرت جواب میدهندکه در عقیده خدا را یکی می‌دانند ودرعمل از دیگران اطاعت می‌کنند واین بی‌آنکه بفهمند، شرك است و نام‌آن شرك دراطاعت.

باز درباره‌ی آیه‌ی«اتخذوا احبارهم ورهبانهم‌ارباباً من دون الله» (علما و روحانیون‌شان را به‌جای خدا رب گرفتند) سؤال می‌کنند، حضرت می‌فرماید بخدای‌سوگند آنان را (رسماً ومستقیماً) بعبادت خویش نخواندندواگر می‌خواندند پاسخ مثبت نمی‌شنیدند بلکه دین را مطابق میل وعافیت‌طلبی خودمعنا می‌کردند و آنان نیزاز آنها،

۱– وافی ج ۱ جزء ۳ ص ۲۱

بی‌آنکه حق را ازباطل تشخیص دهند یا پی‌تشخیص آن باشندکورکورانه می‌پذیرفتند و تقلید وتبعیت‌می‌کردند (و طبق منطق بی‌پایه‌ی ساده‌گزینات سهل گرای این روزگار الابالله را به‌گردن ملامی‌انداختند)... واین عبادت‌کردن و رب‌گرفتن آنان است یعنی شرک درعبودیت وربوبیت.

درروایت دیگر درباره‌ی آیه‌ی «ومن‌الناس من‌یعبد الله علی‌حرف» (برخی مردمان خدا را فقط بحرف عبادت می‌کنند) سؤال می‌کنند، حضرت می‌فرماید: آنان کسانی هستندکه غیرخدا ومجریان قوانین او را به‌حاکمیت تن می‌دهند یعنی شرک درحاکمیت.

درروایت دیگری می‌فرماید: «من‌اطاع رجلا فی معصیة فقد عبده» (کسی که ازکسی درکارمعصیت اطاعت‌کند اورا عبادت‌کرده است): شرک درعبادت.

درروایت دیگری ازامام باقر(ع) است‌که:

«من اصغی الی ناطق فقد عبده‌فان کان الناطق یروی عن‌الله فقد عبدالله عزوجل وان‌کان‌الناطق یروی عن‌الشیطان فقد عبدالشیطان» (کسی که به‌تبلیغات‌کسی گوش‌کند اورا عبادت‌کرده است،

پس اگر آن تبلیغات تبلیغات خدائی باشد خدا را عبادت نموده است واگر تبلیغات شیطانی باشد شیطان را عبادت‌کرده است): شرك در عبادت و ایده‌گرفتن.

در روایت دیگری ازامام صادق(ع) است که:

«امرالناس بمعرفتناوالردالینا والتسلیم لناثم‌قال: وان‌صاموا وصلوا وشهدوا ان لااله‌الاالله وجعلوا فی‌انفسهم ان‌لایردوا الینا،کانوا بذالك‌مشركین» (مردم به‌شناخت ما و ردکردن حکومت به‌ما و تسلیم‌دربرابرفرمان‌ما، مأمور ومتعهداند. سپس فرمودند: اگر روزه بگیرند، نماز بخوانند ولااله الاالله بگویند ولی بر آن نباشندکه حکومت‌را ازچنگ‌دیگران‌درآورده‌بماردکنندمشرك‌اند): شرك درحاکمیت.

درروایت دیگری می‌فرمایند:

«لوان قوماً عبدواالله وحده لاشریك‌له و اقاموا الصلوة و آتوالزكاة و حجواالبیت و صاموا شهر رمضان‌ثم‌قالوالشیء صنعه‌الله‌اوصنعه‌رسول‌الله(ص)

الاصنع بخلاف الذی صنع، او وجدواذلك فی قلوبهم لكانوا بذلك مشركين ثم تلاهذه الایة «فلاوربك لا یؤمنون حتی یحكموك فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجاً مماقضیت و یسلمواتسلیما» ثم قال (ع) فعلیكم بالتسلیم»:
(اگر مردمی خدای واحد بی‌شریك را عبادت كنند، نمازبپا دارند، زكوة بپردازند، حج خانه خدا انجام دهند، روزه‌ی ماه رمضان را بدارند، سپس درباره‌ی چیزی كه خدا یا پیام‌آور او پرداخته بگویند: چرا بخلاف این نپرداخته و یاآن‌رادرضمیرخود داشته باشند، بدینكارمشرك می‌باشند. سپس این آیه را تلاوت فرمودندكه:
نه! هرگز! به سررشته‌دارت سوگند كه ایمان نخواهند داشت، تا اینكه تو را بر زندگی خود حكومت‌بخشند سپس ازحكومت تودلتنگی‌ئی نیابند وبی‌چون وچرا تسلیم باشند).
دیگرحكم آنانكه قوانین پرداخته‌ی خدا را تغییر می‌دهند معلوم است: شرك درتشریع وتقنین.

پیامبر اکرم(ص) نیز می‌فرماید:

«تعس عبدالدرهم، تعس عبدالدینار»[1] (سرنگون باد بنده‌ی درهم، سرنگون باد بندهٔ دینار): شرك در بندگی و عبادت.

علی(ع) نیز می‌فرماید:

«لاتکن عبدغیرك و قدجعلك الله حرا» (تن به‌بندگی غیرخود مده که خدا تو را آزاد آفریده است): شرك دربندگی.

قرآن نیز با صدای بلند فریاد میزند:

«افرایت من اتخذ الهه هواه» (آیا بدان نمی‌نگری که هوسها و تمایلات نفس سرکش خود را اله خود گرفته است): شرك در حق الوهیت.

و...

وبخاطر همین مشرك شدن است که پروردگار متعال می‌فرماید:

«لاعذبن کل رعیة فی الاسلام دانت بولایة کل امام جائر لیس من الله وان کانت الرعیة فی اعمالها برة

۱ــ مفردات راغب ص ۳۱۹

تقیةولاعفون عن کل ر... یة فی الاسلام دانت بولایة
کل امام عادل من الله ... ان کانت الرعیة فی نفسها
ظالمة مسیئة»[1] (هر مل... ی که، در اسلام، بزمامداری
زمامدار جائری تن... هد (:شرك درحق ولایت)
دچار کیفر (زبونی د... و دوزخ آخرت) میسازم
هر چند که در کارهای... فردی نیك کار و پاك باشند
و هر ملتی را که دراس... م زمامداری را بزمامدار
عادل خدائی سپرد، ا... نابسامانیها رهائی می بخشم
هر چند که در کارها... فردی، بخود ستم گر و بدکار
باشند.»

وروشن است که کیفر و... پاداش خدا از مجاری طبیعی
قوانین حاکم بر هستی و سنن... لایتغیر و تخلف ناپذیر حاکم
بر طبیعت و اجتماع (که بدس... ت قدرت او آفریده ووضع
شده اند و بهمین جهت انتساب... کارکرد و آثار آنها بخدا ،
چه بد باشند وچه خوب، منط... ی و درست است) می گذرد و
باهلش، میرسد:

این یك قانون طبیعی... واجتماعی است که هر قوم و

۲ــ وافی ج ۱ جزء ۲ ص ۸

ملتی که تن به حاکمیت خود کامگان طاغوتی دهد بکیفر زبونی دچار شود و هر قوم و ملتی که زمام خود را بخدا و مجریان خدائی سپرد فرشتهٔ تعالی وسعادت را در آغوش گیرد، درست چونان سرنشینان کشتی یا هواپیما و یا ماشینی که اگر کاپیتانی یا خلبانی و یا رانندگی مست وهوسبازی را تحمل کنند، غرق خواهند شد یا بکوه خواهند خورد و یا بدره پرت خواهند گردید و اگر هوشیار ودلسوزی را بر گمارند به مقصد (ترقی وتکامل) خواهند رسید.

وهمین است بزرگترین راز گذشت ناپذیری ومبارزه‌ی بی‌امان اسلام علیه شرك: که مست هوسباز را به کاپیتانی کشتی که حق ویژه‌ی خدائی وبرخاسته ازصلاحیت تمام و کمال اواست تحمل نکنند که غرق خواهند شد و بازهمین است راز اینکه چرا طواغیت دورانها، مردم را ازشناخت معنای صحیح وعینی شرك کنار می کشیدند: تامبادا سررشته‌ داری آنان را مساوی باشرك آلودگی خود احساس کنند وعلیه آن برخیزند.

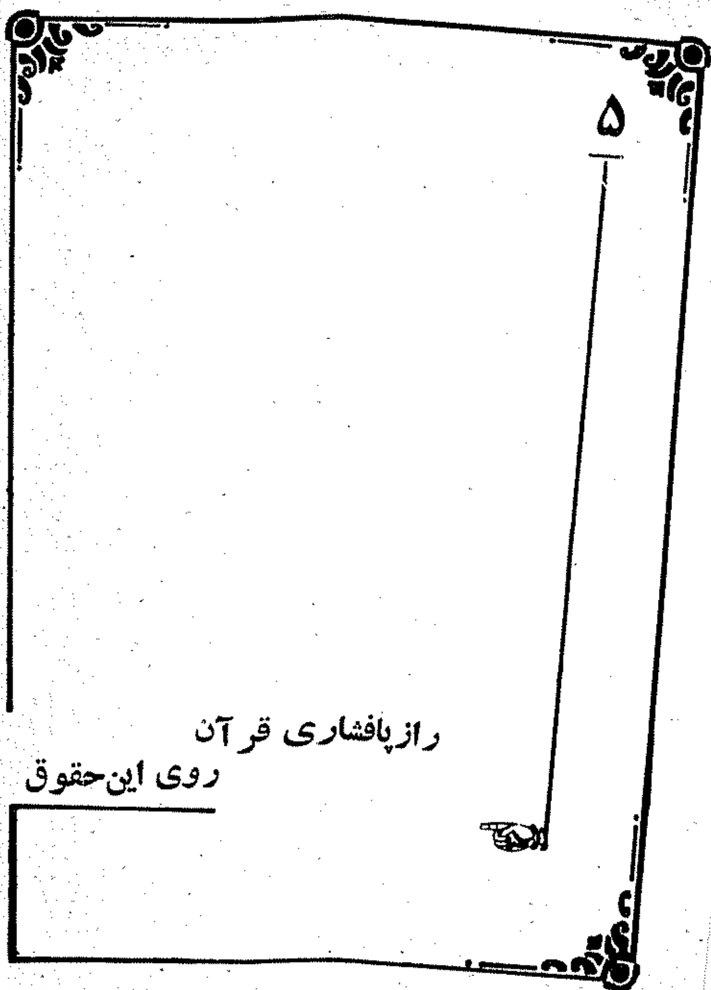
و از اینجا است که ژرفای پرمغز ونغز گفتار ذیل امام صادق (ع) چهره می نماید که:

ـ « ان بنی‌امیة اطلقوا للناس تعلیم الایمان ولـم یطلقوا تعلیم‌الشرك لکی اذا حملوهم علیه لـم یعرفوه »[1]

(دودمان خبیث اموی راه‌آموختن ایمـان (نماز، روزه، حج، فقه،اصول و...ی صوری) را بروی‌مردمان‌بازگذاشتند، ولی‌راه شناخت معنای صحیح و عینی‌شرك (در هرسه بعد: عقیده واظهار و عمـل) را بر رویشان بستند، تا آنگاه که (با سرشته‌داری خود) آنان را عملا به‌گرداب دوزخ آن افکندند، حساس نگردندودگرگونسازی‌آنرا ،که‌پیراستن جامعه از سررشته‌داری آنات لازمـه‌ی آن است ، کمر بر نبندند.)

۱ـ اصول‌کافی ج ۲ ص ۴۱۶





راز پافشاری قرآن
روی این حقوق

اینك باید به این نکته توجه نمود که
چرا قرآن این همه روی این حقوق تکیه
میکند، ومکرر در مکرر و بمناسبتهای مختلف
وگوناگون همی آنها را بگوش انسان و جهان
می‌کوید وشناخت ذیحق از بیحق و منع دخالت
بیحق و میدان دادن به یکتا ذیحق (: توحید)

را همی بی‌امان و بی‌آرام از انسان و جهان می‌خواهد و همی روی آن پافشاری و تأکید می‌کند وحتی سرلوحه‌ی کارتمامی پیام‌آوران دیگر را نیز همین کار اعلام می‌کند؟!

آیادرخطه‌ی تاریخ وزنجیره‌ی زمان، کسی یاکسانی یاموجودی یا موجودهائی، دراین‌زمینه داعیه‌ای داشته و در این حقوق دخالتی می‌کرده‌اند؟! و آیـا درآینده نیز احتمال چنین جریانی می‌رفته است؟!

آری وبسی‌گسترده! ... وهمین است جواب چرای این تأکید:

قرآن هرگزبگونه‌ای خیالپردازانه وایده‌آلیستی، بغیر واقعیات تکیه نمی‌کند! اگر مصداقی‌نباشد، نمونه‌ای وجود پیدا نکند، زمینه‌ای درحال پیدایش نباشد، شرائط واوضاعی‌ایجاب نکند، پیش‌بینی وآینده نگری‌ای ضرور نسازد و... قرآن‌کتابی لغوگوی ونسنجیده نیست‌که همی وراجی‌کند و بی‌جهتی عینی و منطقی و بایا وضروری همی‌حرافی‌وپرگوئی‌نماید تافقط حرفی‌زده باشد وصفحاتی پرکرده باشدکه برعکس‌کتابی است کم‌گوی وگزیده‌گوی چون درّ .

جهت اینست که این حقوق، که پاسداری آنها از دستبرد اغیار پایهٔ اساسی توحید است همواره در جریان زمان مورد دستبرد طواغیت دوران و فراعنهٔ زمان بوده است و مردمان که (سرشان بخاطر همین دستبرد، بهرسنگ و چوب وبت وطاغوتی بندوچشم دل وعقلشان را کور می‌داشته‌اند و در اساس) خود از این دستبرد، سهمگین‌ترین ضربه‌ها را می‌خورده‌اند، دانسته یاندانسته دربرابر آن چون‌کوران وکرات خودرا به‌بیتفاوتی وندانم کاری ولاقیدی و مردگی می‌زده‌اند و فهمیده یا نفهمیده به‌این‌دخالت‌وتجاوز بی‌هیچ حرکت وتکانی تن‌می‌داده‌اند.. (تجاوزی که‌سنتها وقوانین‌حاکم‌براجتماع را،که باجریان طبیعی‌خود نقش موتور وپدال گاز را در حرکت تاریخ و تکامل‌جامعه بازی می‌کنند، ازمسیر طبیعی خود منحرف میساخته، نقش آن‌را به‌ترمز و دنده عقب تبدیل می‌کرده موتور تاریخ را خاموش و چهره تاریخ را سیاه و زندگی انسان‌را تباه وحرکت جامعه را معکوس‌می‌نموده است!!)

بدیهی است که‌لازمهٔ منطقی ولاینفك چنین‌جریانی همین‌تأکید بی‌امان باشد وحتی درراستای زمان نیزهمان

متد آسمانی‌ای باشدکه مادر روندتاریخ وجریان زمان‌از پیشگاه‌آفریدگاردانا و بصیرمی‌بینیم که‌پی‌درپی سفرائی را ازجانب خود فرمان رستاخیز می‌دهد ودرسرلوحه دستور کاروبرنامه آنان‌همان‌توحید وقطع‌دست تجاوزبدان‌حقوق را قرار می‌دهد، که صف‌بندی، و جبهه‌گیری چهره‌های مشخصی‌چون فرعون ونمرود وبوجهل و کسری وقیصر و هارون و امثالشان دربرابر آنان دلیل‌بارز وعامل تداوم آنست درست تزوآنتی‌تز وسنتزی‌که چشمان بیشماری‌از مردم امروز را خیره کرده است: تجاوز خود کامگان بحقوق خدائی «تز» منشور تپنده و توفنده و رستاخیز-آفرین‌توحید «آنتی‌تز» وصف‌آرائی‌زنجیره‌وار دوجبهه‌ی موحد ومتجاوز در برابرهم «سنتز».

مراجعهٔ بتاریخ‌این‌صف بندی زنجیره‌واررا‌که‌پاسخ نهائی چرای این تأکید است، بی‌هیچ حلقه‌ی مفقوده‌ای، بر نردبان زمان نشان میدهد. خودکامگان تاریخ همواره حقوق خدائی را مورد دستبرد وتجاوز داشته وسرمردمان ساده‌لوح‌گوسفند صفت را بسنگ و چوب وبت وآتش و آب وستاره وتمثال وخیال، ودیگرمضحکه‌ها وملعبه‌هابند

داشته و عقل و دلشان را کور... تا بوحدت آفریدگار و
نتایج منطقی آن، که همین اختصاص وانحصار این حقوق باو
و بیحق بودن آن متجاوزان باشد، پی نبرند وبرای قطع
تجاوز آنان رستاخیزها بپا نسازند. بت پرستی‌ها، ستاره‌
پرستی‌ها، گاوپرستی‌ها، گیاه‌پرستی‌ها، آتش پرستیها، توتم
پرستیها، فتیش‌پرستیها و... جز همین‌راز دیگری نمی‌تواند
داشت وفطرتی که برتوحید خلق گردیده‌است، جز با دست
ونظام‌اهریمنان، بشرك وبت پرستی و امثال آن نمی‌تواند
گرائید.. اینگونه دستهای سیاه ضروراست تافطرت خلقی
بگردد وامکان استثمارشان تحقق یابد.

تاریخ‌که یك نمایشگاه است و پرده‌ها را یکی پس
ازدیگری چونان‌یکرشته‌فیلم ازدید بینندگان می‌گذراند
گواه‌گویای این جریان وتابلو نمودار این‌رویداد است.

این دامهای نظامهای طاغوتی واهریمنی بوده‌اندکه
خلق خدارا چندان ازدرون پوك وازخرد پاك و از بینش
تهی وازفهم عاری وازاندیشه برهنه می‌کرده‌اندکه قطعه‌ی
خمیری را که خسی طعمه‌اش می‌کند سجده می‌بردند و
آتشی‌راکه با ادرارکودکی‌می‌پژمرد می‌پرستیدند وسنگی

را که زیر مدفوع سگی گم می‌شود می‌ستائیدند و... تا در
برابر فرعونی، زودتر دال شوند ودرمقابل نمرودی ساده‌تر
دولا گردند و درپیشگاه‌ا قیصری زبونانه‌تر بخاك افتند و
درمحضر بلعمی حقیرانه‌تر زانو زنند، و دربرابر بوجهلی
آسانتر کمرخم سازند وبخواستهٔ بوسفیانی ذلیلانه‌تر گردن
نهند وبچرخ هارونی شتابانه‌تر بچرخند وبه آسیاب مأمونی
برده‌وارتر آب ریزند و...چه مردمی که از کرامت انسانی و
خصال و ویژگیهای آدمی خویش چندان تهی وبیگانه‌شده
باشند که در مقابل سنگ وبت و چوب و خمیری حقیر
شوند وخضوع وکرنش نمایند کجا شرافت وکرامت‌انسانی
وحق وعدالت وآزادی می‌فهمند وچسان برای تحقق آنها
می‌جهند ومی‌توفند وچرا بذلت وزبونی وپستی وبردگی و
تملق وچاپلوسی وخوش رقصی وخود فروشی و امثال آن
عادت نکنند وبخواسته های هرکس وناکسی تن ندهند و
بچرخ هرفرومایه وخسی نچرخندوبنظام وآئین‌هرکرکسی
گردن ننهند وبه‌دسته وسپاه هرشیطانی نپیوندند وبه دام و
تور هر طاغوتی گرفتار نیایند و صید هرصیادی نشوند و
تحکم وتصرف هراهریمنی را نپذیرند و بحکم و اراده‌ی

هرضحاکی تسلیم نشوند وهردیو سیرتی را رب و معبود و
حاکم واله و ولی ومطاع ورهبر ومدبر و بزرگ وامید و
حتی رمز شخصیت وکیان خویش نگیرند و تمامی هدفها
وایده‌آلهای خودرا دروجود او خلاصه نسازند و اراده و
خواست اورا فاعل مایشاء وحاکم مایرید ندانند واراده و
اختیارخودرا تابع اراده واختیاراو نسازند ودرنتیجه خود
را ازهمان سنگ وچوب وخمیر نیز پستتر و فرومایه‌تر
نگردانند وددان رابکام دل وآرزوهای پلید وخواسته‌های
شومشان که همان مقهور بودن انسانها است، نرسانند؟!...
ددانیکه مقهوربودن انسانهارا ابزار قهروسیطره‌ی
خویش می‌دانند وگوسفند بودن آنان را وسیله‌کامرانی
خویش، تاهمی‌مایه‌شان را بدوشند وشیرشان رابنوشند و
گوشتشان راکباب خورند وپوستشان‌را پوستین خودسازند
وبا استخوانشان زندگی‌خودراگرم‌کنند و باخونشان سفرهٔ
شراب خودرا رنگین وبامویشان بزم عیش خودراآذین...
که همین انگیزه و هدف آنان از ترویج شرک و تغذیه
بت‌پرستی وتبلیغ تثلیث وتحکیم ثنویت و تقویت خرافات
وتزریق‌موهومات وانباشتن لاطائلات وانگیختن شهوات و

پوشیدن توحید است که خـود علت منطقی واکنش شدید خدای انسانها وجواب چرای این تأکید است.

اگر قرآن دراین زمینه پای می‌فشارد و در حدود دوهزاروهشتصدوچهل (۲۸۴۰) موضع‌می‌گوید «الله» خالق و ولی ونصیر، وزمامدار وپشتیبان، وهادی، ورهبر، ومطاع و آمر، وحاکم ومالك و ملك و خدیو و وکیل و شفیع واله ومعبود ورازق وشاهد ومقنن وپناه ودژ وسنگر وسررشته‌دار ورب ومدبر وصاحب‌اختیار ومحبوب ویاریگر ومحب وتکیه‌گاه‌وهم جبهه وسودبخش وزیان زدای وزندگی‌مدار وسرنوشت ساز ونظام بخش وبرکشنده ونابودکننده و... و همه‌کاره‌ی شما است نه‌غیراو، ازاوباید ترسید نه‌ازغیر او، ازاو باید فرمان برد نه ازغیراو، تسلیم او باید بود نه تسلیم غیراو، اورا بندگی بایدکرد نه غیراورا، دربرابر او باید خاضع بود نه‌دربرابر غیراو و... وهمی‌تأکید وتکرار و همی پافشاری و ابرام و... بدین جهت است‌کـه قدرت گونه‌های تاریخ همی خودرا، چونان خدا خدیو وصاحب اختیاروحاکم برانسانها خواسته وآنان را مقهور وبندگان خود می‌ساخته‌اند ودراین راه‌چندان پیش می‌تاخته‌اندکه:

ـ« انا ربکم الاعلی»[1] حــز می گفته‌اند

و :

ـ«ما علمت لکم من اله غیری»[2] نیز ژاژ می خائیده‌اند

و :

ـ«لئن اتخذت الهاً غیری لاجعلنك من المسجونین»[3]

نیز یاوه می‌سرائیده‌اند،

و :

ـ« آمنتم له قبل ان آذن لکم»[4] نیز گنده گوئی

می‌کرده‌اند

و :

ـ« انا احیی وامیت»[5] نیز استفراغ می‌فرموده‌اند

۱ـ نازعات (۷۹) ۲۴

۲ـ قصص (۲۸) ۳۸: من غیر خود خدائی برای شما نمی‌دانم.

۳ـ شعراء (۲۶) ۲۹: واگر خدائی غیر من بگیری بسیه چال زندانت

مــی‌افکنم.

۴ـ شعراء (۲۶) ۴۹: پیش از آنکه من اجازه دهــم بدو ایمان

آورده‌اید ؟!

۵ـ بقره (۲) ۲۵۸: من زنده می کنم و میمیرانم.

و :

مردمان رانیز به‌شهادت گفتار موسی که:

ـ« وتلك نعمة تمنها علی ان عبدت بنی اسرائیل»[1]

بعبودیت وبندگی می‌کشانده، خود را معبود واله آنان وانمود می‌ساخته‌اند.

و :

حتی خود بصراحت،

ـ« انؤمن لبشرین مثلنا و قومهما لنا عابدون»[2]

تهوع میفرموده‌اند!!

وحتی آنجا که مقدور ویا صلاحشان نبوده که چنین نامهائی بخود ببندند، بسنگها، چوبها، ستاره‌ها، بتها، هیکلها، وپیکره‌هائی می‌بسته، خدائی آنها رامی‌باورنده‌اند وسپس خود بعنوان نمایندگان وسررشته‌داران و مدیر عاملان و

۱ـ شعراء (۲۶) ۲۲: واین نعمتی است که برمن منتش می‌نهی که بنی اسرائیل رابه بندگی خودگرفته‌ای؟!

۲ـ مؤمنون (۲۳) ۴۷: آیا به‌دوانسان چونان خود ـ منظور حضرت موسی وبرادرش هارون (ع) است ـ ایمان بیاوریم حالیکه نژادشان عبادتگرمایند؟!

سایه‌های آنهاهوائی راکه درسرداشته واندیشه‌ای راکه‌در
مغز می‌پروورانده‌اند پیاده می‌نموده‌اند:
بنام‌آن‌خدایان خلقها راگوسفندوار بدانسوکه‌خود
می‌خواسته‌اند می‌رانده‌اند[1] وبه‌نماق آن خدایان خلقها را
طعمه نیاز خود می‌ساخته‌اند.[2]
وبه‌عبادت آن خدایان، خلقها را به‌بندبندگی خود

۱ــ «حرقوه‌وانصروا آلهتکم» انبیاء(۲۱) ۶۸: (او(ابراهیم) را آتش‌زنید وخدایان خودرا یاری کنیدا) تانمرود بهتروبفراغت خاطر بیشتر بتواند برسرنوشت مردم مسلط باشد وبا آینده‌ی آنان بازی کند وهستی آنان‌را بازیچه‌ی هوسهای خودسازدو بهرشکلی که بخواهدبرآنان حکومت راندو....

۲ــ «وجعلوا للهممّاذرأمن‌الحرث‌والانعام‌نصیباً فقالواهذالله‌بزعمهم و هذالشرکائنافماکان لشرکائهم فلایصل الی‌الله وماکان‌لله فهو یصل‌الی شرکائهم ساءمایحکمون» انعام(۶) آیه۱۳۶: (از کشت ودامیکه خدامی‌آفرید برای‌خدا سهمی‌قرار میدادند و به‌پندار خود می‌گفتند این‌مقدار ازآن‌خدا واین مقدار ازآن شریکانمان، لکن آنچه برای شریکانشان قرار می‌دادند بخدا نمی‌رسید وآنچه‌برای خدا قرارمی‌دادند به شریکانشان واصل می‌شد چه بدتامی کردند).

می‌کشانده‌اند[1] وبا توجیه بدان خدایان، خلقها را ازشمور تهی می‌ساخته‌اند[2] وبا انتساب بدان خدایان، خلقها راتجزیه می‌کرده‌اند وبااختلاف میان آن خدایان زیربنای اعتقادی جامعه‌ی باطبقات درست می‌کرده‌اند وبا برتری و فروتری میان آن خدایان طبقه‌ممتاز وبرتروطبقه‌ی محروم وفروتر می‌ساخته‌اند وباطبیعی وانمودکردن آن برتری وفروتری، برخورداریهای اختصاصی طبقات بالا را موهبتی طبیعی و محرومیتهای طبقات پائین را ضرورتی فطری وانمودمی- ساخته‌اند وبااین تردستی‌های مزورانه‌ی حیرت‌انگیز اوضاع ظالمانه‌وبرخورداریهای متفاوت‌ومتمایز اجتماعی، اقتصادی ووجود طبقات ممتاز وبهره‌کش خود درکنار طبقات محروم راکه بی‌داد سیاه تاریخ بشری است، توجیه خدائی وآسمانی

۱- «وانطلق الملاءمنهم ان امشوا واصبروا علی آلهتکم» ص(۳۸)۶ (وسردمداران پیش افتادند که هان حرکت کنید وبرخدایان خود ایستادگی نمائید) یعنی این فکر وبینش انقلابی راکه معارض با وضع دلخواه ما است سد ومانع گردید .

۲- «ومن یشرك بالله فقد ضل ضلالا بعیدا» نساء(۴) ۱۱۶ (آنانکه برای خدا شریك گیرند سخت درواز راه پرت گردیده‌اند.)

می‌کرده‌اند و برای آن زیر بنای فکری و عقیدتی می‌ساخته‌اند[1] و... که‌خود نشانگر تردید ناپذیر این نکته‌است‌که همواره فکر تجاوز بحقوق‌خدائی را درمغزهای‌بیمار‌خود می‌پرورانده‌اند، وآهنگ خدائی کردن وتحکم وتصرف‌در سرنوشت خلق را درسر‌داشته‌اند، وپیوسته‌وباتمامی‌امکانات درکار این تجاوز تاریخ شکن کوشا بوده‌اند و هیچگاه و بهیچ وجه ازاین‌پویش اهریمنانه باز نمی‌ایستاده‌اند...

این است‌که خنثی کردن آن را این واکنش‌شدید، قرآنی ضرور است وبه‌رستاخیز کشاندن انسانها علیه آن را این آیه‌های توفنده‌ی شلاق‌وش ناگزیر باشد که درپس هرخوابی شلاقی‌فرودآیدودرپی هررخوتی تندری‌بلرزاند ودرتاریکی هریلدائی آذرخشی بیاگاهاندوعلیه هرسستی وباوری آیه‌هائی چنین نهیب زند که:

«اف لکم ولما تعبدون من‌دون‌الله افلا تعقلون[2]»

(اف برشما و آنچه بجای خدا تن به‌بندگیش

۱ـ کتب تاریخ، تاریخ ادیان، تاریخ تمدن و... نمایانگر این ماجرا است.

۲ـ انبیاء (۲۱)۶۷

می‌دهید! مگر مخ ندارید؟!)
که فقط دربرابر هستی بخش باید بندگی پذیرفت!
ـ« انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم»[1] (شما وهرکه بجز خدا، در برابر حکم وارادهٔ اثر تسلیمید خدنگ جهنمید.)
ـ« ان الذین تدعون من دون الله لن یخلقوا ذباباً ولو اجتمعوا له»[2] (آنانکه بجای خدا کاره‌ای شان می‌دانید مگسی راهرگز نمیتوانند خلق کنند هر چند که بر آن همدست شوند.)
ـ« فما أغنت عنهم آلهتهم التی یدعون من دون الله من شیء لما جاء امر ربك وما زادوهم غیر تتبیب»[3] (فرمان سررشته‌دارت که دررسید، خدایانشان، که بجای خدا، کاره‌ای می‌دانستندشان، هیچ کفایتشان نکردند وجز تباهی وبهرزدادن خصال انسانی شان نیافزودند.)

۱ـ انبیاء (۲۱) ۹۸
۲ـ حج (۲۲) ۷۳
۳ـ هود (۱۱) ۱۰۱

ـ« ومن الناس من يتخذ من دون الله انداداً»[1] (برخی مردمان بجای خدا رقیبانی می‌گیرند)

ـ« ومن يتخذ الشيطان وليا من دون الله فقد خسر خسرانا مبينا»[2] (آنکه شیطان را بجای خدا زمامدار گیرد بروشنی درکار هرزدادن کرامت انسانی خویش است.)

ـ«انهم اتخذوا الشياطين اولياء من دون الله و يحسبون انهم مهتدون»[3] (آنان شیطانها (قدرتهای شر آفرین) را بجای خدا زمامدار گرفته‌اند و با اینهمه خیال می‌کنند که درراهند.)

ـ«ان الذين تدعون من دون الله عباد امثالكم»[4] (آنانکه آنها را بجای خدا، چیزی می‌گیرید مثل خود شما بنده‌هائی هستند.)

۱ـ بقره (۲) ۱۶۵
۲ـ نساء (۴) ۱۱۹
۳ـ اعراف (۷) ۳۰
۴ـ اعراف (۷) ۱۶۸

ـ« اتخذوا احبارهم ورهبانهم اربابآمن دون الله»[1] (عالمان وروحانیانشان را بجای خدا، سر رشته‌دار گرفتند.)

ـ« الم اعهد الیکم یابنی آدم ان لاتعبدوا الشیطان انه لکم عدومبین»[2] (آیا از شما پیمان نگرفتم، ای آدمی‌زادگان که شیطان را معبود نگیرید که او خصم آشکار شما است.)

ـ«ان کل من فی السماوات والارض الاآتی الرحمن عبدا»[3] (هیچ‌کس درآسمانها وزمین نیست جز اینکه به‌پیشگاه خداباخضوع وبندگی آید.)

ـ «اتبعوا ماانزل الیکم من ربکم ولا تتبعوا من‌دونه اولیاء»[4] (آنچه ازجانب مدبر وصاحب اختیارتان نازل شده است تبعیت کنید واز زمامدارانی غیراو فرمان مبرید.)

۱ـ توبه (۹) ۳۱

۲ـ یس (۳۶) ۶

۳ـ مریم (۱۹) ۹۳

۴ـ اعراف (۷) ۳

ـ « یاصاحبی السجن أ ارباب متفرقون خیرام الله
الواحد القهار؟ ماتعبدون من دونه الا اسماء
سمیتموها انتم وآبائکم ما انزل الله بها من سلطان
ان الحکم الا لله امرا لاتعبدوا الا ایاه ذلك الدین
القیم ولکن اکثرالناس لا یعلمون»[1] (هان ای
هم زنجیرانم! آیا سررشته دارانی گوناگون (که
هرکدام بسوئی میکشند) بهتراند یا خداوند
یکتای (علیه طاغیان) قهار ؟! . . آنها که شما
بجای او معبود و مطاع می‌گیرید جز دارای
القابی که خود وپدرانتان بآنها داده‌اید، وازجانب
خدا هیچ حقی برایشان نازل نگردیده است
نمی‌باشند حکومت جزاز آن خدا نیست، او
فرمان داده است که جز در برابر حکم واراده‌ی
او تسلیم نشوید، این است دین راستین، لکن اکثر
مردمان نمی‌دانند.)
ـ « وربطنا علی قلوبهم اذقاموا، فقالوا ربنارب
السموات والارض لن ندعو من دونه الها لقد قلنا

۱ـ یوسف (۱۲) ۴۰،۳۹

اذاًشططا، هؤلاءِ قومنا اتخذوا من‌دونه الهة لولا یأتون علیهم بسلطان بین فمن اظلم من افتری علی‌الله‌کذباً»[1] (ما آنـان (اصحاب‌کهف) را عزم آهنین و پولادین اراده کردیم ، آنجاکـه علیه نظـام موجود، قیـام کـرده، شعـار خـود را درافکندندکه زمامدار ما مدبر آسمان وزمین است. ماجزاو هرگزمطاعی نخواهیم،که دراین صورت یاوه‌سرائیده‌ایـم.. این انسان‌نماهـا را نگر!!.. بجای خدا، خدانمایانی گرفته‌اند !!.. پس‌چرا برخدائی آنان دلیل‌روشنی‌نمی‌آورند؟! براین مبنا چه‌کسی ستمکارتر است از آنکس برخدای دروغ بسته است؟.)

- « ام‌اتخذوا من‌دونه اولیاءَ فالله هوالولی وهو یحیی الموتی وهوعلی کل شیءٍ قدیر »[2] (آیا غیراو زمامدارانی گرفته‌اند ؟ !.. این تنها خدا است‌که زمامدار است چه‌او (با نظام وفرهنگ

۱- کهف (۱۸) ۱۴و۱۵

۲- شوری (۴۳) ۹

زنده و سازنده‌ی خود مردگان (زنده‌نما) را (آنسان که شأن انسان ست) زنده می‌نماید واو برهر کاری توانا است.)

_ «و آتینا موسی الکتاب و جعلناه هدی لبنی‌اسرائیل الاتتخذوا من‌دونی وکیلا»[1] (ما به‌موسی(ع) کتاب آسمانی دادیم و آنرا رهنمون بنی‌اسرائیل قرار دادیم: که جزمن کارگزاری مگیرید.)

_ «افتتخذونه وذریته اولیاء من‌دونی وهولکم عدو بئس للظالمین بدلا»[2] (آیا شیطان‌وشیطان زادگان را بجای من زمامدار میگیرید؟ حالیکه آنان خصم شما هستند؟!.. این بد بدلی است مرستمکاران را (که اینکار آنان را جزو ستمگران، بخود و غیرخود می‌سازد.)

_ «افحسب الذین کفروا ان یتخذوا عبادی

۱ـ اسراء (۱۷) ۲
۲ـ کهف (۱۸) ۵۰

من‌دونی اولیاء انا اعتدنا جهنم للکافرین نزلا»[1]
(آیا حق‌پوشان خیال کرده‌اند زمامدار گرفتن
بنده‌های من بجای من ضربه‌ای به‌هستی‌شان
نیست ؟! مابرای این حق پوشان دوزخ (دنیا و
آخرت)را فرجام ساخته‌ایم.)

– « مثل‌الذین اتخذوا من‌دون‌الله اولیاء کمثل
العنکبوت اتخذت بیتا وان اوهن البیوت لبیت
العنکبوت لوکانوا یعلمون»[2] (سرنوشت‌آنانیکه
جزخدا زمامدارانی‌گرفته‌اند سرنوشت‌عنکبوت
است‌که (از تارهای پوسیده) خانه ونظام گرفته
است، حالیکه‌خانهٔ عنکبوت سست‌ترین خانه‌ها
است - : باسیخی، میخی، انگشتی ، تفی، پفی،
بادی،گازی،تیزی‌خراب‌میشود-اگرمی‌دانستند.)

– «احشروا الذین ظلموا و ازواجهم وما کانوا
یعبدون من‌دون الله فاهدوهم الی صراط‌الجحیم
وقفوهم انهم مسئولون... فاقبل بعضهم علی‌بعض

۱– کهف (۱۸) ۱۰۲
۲– عنکبوت (۲۹) ۴۱

يتسائلون. قالوا انكم كنتم تأتوننا عن اليمين.
قالوا بل لم تكونوا مؤمنين - وما كان لنا عليكم من
سلطان بل كنتم قوماً طاغين... فاغويناكم اناكنا
غاوين»[1] (آنان راكه با شريك تحمل كردن در
حقوق ما بخويشتن و جامعه و انسانيت ستم
كردند، باهمسرانشان و يا آنهائى كه بجاى خدا،
به‌عبوديت واطاعتشان تن داده بودند، يكجا گرد
آريد، سپس بسوى لهيب سوزان آتش، سيه‌روزى
دنيا وبد فرجامى آخرت - حركت دهيد وپاى
ميز محاكمه‌شان نگه‌داريد. سپس برخى (:شريك
گيران) به‌برخى (: مطاعان و معبودان) بچندش
رو مى‌آورندكه اين شما بوديدكه از (چپ و)
راست‌مان همى‌درمى‌آمديد (تابدين روزسياهمان
افكنديد) آنان پاسخ ميدهند كه اين خود شما
بوديدكه (دراثر حماقت و به‌انگيزه‌ى عافيت)
به‌جبهه‌ى حق نپيوستيد والا ما هرگز برشما
سيطره و حق فرمانروائى نداشتيم . شما خود

۱ـ صافات (۳۷) ۲۲ تا ۳۲

(درجان‌عزیزی، زندگی‌دوستی، عافیت‌طلبی‌و..)
متجاوز ازحد بودید ... پس‌شمارا (برای بهره
گیری و استثمار) از انسانیت بیگانه کردیم که
خود نیزازخصائص‌آن بیگانه بودیم.)

امروز جامعه شناسی می‌گوید: «استثمارگران را
استثمارگری از (فطرت و انسانیت) خود بیگانه می‌کند
(:الیناسیون) واستثمار شوندگان را تن به‌این‌ستم دادن.»:
زالو ازمکیدن زیاد از حال عادی خارج می‌شود و جسم
خون‌رفته ازمکیده شدن، لذا است‌که انقلاب نه‌تنها ازاین
نظر ضروراست‌که استثمار جز باتندرآن رخت نمی‌بندد،
بلکه ازاین‌نظر نیز ضرور است‌که انسانها نیز جزدربستر
آن‌عمق نمی یابند(پالایش‌ساخته و انسان نمیشوند
که جزاین‌بستری‌برای تکامل نیست)

ـ«الم‌تر الی‌الذین یجادلون فی‌آیات‌الله انی
یصرفون. الذین‌کذبوا بالکتاب و بما ارسلنا به
رسلنا فسوف یعلمون. اذالاغلال فی‌اعناقهم و
السلاسل یسحبون‌فی‌الحمیم‌ثم فی‌الناریسجرون.
ثم قیل‌لهم این ماکنتم تشرکون. من‌دون‌الله‌قالوا

ضلوا عنا...»[1] (آیا به آنانکه در باره‌ی آیات (حاکمیت) خدا می‌ستیزند نمی‌نگری که چطور (نعل) وارونه می‌زنند؟! آنانکه در برابر مقررات آسمانی و برنامه های اصلاحی پیام آوران ما موضع ضد انقلاب گزیدند (فرجام سیاه‌کار خود را) خواهند فهمید: آنگاه که کمندها و سلسله‌زنجیرها(ی اسارت) بگردنشان افتد و به‌دریای سوزانی (از سیه روزی و تبه‌روزی) کشانیده شوند وسپس طعمه‌لهیب آتش (بدفرجامی دنیا و آخرت) گردند سپس از آنها سؤال شود: کجایند آنها که شما (درحقوق ویژه وانحصاری خدائی) شریکشان می‌گرفتید؟!... و پاسخ — بریده بریده و با سر- افکندگی - این باشد که گمشان کردیم!)

-«قدکانت لکم اسوة حسنة فی ابراهیم والذین معه اذقالوا لقومهم انا برءاؤا منکم و مماتعبدون من دون الله کفرنا بکم و بدا بیننا و بینکم العداوة و البغضاء ابداً حتی تؤمنوا بالله وحده...»[2]

۱- مؤمن(۴۰) ۶۸تا۷۴ ۲- ممتحنه (۶۰) ۲

(هر آینه ابراهیم(ع) وآنانکه بدو پیوسته بودند برای شما الگو وسرمشقی درخشان‌اند، آنجاکه به‌تن دادگان اعلام می‌کردند: ما رشته‌های میان خود وشما وآنانی راکه بجای خدا مطاع ومعبود گرفته‌اید پاره‌کرده‌ایم وعلیه‌نظام شرک وجاهلیت شما به‌نفی وگور ساختن برخاسته‌ایم وخصومت وقهر انقلابی میان ما وشما بی‌وقفه وبی‌امان ادامه خواهد داشت چندانکه به ـ حاکمیت ـ تنها خدای یکتا ایمان آرید).

ـ «ویوم یحشرهم وما یعبدون من دون الله أأنتم اضللتم عبادی هؤلاء ام هم ضلوا السبیل قالوا سبحانك ماکان ینبغی لنا ان نتخذ من دونك اولیاء ولکن متعتهم وآباء هم حتی نسوا الذکر و کانوا قوماً بوراً»[1] (روزی که آنان را با آنهائی که بجای خدا، تن به‌بندگیشان داده بودند، گرد آورد و آنان را محاکمه نماید که: شما این بندگان مرا از راه بدر بردید یا خود راه را گم رفتند؟!.

۱ـ فرقان (۲۵) ۱۷

(ذلیلانه) گویند: تو بلند پایه و منزهی..! ما را نمی‌رسید که جز تو نصاحدارانی بگیریم لکن تو آنان و پدرانشان را دستخوش گذرانی افکندی تامسئولیت رافراموش کردند ومردمی تبه‌روزگار شدند).

می‌بینید!! جواب هم جواب شیطانی است...

«وبرزت الجحیم للغاوین وقیل لهم این ماکنتم تعبدون من دون الله هل ینصرونکم او ینتصرون فکبکبوا فیهاهم والغاوون وجنود ابلیس اجمعون قالوا وهم فیها یختصمون تالله ان کنالفی ضلال مبین اذ نسویکم برب العالمین وما اضلنا الا المجرمون فمالنا من شافعین ولا صدیق حمیم فلوان لناکرة فنکون من المؤمنین ان فی ذلک لایة وماکان اکثرهم مؤمنین»[1] (ولهیب گداز تده‌ی آتش بروی عامیان خرافی دندان می‌نماید و بآنان گفته می‌شود کجایند آنها که بجای خدا بعبودیت واطاعتشان تن داده بودید؟!..آیا بدادتان میرسند؟!...یاهمی

1- شعراء (۲۶) ۹۰تا۱۰۲

خود از کیفر می‌رهند ؟!... پس مطاعان وفریب خوردگان‌وسپاهیان‌شیطان دربست درآتش روی هم ریخته میشوند، فریب‌خوردگان (به‌مطاعان) درحالیکه باهم می‌ستیزندگویند بخدای‌سوگند چه‌صریح گمراه بوده‌ایم‌که شما رابا مدبرهستی برابر میداشتیم!! وما را جز جنایتکاران گمراه نساختند ، اینک دادرسی نداریم ونه یاریگری دلسوز، ای کاش ما را بازگشتی بود تا(اینک‌که فهمیده‌ایم) درجبهه‌ی مؤمنان باشیم!!... براستی که دراین درام (برای آنهائیکه آدمند) درسی است! ولی با اینهمه اکثرشان به‌جبهه‌ی ایمان نیستند!!.)

ـب» وجعلوا لله انداداً لیضلوا عن سبیله قل تمتعوا فان مصیرکم الی النار»[1] (برای خدارقیبانی قراردادند که مردمان را از راه خدا بگردانند ، بگو کام گیریدکه روندتان بسوی آتش است.)

ـد» ومن اضل ممن یدعوا من دون الله من لا یستجیب

۱ــ ابراهیم (۱۴) ۳۰

له‌الی‌یوم القیمة وهم عن دعائهم غافلون»[1] (کی از فرد و جامعه‌ای گمراهتر است که بجای خدا کسی یا کسانی را کاره‌ئی می‌خوانند که تا قیام قیامت هم پاسخ‌شان نمی‌گویند و اساساً به‌خواسته‌شان اعتنائی ندارند؟!)

«الا ان‌لله من فی‌السموات ومن فی‌الارض و ما یتبع الذین یدعون من دون الله شرکاء، ان یتبعون الا الظن وان هم الا یخرصون»[2] (بهوش باشید که هر که در آسمانها و هر که در زمین است از آن خدااست کسانیکه برای خدا شریکانی می‌خوانند چه را دنبال می‌کنند؟! آنان جز اوهام و خیال را دنبال نمی‌کنند، و در مخیله و پندار خود جز تار عنکبوت نمی‌بافند.)

«قل ارأیتم ماتدعون من دون‌الله ارونی ماذا خلقوا من‌الارض ام‌لهم شرك فی‌السموات، ائتونی بکتاب من‌قبل هذا او اثارة من‌علم ان کنتم

۱ـ احقاف (۴۶) ۵

۲ـ یونس (۱۰) ۶۶

صادقین»[1] (بگو: آیا هیچ درباره‌ی آنها که بجای خدا (کارگشا، سررشته‌دار، ولی، معبود و...) می‌خوانید اندیشیده‌اید؟! نشانم دهید چه چیز از زمین آفریده‌اند؟!.. آیا آنانرا در (آفرینش واداره) آسمانها شرکتی است؟!.. پیش از این ادعا دلیل و نوشته‌ای برایم بیاورید و یا اثر علمی‌ئی اگر راست میگوئید!!)

ـ« قل ارأیتم شرکاؤکم الذین تدعون من دون الله؟!! ارونی ماذا خلقوا من الارض ام لهم شرك فی السموات؟ ام آتیناهم کتاباً فهم علی بینة منه بل ان یعد الظالمون بعضهم بعضاً الاغروراً»[2] (بگو آیا درباره‌ی آنانکه (در حقوق ویژه وانحصاری خدائی) شریکشان گرفته‌اید و آنان را بجای خدا (الهی، معبودی، رهبری، مدبری، مطاعی و... و خلاصه کاره‌ای) می‌خوانید هیچ اندیشیده‌اید؟!.. نشانم دهید چه از زمین آفریده‌اند؟!.. آیا آنان

۱ـ احقاف (۴۶) ۴

۲ـ فاطر (۳۵) ۴۰

را در(آفرینش وتدبیر آسمانها شرکتی است؟!
آیا به آنان نوشته‌ای داده‌ایم که بر آن دلیلی داشته باشند؟!.. بلکه ستمگران، برخی(: متجاوزان به حقوق خدائی) به برخی(: به تحمل کنندگان این تجاوز که طبعاً آنان را جزء ستمگران می‌سازد) جز باغ سبز ودروغ تحویل نمی‌دهند).
ودیگر آیات فراوانی که در این زمینه شلاق‌وار مغزهای متفکر ودلهای بیدار را تکان میدهد[1] که یادلیل و

۱ـ چون آیات ۷۹ آل عمران (۳)، ۷۶ مائده (۵)، ۷۱ انعام (۶)،۳۷ اعراف (۷)، ۱۸و ۱۰۶ یونس (۱۰)، ۱۰۱ و۱۱۳ هود (۱۱)، ۲۰و۲۳ نحل (۱۷)، ۱۲ و ۷۱حج (۲۲)،۶۶ انبیاء (۲۱)، ۵۵ فرقان (۲۵)، ۱۷ و ۲۲ و ۲۵ عنکبوت (۲۹)، ۱۷ احزاب (۳۳)،۲۲سباء (۳۴)، ۷۴ یس(۳۶)،۸۶ صافات(۳۷) ۳۸و۴۳ زمر(۳۹)،۳۱ و۴۶ شوری (۴۲)، ۴۵زخرف(۴۳)، ۱۰ جاثیه (۴۵)،۲۸ احقاف (۴۶)، ۸۶ نحل (۱۶)، ۴۳انبیاء (۲۳)،۱۵۱انعام(۶)،۱۹۷اعراف (۷)، ۵۵هود (۱۱)، ۱۱ و ۱۴ رعد (۱۳)، ۵۶و۹۷ اسراء (۱۷)، ۲۶و۲۷ کهف (۱۸)،۲۴ و ۲۹ انبیاء (۲۱)، ۶۲ حج (۲۲) ، ۳ فرقان (۲۵) ، ۴۲ عنکبوت (۲۹)، ۱۱ و۳۰ لقمان (۳۱) ، ۴ سجده (۳۲)، ۱۳ فاطر (۳۵) ، ۳۲ یس (۳۶)، ۳ و۱۵ و۳۶ و۴۵ زمر (۳۹)، ۲۰ غافر (۴۰)، ۶ شوری(۴۲)و۲۲ جن(۷۱)و...

برهان منطقی‌ئی ارائه دهید که غیر خدا در آفرینش واداره‌ی جهان وانسان وعناصر ومایه‌های زندگی دست داشته ودارد ویا به‌حکم منطق وخرد وفطرت غیر او را به‌سررشته‌داری میپذیرد وتن به‌عبودیت‌وبندگی مدهید وبربوبیت‌وصاحب اختیاری ورهبری‌وحاکمیت والوهیت‌و... مگیرید و سر در کمند اراده شان منهید واین‌گونه داعیه‌ها رااز آنان تحمل مکنید وتجاوز آنان بدین‌گونه حقوق را با بینش زنده وتوفنده‌ی‌توحیدی وکار پانتئون‌تکاننده‌ی‌یکتاسازی‌جواب دهید والانه تنها درپیشگاه خدا محکوم بذلت این جهان وکیفر دیگر جهان خواهید بود که در اندیشه‌ی خود شیطانها نیز محکوم واحمق وسفیه خواهید بودچه:

- «وقال الشیطان، لماقضی الامر، ان الله وعدکم وعدالحق، ووعدتکم فاخلفتکم وما کان‌لی‌علیکم من‌سلطان،الاان‌دعوتکم‌فاستجبتم‌لی، فلاتلومونی ولوموا انفسکم ماانابمصرخکم وماانتم‌بمصرخی، انی کفرت بما اشرکتمونی من قبل، ان‌الظالمین لهم‌عذاب الیم»[1] (وقتی کاراز کارگذشت (وبندگان

۱- ابراهیم (۱۴) ۲۷

شیطان بفرجام سیاه خود پی برده وبداد آمدند)
شیطان می‌گوید(بیهوده داد وفریاد مکنید)خدا
بشما وعده‌ی حق داد(گوش ندادید) ومن وعده(ی
دروغ) دادم و(شما از حماقت وسفاهتتان تن دادید،
من نیز از این سفاهت استفاده کرده بهره‌ی خود
را گرفتم سپس) زیر وعده زدم (لذا این فرجام
سیاه، برآیند عملکرد خود شما است چه) من بر
شما تسلط وحق فرمانروائی‌یی نداشتم، این خود
شما بودید که تا خواندمتان جواب دادید، پس بر
سر من دادملامت مکشید، بلکه خودرا بنکوهید،
من فریادرستان نیستم چنانکه شما دادرس من
نمی‌باشید، من خود پیشاپیش باینکه مرا شریک
خدا گرفتید بی‌اعتقاد بودم، وطبیعی است که
ستمگران را (که شمادراثر شریک گرفتن من
جزوآنانید) کیفری جانگزا باشد.)



٦

کز از شرك وسرم توحید

تفاليك

اینك که باشناخت نسبی برخی حقوق
ویژه وانحصاری آفریدگار، بشناخت پرتوی‌از
اصل توحید و عمل توحیدی و سرطان شرك و
وبای خدا عوض‌کردن ودستها وبرنامه‌های‌شرك
آفرین‌ومشرك‌سازواهداف وانگیزه‌های‌شوم‌آنان

ازاینکارو... تاحدودی نزدیك‌تر شدیم، وقت است که‌نقش توحید وشرك‌ومشخصات جامعه‌ی توحیدی و ضدآن نیز تا آنجاکه درتوان‌باشد باز شود تا ازیکسو خودشناسی‌کرده باشیم‌که‌چیستیم (درکارتوحیدی یا تن‌داده بشرك)وازسوی دیگر باز نموده باشیم که سهم توحید و کار توحیدی در تحقق هدف نهائی دین‌که(چنانکه‌گذشت) بهسازی زندگی وبهروزی خلق بودچیست وپتك شرك وطاعون خدا عوض کردن‌چگونه این هدف را متلاشی می‌سازد ومیکرب‌آنها چسان روز بشر را سیاه و زندگی انسان را تباه می‌سازد؟

تباهی آفرینی شرک

گذشت که قدرت‌گونه‌ها و خدانماهای تاریخ همواره
برنامه‌ها و سرانگشتان نامرئی‌شان درون جمجمهٔ گوسفند
سیرتان انسان صورت درکار دیگر ساختن افکار و عقاید و
جابجاساختن بافتهای مغزی و قالب‌ریزی و شکل‌دادن بدانها
آنسان که خود می‌خواسته‌اند بوده است تا اگر شد خدائی
وخداوندگاری (و یا لااقل مظهر و ظل و سایه‌ی خدا بودن)
خود آنانرا باور دارند (چنانکه فرعون و نمرود و... را) و
اگر نشد، خدائی پیکره‌ها و سنگ و بت و چوبهائی را که
حاصل آن باز، ولو غیر مستقیم، خدائی کردن و مطاع و
معبود و رب بودن خودشان باشد. (که سجده بردن و ادای
احترام نمودن بر پیکره‌ها بازنمای موضوع است).

این روند، خواهی نخواهی عقیده به‌خدایان متعددو متنوع را (که تعدد وتنوع تاریخی خدایان رم ویونان و مصر وحجازوایران وهندوچین و... مثال بارز آنست) موجب می‌شده است چه هر قطب وقدرت و تشکیلاتی منطقه‌ی خاصی، گوشه‌ی خاصی، مملکت خاصی، ولزوماً شرائط و موقعیت خاصی داشته است که برمبناومعیار آنها، موجودات متمایز وخاصی رازمینه می‌دیده است بعنوان سرم خدا به‌ذهن وعقیده‌ی مردم تزریق کند:

خدا یا خدایانی که دررم زمینه بوده بمردم باورانده شوند، نوعاً همانهائی نمی‌بوده‌اند که در یونان زمینه بوده به‌مردم باورانده شوند، وآنچه در اینجا زمینه بوده نوعاً همان‌هائی نمی‌بوده‌اند که در مصر زمینه بوده وهمین‌سان تا ایران وتوران وبابل وآشور وکلده وحجاز وچین و... وتمامی نواحی ومناطق دیگری که هر کدام برایشان خدا، یاخدایان سلسله مراتبی‌ئی تراشیده‌می‌شد، چونان خدایان خدای که دررأس قرارداشت وکابینه‌یاهیئت خدایان، که پس‌ازخدایان خدای قرار داشتند وخدایان مناطق واستانهاکه درسلسلهٔ بعد قرار داشتند و خدایان

شهرستانها وروستاهاکه نماینده اینها بودند وباز خدایان
خاندانهاوافرادکه‌ازاینهافروتر و... دست نسخه‌ی‌آسمانی
و زیربنای عقیدتی نظامهای مورد نظر تراشندگان و
جا اندازندگان آنها.. که نمایندگان و کارگزاران و مدیر-
عاملان انسانی آنها- که درست درسلسله مراتب خود آنها
بودند- نشان بارزآنست ووضع حجاز پیش از اسلام که
تاریخ آن بروشنی نموداراست نمونه‌ی جامع وکامل آن:
فاجعه‌ی بزرگ تاریخ وعامل تجزیه‌ی قدرت جهش
انسان همین عقیده‌ی به‌خدایان متعدد ویا میدان دادن به
خدایگانهای مختلف بوده است:
عقیده‌ی به‌خدایان متعدد ویا موضع‌گیری عملی‌ئی
درنتیجه باآن‌یکسان ازچندین‌جهت تحلیل برنده‌ی‌قوای
انسانی وکندکننده موتورتاریخ است:
الف- ازاین جهت‌که فرد یا جمع یا انسانیت‌معتقد
(ویا تن داده) بخدایان متعدد، هستی را آفریده‌ی یک
قدرت، تابع یك اراده، دارای یك جهت، یك مقصد ویك
غایت نمی‌بیند وخود را مقهوریك قدرت تابع یك اراده،
رهرویك راه، گیرای یك جهت، پویای یك مقصدوجویای

یك غایت نمی‌داند وتجمع امکانات و تمرکز قوی وتشکل
نیروها را دریك جبهه وبرای یك هدف نمی‌تواند.

ب- ازاین جهت که هستی درنظر وی دارای سنن و
قوانین هماهنگ ویك جهت نیست تا بی تجزیه‌ی قوا،
تصادم واصطکاك با یکایك آنها را بتواند جلوگیرد وبا یك
جهت ساختن تمامی نیروها باآنها هماهنگ وهمدوش و
همجهت گردد، وبا همکاری متقابل با آنها تکامل خویش و
آبادی جهان وحرکت تاریخ را شتاب بخشد.

ج- ازاینجهت که خدایان متعدد واراده‌های مختلف
وخواسته‌های متعارض ومتضادی را بروجود خود وجامعه
وجهان‌خود حاکم‌ومتصرف می‌پنداردکه ناگزیر بایدبچرخ
همهٔ آنها چرخید وبه‌سازهمه‌ی آنها رقصیدکه طبعاً اعمالی
متناقض‌ورفتاری‌متضاد وکارهائی‌معارض ومزاحم بایکدگر
راضرورمی‌سازندکه‌اثرهمدیگرراخنثی‌می‌سازندورواندمان
یکدیگررا هیچ...

هـ- ازاین جهت که عقاید متضاد (به‌خدایان مختلف)
درروان وباطن خود اونیز آشوب وطوفان بپا میکند و
اصطکاك وتصادم به‌وجود می‌آورد و دچار تشنج و بحران

فکریش می‌سازد و احساسات درونی ویرا به کشمکش باخود
میکشاند و انگیزه‌ها و خواسته‌ها و نیازهای شخصی وی را
به‌دوگانگی و تضاد و تزاحم دچار می‌سازد و قدرت عمل و ارادهٔ
حرکت و تصمیم انتخاب را دردرون وی فلج میسازد.

هـ ـ ازاین جهت که این عقیده موجودات و آفریده‌ها
وحتی انسانها (ی منسوب بخدایان دیگر) را بیگانه و جدا
ازوی دراحساس او وانمود می‌سازد وحس انسان دوستی و
فداکاری وروح جمعی ومردم گرائی وشوق تعاون وهمکاری
وارادهٔ همنوائی ووحدت وتشکل با آنان را دردرون وی
پژمرده وخاموش وکور می‌سازد واورا دربرابر اقدامات
لازم مردد وبی‌تصمیم ونگران وامی‌گذارد و چونان لشی
پژمرده وبیحال ویا عضوی بریده ازاندام از جریان تکامل
وحیز استفاده خارج میکند.

و ـ از این جهت که آدمیان را برحسب انتساب
بخدایان مختلف وبرتر و فروتر، درموضع‌ها وطبقات مختلف
وبرتر وفروتر بدو می‌نمایاند، واورا به طبیعی بودن وجود
وتداوم طبقات بالا وپائین ومحروم وبرخوردار و... متقاعد
می‌سازد وخواجگی خواجگان را موهبتی طبیعی وخدائی،

وبردگی بردگان را (چنانکه ارسطوی فیلسوف نیز می‌فرمود!)
ضرورتی فطری ومشیتی آسمانی برایش وانمود میکند و
درنتیجه او را از توفیدن علیه چنین نظمی و برخاستن
برای نظمی دیگر از باطن ودرون افسار می‌زند و بوضع
موجود ومستقر تن داده وتسلیم می‌کند.
ز ــ از این‌جهت که دست مدعیان‌خدائی‌وشیاطین
انسی راکه هرکدام بسوئی‌خواهند کشانیددروجودخویش
ودرسرنوشت‌جامعه‌وجهان باز می‌گذارد چندانکه‌پیکره‌ی
بشریت واحد وآفریده‌ی خدای واحد رابنام‌های‌مسخره‌و
خرافه‌های تراشیدنی ملیت وقومیت ونژاد ووطن وخاک‌و
مرزوبوم وحاکمیت ملی وتمامیت ارضی و عدم دخالت در
امور دیگران و... قطعه قطعه کنند،وچونان‌گرگانی که‌به
گله‌ای زده باشند بدرند وببرند وبخورند وتوان وقدرتش
را متلاشی سازند وقوا واستعداداتش را بتحلیل برند واز
اوکه میخواسته سربآسمان ساید مجسمهٔ تسلیمی دربرابر
هرخسی بقالب ریزند...
ح ...
ط ...
واینک چند مثل:

بکار گاهی که کارمندان وکار گرانی بسیار دارد می-
نگریم اگر تمامی اینان از یك فرمان و یك نظام تبعیت
کنند، جریان کار روبراه بوده ، تمامی نیروها از تمامی
شعب وقسمتها وازهمه‌ی موتورها و چرخانه‌ها وپیچ ومهره‌ها
وچرخانندگان آنها دریك جهت وبرای یك هدف و یك
غایت بجریان خواهند بود و بی‌تصادم و اصطکاك بازده‌ورانده‌مان
خود را ببار خواهند آورد، ولی چنانچه هرکدام ازفرمانی
تبعیت کنندو بساز کسی برقصند وبچرخ کسی بچرخند بدیهی
است که جز متلاشی گشتن کارخانه وویرانی کارگاه بازده
دیگری نخواهد داشت.

- سیل آنگاه بخروش می‌آید که جویبارها هرکدام
بسوئی کشیده نشوند.

- بنا آنگاه پیش میرود که اگر کسی آجری
می‌گذارد دیگری پایه‌ای برندارد.

- ساعت آنگاه وقت را نشان می‌دهد که اگر پیچی
بدین سوی بچرخد مهره‌ای بدان سوی نچرخد.

- سپاه آنگاه سیل آسا بیکسو بموج می‌آید و دشمن
را ازجا می‌کند که وحدت فرماندهی را فاقد نباشد و از

هرسوئی فرمانی نیابد.

ـ کشتزار آنگاه برمی دهد که اگر یکی می کارد دیگری نکندواگریکی آبیاری‌می کند دیگری وارونه‌اش نسازد.

ـ انسانهانیز آنگاه‌می‌توانندچرخ‌عظیم‌تکامل‌خویش وآبادی جهان وحرکت تاریخ را آنسان‌که‌بایسته‌ودرخور آنان است براه انداختة وبدان شتاب بخشند که‌ازوحدت فرماندهی برخوردار‌بوده زیرپرچم وفرمان‌یك‌قانون، یك نظام ویك حکومت واحدجهانی‌خدائی(: پرچم‌لااله‌الاالله) که مجریان آن ازهر ظلم وهوسی بری بوده جز بفرمان خدا ومصلحت خلق گامی برندارند، قرار گیرند وباتوحید قوا ووحدت جهت وغایت‌هدف، چونان سیل درصفی‌واحد ومتشکل بموج آیند و هرخاروخسی را از سرراه تکامل خود بردارند . . . والا که شرکت سهامـی خدایـان ، با فرماندهیهای متضادوهوس‌آلودخودآنان‌را کالای‌معاملات وسفره‌ی‌کامرانی‌خود قرار خواهندداد، خصال وویژگیهای انسانی آنانرا قربانی هوسهای خودخواهند ساخت، آنان راازدرون خالی وپوك‌خواهندکرد، قوا واستعدادات آنانرا

به تحلیل خواهند برد، پیکره‌ی وحدت آنانرا تجزیه خواهند نمود اجزاء وشراشر آنانرا کرکس ــه ار زیر دندان خواهند گرفت ارزشها واصالتهای انسانی آ تا نرا مسخ خواهند کرد، فطرت وانسانیت آنانرا دگرگون خواهند نمود وخاکستر آدمیت آنان را بباد خواهند داد...

وهمین است معنی سنبلیک!

ـ «ومن یشرك بالله فکا نما خر من السماء فتخطفه الطیر او تهوی به الریح فی مکان سحیق»

(آنکه برای خدا شریك گیرد (بشرکتهای سهامی خدایان تن دهد) چنان است که از آسمان سقوط کرده (خورد شده) باشد پس کرکسان (اجزاء از هم گسسته‌ی لاشه‌ی بیجان) او را همی در ربایند یا باد (ذرات) وی را بوادی‌ئی کران ناپیدا بپراکند.)

وهمین است راز اینکه چرا علاوه بر صدها ویاحتی هزارها آیه‌ی گذشته‌ی مربوط به‌شاخه‌های ألوهیت و عبودیت وربوبیت وحاکمیت ومالکیت واطاعت و... که‌معناً

۱ــ حج (۲۲) ۳۱

وبا واژه‌هائی دیگرمردمان راعلیه شرکتها فرا می‌خوانند باز بیش‌از ۱۴۰ آیهٔ‌دیگر، درقالب‌خوداین‌واژه که نمونه‌هائی از آن‌درذیل آمده‌است آنان راعلیه آنها همی‌برمی‌انگیزد (وتن دادن بدانها را همی‌تباهی دنیا وسیاهی آخرت‌اعلام میکند):

ـ«قاتلواالمشرکین کافة کمایقاتلونکم کافةواعلموا أن‌الله مع المتقین»[1] (باشریك گیران بی‌استثناء، بجنك‌خیزید، چونانکه باشمابی‌استثنابجنگ می‌خیزند وبدانید که خداهم جبههٔ خدامداران است)

این آیه نه‌تنها علیه آن شرکتها که علیه تحمل کنندگان آنهـا نیز فرمان قتال می‌دهد و برای تقویت متقیانـ که این قتال نشانه‌ی آنان استـ ورد منفی‌بافان توجیه‌گر روشن‌گری میکندکه: وبدانید خدا ـ این‌پایگاه قدرت هستیـ همجبههٔ‌خدامداران است وجبهه‌ای‌که خدا درصف آن باشد شکست نمی‌پذیرد وطبعاً منفی‌نمی‌بافد.

ـ« ان الله لایغفران یشرك به ویغفرما دون ذلك

۱ـ توبه (۹) ۳۶

لمن یشاء» (خدا نمی‌بخشد که برای او شریك تحمل کنند، وغیر آن را برای هر که بخواهد می‌بخشد.)

ـ«ان الله بری‌ء من المشرکین ورسوله»[2] (خدا و پیام‌آور او از شریك‌گیران بریده‌اند.)

((انما المشرکون نجس فلا یقربوا المسجد الحرام...)) شریك تحمل کنندگان بوی چند و چون نجس‌اند پس نباید به مسجد‌الحرام نزدیك شوند (که آنرا نجس می‌کنند)

ـ« ویل للمشرکین...»[3] (وای بر شریك گیران.)

ـ« لیعذب الله المنافقین والمنافقات والمشرکین و المشرکات»[4] (تا خدا زنان و مردان دوچهره و مردان وزنان شریك‌گیر را کیفر دهد.)

ـ« ویعذب المنافقین والمنافقات والمشرکین و المشرکات»[5] (ومردان وزنان دوچهره و مردان وزنان شریك‌گیر را کیفر دهد.)

ـ« انه من یشرك بالله فقد حرم الله علیه الجنة و

۱ـ نساء (۴) ۴۸و۱۱۶

۲ـ توبه (۹) ۳ ۰ ۳ـ فصلت (۴۱) ۶۰

۴ـ احزاب (۳۳) ۷۳ ۰ ۵ـ فتح (۴۸) ۶

مأویه‌النار ومالل‌ظالمین من‌انصاره»[1] (آنکه برای خدا شریك تحمل کندخدا بهشت (تکامل دنیاو تعالی آخرت) را براو تحریم کرده، جایگاه‌او آتش (دنیا وآخرت) است و ستمگران را (که شریك گیران جزء آنان‌اند) مددکاری نیست.»

ـ« ان الذین کفروا من‌اهل الکتاب والمشرکین فی نار جهنم خالدین فیهااولئك هم شرالبریة»[2] (آندسته از روحانیان، که حق را پوشیدندوآن بخش ازمردمان که برای خدا شریك تحمل کردند درآتش دوزخ (دنیاوآخرت)اند ودرآن جاویدان وبدترین کائنات همانانند.)

ـ« یابنی‌لاتشرك بالله، ان الشرك لظلم عظیم» [3] (هان فرزند من! برای خدا شریك تحمل مکن که تحمل شریك بیدادی است عظیم.)

ـ« ومن یشرك بالله‌فقد ضل ضلالا بعیداً[4] (آنکه

۱ـ مائده (۵) ۷۲

۲ـ بینه (۹۸) ۷

۳ـ لقمان (۳۱) ۷

۴ـ نساء (۴) ۱۱۶

برای خدا شریك تحمل کنند سخت دور از راه پرت گشته است.)

ـ «لئن اشرکت لیحبطن عملك ولتکونن من الخاسرین»[1] (اگر برای خدا شریك تحمل کنی هرآینه عملت عقیم و تباه میگردد وخود ازهرز دهندگان (خصال و ارزشهای انسانیات) میگردی.)

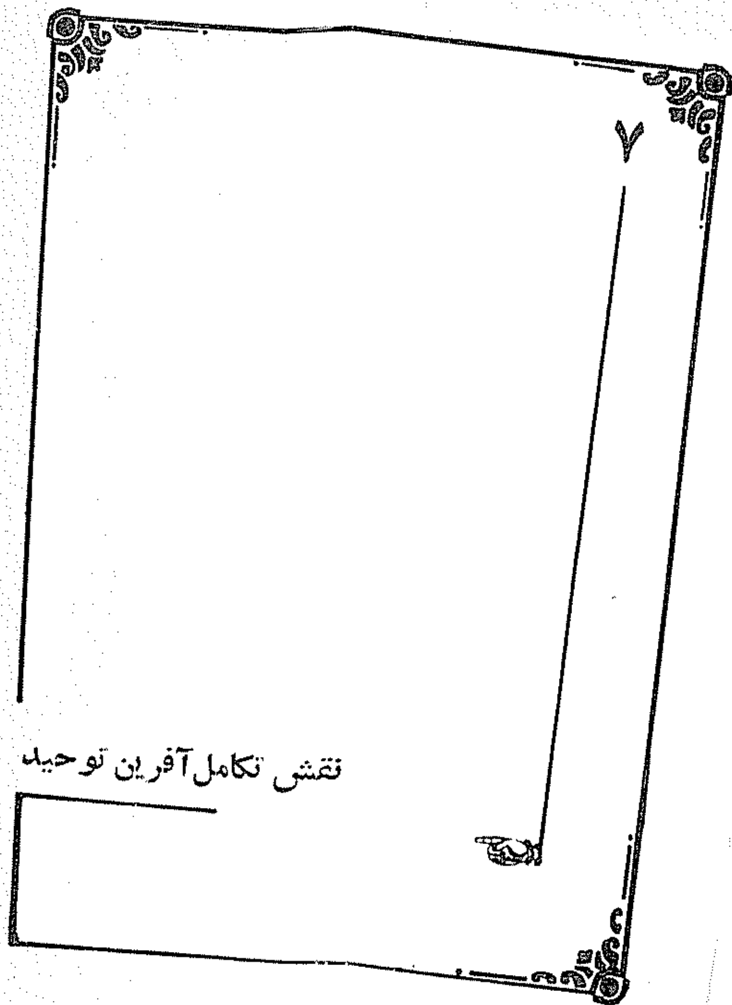
ـ «لواشرکوا لحبط عنهم ماکانوایعملون»[2] (اگر برای خداشریك تحمل کنند آنچه می‌کنند تباه می‌گردد.)

ـ . . .

۱ـ زمر (۳۹) ۶۵

۲ـ انعام (۶) ۸۸





۷

نقش تکامل‌آفرین توحید

توحید، درسه شاخه خود: بینش، ابلاغ، عمل ـ
بینش توحیدی، ابلاغ توحید وعمل توحیدی ـ
زایندهٔ آثاری حیاتبخش ومهم است که رویش و
پویش آنها در پیشرفت و تعالی جامعه و تداوم
جهشهای تکاملی آن اثری معجزه آسا دارد: آثاری

فردی واجتماعی، روانی و اخلاقی، فکری وعملی و...

از آنجاکه ازمباحث حقوق خدائی و نیز نتائج معکوس بحث «تباهی آفرینی شرك»: (جهات تحلیل برنده اعتقاد ـ وبا میدان دادن ـ بخدا نمایان مختلف) بگوشه‌هائی از این آثارمیتوان دست یافت، به‌برخی گوشه‌های دیگر آن دراین مجال بسنده بایدکرد.

گذشت که عقیده بوجود ویکتایی آفریدگارلازمه‌ی منطقی‌اش (باجمال) آنست که غیر اورا اجازه‌ی دخالت و تصرف درسرنوشت انسان وجهان ندهند وتنها دست داناو توانا وحکیم وامین اورا (که از آستین بندگان بریـن و صالح وعادل وفداکار وپیشتاز اوبرون می‌آیـد) در تنظیم نظام زندگی، تعیین‌شکل جامعه، سیستم حکومت،اقتصاد، فرهنـگ و... بازگذارند.

واینك گوشه‌هائی دیگر:

۱ـ خویشاوندی وتعاون انسان وطبیعت را متبلور می‌سازد:

دربینش توحیدی، انسان وطبیعت هردو ازیك مبدأ

هر دو زاده‌ی اراده‌ای ومنبع می‌باشند، پس با هم برادرند
یکتا وحکیم‌اند، پس هر دو هر دو هدفی و آفریده برای
مقصدی (یك هدف ویك مقصد) میباشند، طبیعت برای بهره-
دهی وتعالی بخشی بانسان، وانسان برای آبادتر کردن و
بارورتر ساختن طبیعت[1] یعنی همکاری وتکامل بخشی متقابل
خلق گردیده‌اند، پس با هم متعاونند، تعاون ایندو نیز به
آهنگ یك هدف غایی و مطلوب نهائی است که تعالی و

۱ـ «الله، الله فی بلاده وعباده فانکم مسئولون حتی عن البقاع والبهائم»
(خ ۱۶۶ نهج البلاغهٔ فیض ص ۵۳۵) (هان خدا را خدا را
درباره بلاداو وعباداو (جهان وانسان) چه‌شما مسئولید حتی
نسبت به بیابانها وحیوانها) یعنی، مناطق دور افتاده وناشناخته
را نیز باید کشف وآباد کنید ومواشی واغنام واحشام آنرا
تکثیر وفربه وپرسازندهٔ گیتی سازید .... وذخایر ومواد خام
آنرا زندگی مایه وسامانساز ووسیله تکامل انسانها.
و (اوصیکم بالله واوصی الله بکم ان لا تفلوا علی الله فی بلاده و
عباده) (رسول اکرم (ص): شما را بخدا توصیه می کنم وخدادا
ناظر به‌شما قرار می‌دهم که نسبت به بلاداو وعباد او به اوخیانت
نکنید (که همانسان که چپاول و تجاوز وجنایت، خیانت است
مهمل گذاردن وشانه اززیر بار وظیفهٔ آباد سازی، جهان وتکامل-
بخشی بانسان خالی کردن نیز خیانت است.)

کمال انسان باشد: خداگونه شدن.

۲- برابری انسانها دراصل را تبیین می نماید:

در جهان‌بینی توحیدی، هستی و همه جلوه‌ها و پدیده‌های آن دارای یك مبدأ ویك آفریننده‌اند، انسانها نیز، که ازاین‌قاعده مستثنی نیستند، یك‌منشأ ومنبع دارند پس دراصل برابرند:

برتریهای حقوقی، امتیازات طبیعی، تمایزات‌فطری، تبعیضات نژادی، تضادهای طبقاتی، مرزهای مصنوعی، رنگ، خون، قومیت، ملیت و... بهیچ وجه پایه‌ای ندارد وخرافه‌ای بیش نمی‌باشد.

۳- ملاك و مناط برتری و فروتری اکتسابی میان انسانهارا نیز تعیین می‌کند:

«اگر همگان آفریدگان و بندگان اویند، و او که منبع همه‌نیکیها وفضیلت‌ها است معبود و آفریدگار آنها است، پس‌درمجموع آنکس از دیگران برتر است‌که با حائزبودن نیکی وفضیلتی برمعیار نیکیها وفضیلتهای او، بدو نزدیکتر باشد وآنکس که از این فضایل و نیکیها بیگانه‌تر است از او دورتر و بمرتبه و قدر، پست‌تر و

بی‌ارزشتر اگرچه ازهرارزش دیگری بیرون ازاین‌معیار بی‌بهره نباشد».

۴ـ ملاکها وارزشهای اسلامی را تعیین‌می‌نماید:

تنها خدای یکتاراکه فقط صفات وخصال اوملاکها وارزشهای اسلامی را تشکیل می‌دهند وآراسته گردیدن به‌آنها تعالی بخش وجود وجامعه‌ی انسانی است، چونان الگوئی تابلوآسا پیش‌چشم دل‌میدارد، تا انسانها برمبناو معیارآنها خودرا نقاشی‌کنند وتکامل بخشند واز فقدان الگو یاتعددآنها به‌تحیر وسرگشتگی دچارنباشند.

۵ـ معتقدان‌را برای درهم‌شکستن‌موانع راه تکامل انسانها، یعنی آراسته گردیدنشان بخصال وصفات خدائی چونان علم و قدرت و حکمت وآگاهی وآزادی و . . . . برستاخیزها می‌کشاند:

صفات و ویژگیهای مزبور درهر فرد وجامعه‌ایکه جایگزین اضداد خودگردندآن فرد وجامعه‌را ازسکوت وسکون وپستی وزبونی و تن‌دادن به‌خودکامگیها و ظلم و زورها بفریاد وغرش وانفجار و بحرکت و جهاد وا قلاب می‌کشاند وشیرهٔجان اجتماع راکه بکام خودکامگان‌شیرین

ومکیدنش حیات آنان است. بکام آنان تلخ می کند وسرانجام آنان را ازمرکب خودکامگی پیاده می‌سازد ویااز مرکب حیات بدهلیز ممات اعزام میکند.

این است که حل آنرا از جانب این خود کامگان چاره‌ای ضرور است که جز در جلوگیری ازرویش ورشد وتداوم این صفات ممکن نیست، لذا باتمامی قوا وامکانات ازوسائل تبلیغی وارتباط جمعی گرفته تانیروهای پلیسی و نظامی وازبرنامه‌های یخ‌بسته ی آموزشی گرفته تامقررات ومظاهر مومیائی فرهنگی و از نیروی عقـایـد خرافی وبد آموزیهای عمومی گرفته تانیرنگ وتزویرهای سیاسی و اجتماعی واز افسونهای مذاهب تحریفی وارتجاعی گرفته تاسنن وآداب ایستای بومی ومحلی وازتظاهرات فریبنده ملی ومذهبی گرفته تامراسم وشعائر دلخوش‌کنك دینی‌نما وازرجال بظاهروارسته وشریف گرفته تاآلت دستهای شیاد ودلقك وش هزار چهره ـ : باشکال گوناگون، روحانی، نویسنده، مدرس، محقق، مفسر، جامعه‌شناس، اقتصاد دان، سیاستمدار، روان‌شناس، پزشك، شاعر، فیلسوف، هنرمند، ادیب، فقیه، عالم و.. ـ آری باتمامی این وسائل و راهها،

پر تلاش و بی‌آرام می‌کوشند سد راه آن صفات گردند، و مانع رویش و رشد و تداوم آنها باشند.

عقیده‌ی عمل‌زای توحیدی که زایای عمل توحیدی است بضرورت اینکه این جنایت سدراه تکامل انسانها و تجاوز بحقوق ویژه الله است دارندگان خودرا علیه عوامل دیوسیرت آن‌که موانع این راهند، بصحنه نبرد توحیدی پرتاب میکند.

ع‍ـ دارندگان خود را برای بازگشت ناپذیری، تسلیم ناپذیری وشکن ناپذیری در صحنه آن نبرد به ویژگیهائی، مقاومت‌زای، مسلح می‌سازد:

الف ـ بویژگی‌ای‌که اورا ازاسارت زندگی‌خواهی رهائی میبخشد:این‌احساس‌که بخدا وابسته ومرتبط‌است وبا حقیقتی‌که بسی‌برتر و شریفتر از جلوه‌های زندگی مادی‌است ارتباط وپیوند دارد.

چنین احساسی او را ازچهار چوب تنگ وخشك این‌زندگی بی‌دوام بالامیکشد وبرای اوهدفی برتروغایتی والاتر و نامتناهی میسازد وموجب می‌شودکه در انگیزه‌ها ونیازهای مادی وزمینی‌غرق نشود وبدست آوردن‌آنها را

غایت آمال و کعبه مطلوب خود نداند.

بدیهی است که تأثیر این کیفیت روانی درفروشکستن قفس تنگ ومحدود زندگی خواهی وریشه کن ساختن هوسها واسارتهائیکه منشأاش این تنگ نظری ونزدیك بینی است نیازی به تشریح ندارد:

کافیست تصور کنیم برای دارنده چنین روحیه‌ای، نتیجه انتخاب در دو راهیهای زندگی - آنجاکه راهی به‌تأمین نیازهای مادی و راهی بسرمنزل فکری وعقیدتی است - چگونه خواهدبود تابپذیریم که چنین انسانی زبون جلوه‌های فریبنده زندگی واسیر تمایلاتی که آدمی را از مجاهدت در راه حق بازمیدارد و عقاب بلند پرواز روح انسان را به‌ماکیانی ضعیف و بی‌دست و پا بدل می‌سازد، نخواهد شد.»

ب - بویژگی‌ئی که روحش را در برابر نمودهای قهرآمیز قدرتها مسلح می‌سازد، انسان که احساس می‌کند، هیچ قطب وقدرتی درجهان غیراز خدا درخور بیم وهراس نیست:

قدرت را ازآن خـدا وخویش را بنده و دژ نشین

شکست ناپذیر اومیداند، وبا اتکاء به قدرت وشکست ناپذیری
اوقدرت نماها وقدرت نماییهای آنها را بهپشیزی نمی‌انگارد.
دست یافتن بدین کیفیت روانی، بسیاری از بی‌تفاوتیها،
ناجوانمردیها، تن بذلت دادن‌ها، تنگ دست شدنها وبطور
کلی هرآن چیزهاییرا که منشأ حتی بیم وترس ازغیر خدا
است ازپرونده بشر حذف می‌کنند.

ج- بدین ویژگی که نظامهای شرك آمیز وتحکمات
آنهارا تحمل نمی‌کند ودربرابر تحمیلات وخودکامگیهای
آنها تسلیم نمی‌شود و هرآنگاه که غیر خدا را حاکم
ببیند به‌نبردی بی‌امان در راه ریشه‌کن ساختن نظامی که
لازمه‌اش اینست، دست می‌زند و در این راه هرگز ازپای
نمی‌نشیند.

دربینش توحیدی، اوخودرا بنده خدا می‌بیند و
بندگی اورا آهنگ فطرت وپروسه‌ی تکامل وغایت آفرینش
خود احساس می‌کند ولی‌مینگرد که تورنامرئی نظام جاهلی
دست وپای اورا بسته وازاین وظیفه‌که تعالی بخش وجود
اوست بازش می‌دارد.

ازطرف دیگرلازمه توحید را سرپیچی ازعبودیت

دیگران، بندگی بندگان، اطاعت طاغوتان و طرد ونفی
آنان یافته ، باقتضای سرشت ویژه خود از بندگی هرغیر
خدائی، درعمق فطـرت وباطن و روان خود احساس تنفر
میکند، ولی بااینهمه احساس می کندکه قالب پولادین نظام
شرك آمیز اورا به‌عبودیت عروسکهای کاغذی وپرمدعیان
سفیه وامیدارد ودرخلاف جهت فطرتش قرار میدهد. واز
سومین‌سوی، عبادت‌خدارا برابر بانفی هرعبادت‌وبندگی‌ای
دانسته، آزادی ازهرقید وبند وعبودیتی می‌شمرد، ولی در
حصار نظام طاغوتی عملا خلاف آنرا دیده «سنگینی بار
عبودیت‌غیرخدارا بردوش‌خود احساس‌می کند و... ازاین‌رو
همه‌ی وجود او وهـدف او درمتلاشی ساختن این نظام و
مستقر کردن نظام توحیدی‌خلاصه میگردد وازاین کوشش
وتلاش تانائل آمدن بیکی‌از دونیکی (پیروزی یا شهادت)
باز نمی‌ایستد.»

د ـ «بدین ویژگی که درراه هدفهای‌مقدس‌توحیدی
ازمرگ نمی‌هراسد وبیم ازمرگ‌را مانع ورادعی نمیداند،
زیرا اولامعتقد است که : «هیچ آدمـی را جز به‌اذن خدا
مرگ فرونمیگیرد». و«جز آنچه‌خدابرنوشته‌است‌بآدمیان

نمی‌رسد»[1] وثانیاً ترجیح می‌دهد که حرکت اجتناب ناپذیر
درراه رضای آنکس فرارسد که مآل کار وسرانجام سیرش
بسوی اوست.

وسرانجام بدین ویژگی که فرجام مبارزه مقدسی
که برای مستقر ساختن نظام توحیدی برپا است، هرگز
دچار نومیدی نمیگردد وجبههٔ حق و توحید را سرانجام
پیروزمند وفاتح میداند، زیرا معتقد است که پشتیبان ویاوری
ازقوانین و سنتهای طبیعت و حیات که در قبضه قدرت
خدایند وی را دراین راه کمك می‌کنند:

بعقیده او تمامی نیروها وعناصر طبیعت و جلوه‌های
حیات، ابزارهائی برای تکامل بخشیدن به انسان‌اند وفقط
دراین جهت ودراین خطسیر است که وضع طبیعی خود را
دارا می‌باشند ومینگرد که در نظام غیرتوحیدی ازمجرای
طبیعی خویش بدرافتاده ودرراه تضعیف ومحو واضمحلال

۱ــ «قل لن یصیبنا الاما کتب‌الله لنا، هو مولانا وعلی‌الله فلیتوکل المؤمنون» توبه (۹)۵۱: (بگو جز آنچه خدا برای ما بر نوشته است بما نمی‌رسد اوسررشته دارما است واورا باید مؤمنان پایگاه‌گیرند.)

انسانیت بکارمیروند، و این وضع بحکم غیرطبیعی بودن، ناگزیر باارادهوهمت انسان دگرگون خواهد شدولحظه‌ی پیروزی مکتبی که طرفداروضع طبیعی وخـطسیر فطری عناصرعالم است فراخواهدرسید، لذا شکستهاوناکامیهای گهگاه جبهه اووپیشرفتها وجولانهای‌گهگاه جبههٔدشمن، ویرا دچار نومیدی نمی‌سازد و امید او را بـآینده از او نمی‌ستاند.»

۷ـ وسرانجام ازرهگذرپیروزی فرزندان‌راستین‌و رزم‌آورخویش برپاسداران‌نظامهای طاغوتی- درپایان‌این روندـ نظامی خدائی وجامعه‌ای توحیدی را ثمرمی‌بخشد که چونان بستری‌گسترده وهموارانسانیت را بسوی‌تعالی وتکامل مطلوب رهنمون میگردد.

آیاتیکه در این زمینه‌ها وجود دارد بسی فراوان بوده، بدسته‌هائی متعدد ومتنوع تقسیم می‌شوند که ضیق مجال جزاجازه‌ی نمونه والگو نمی‌دهد:

۱ـ دسته‌ایکه گـویای تعاون و همکاری انسان و طبیعت‌اندکه مطلوب نهایی ازآن‌کمال انسان است:

ـ «هوالذی‌خلق لکم‌مافی‌الارض جمیعاًثم‌استوی

الی السماء فسویهن سبع سموات و هو بکل شیء علیم»[1] (اوست ذاتیکه تمامی آنچه را در زمین است برای (تعالی وکمال) شما آفرید سپس به آسمان پرداخت وازآن هفت آسمان بپرداخت که او به هرچیزی دانا است.)

- «یاایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم والذین من قبلکم لعلکم تتقون. الذی جعل لکم الارض فراشاً والسماء بناء و انزل من السماء ماء فاخرج به من الثمرات رزقاً لکم فلا تجعلوا لله انداداً و انتم تعلمون»[2] (هان ای انسانها! مدبر و نظام بخشی راکه شما و پیشینیانتان را آفریده است تحکم پذیرید تا خدا مدار گردید. همانکه زمین را (برای پرورش ورشد و تعالی شما) بساطی قرارداد وآسمانرا بنایی و همانکه از آسمان آبی فرستاد وبرای شما توسط آن روزی ازثمرات بیرون داد. پس برای خدا (در حقوق

۱ـ بقره (۲) ۲۹
۲ـ بقره (۲) ۲۱ و ۲۲

او: حق مالکیت، ربوبیت و...) رقیبانی قرار مدهید درحالیکه می‌دانید-که حق و صلاحیتی ندارند.

- «وهوالذی جعل لکم النجوم لتهتدوا بها فی ظلمات البر والبحر»[1] (اوخدائی است که ستارگان را برای شما نهاد تادرتاریکیهای خشکی ودریا توسط آنها رهنمون گردید...»

- «والی ثمود اخاهم صالحاً قال یاقوم اعبدوالله مالکم من اله غیره هوانشأکم من الارض واستعمرکم فیها، فاستغفروه ثم توبوا الیه ان ربی قریب مجیب»[2] (وبسوی ثمود برادرشان صالح را فرستادیم، بدین شمار که هان مردم من! تنها به بندگی خدا تن دهید زیرا جز او شما را خدایی نیست. او شما را اززمین پدیدآورده ودر آن به‌ساختن و آباد کردن فراخوانده است، پس جبران عقب ماندگیها را ازاومدد طلبید سپس بسوی (جبههٔ)

۱ـ انعام (۶) ۹۷

۲ـ هود (۱۱) ۶۱

وباز گردید که مدبر و سرچشمه‌داری، نزدیک و
او پاسخ مثبت گو است.)

وبسیاری آیات دیگر ازاین قبیل که تعاون وهمکاری
انسان وطبیعت راگویایند.

آیات فراوان دیگری نیز که میگویند: آسمان و
زمین ودیگر مظاهر طبیعت وحیات را جز بحق نیافریده‌ایم[1]
بازنمای هدف ازاین تعاون وهمکاری است که همان تکامل
انسان باشد، چه حق یعنی هرنهاد ثمر بخش وتکامل آفرین،
چونانکه باطل یعنی هرنهاد بی‌فایده وتباهی زای.

۱ـ «وما خلقنا السموات والارض الا بالحق...» احقاف (۴۶) ۳:
(ما آسمانها وزمین ومحتوی میان آن دورا جز بحق (با انسجامی
ارگانیك وثمر آفرین) نیافریده‌ایم.)
ـ«وما خلقنا السموات والارض وما بینهما باطلا...» ص (۳۸)
۲۷: (ما آسمانها وزمین ومحتوی میان آندورا باطل (برمبنای
بی‌ثمری) نیافریده‌ایم.)
ـ«وما خلقنا السموات والارض وما بینهما لاعبین» دخان (۴۴) ۳۷:
(ما آسمانها وزمین ومحتوی میان آندورا بآهنگ بازی ـ بدون
هدف ـ نیافریده‌ایم.)
وآیات فراوان دیگری ازاین سنخ.

۲ـ دسته‌ایکه برابری انسانها در اصل را اعلام میدارد:

ـ «یا ایها الناس اناخلقناکم من ذکر وانثی»:[۱] (هان ای انسانها! ما شما را از یك مرد و زن آفریده‌ایم.)

ـ «خلقکم من نفس واحدة...»[۲]: (خدا شما را از یك ذات آفریده است.)

ـ «هو الذی خلقکم من نفس واحدة»[۳]: (او کسی استکه شما را ازیك ذات آفریده است.)

ـ «یاایهاالناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة»[۴]: (هان‌ای انسانها! نظام‌بخشتان‌راباشید که شما را ازیك ذات آفریده است.)

ـ «هو الذی خلقکم من تراب»[۵]: (او کسی است که

۱ـ حجرات (۴۹) ۱۳
۲ـ زمر (۳۹) ۶
۳ـ اعراف (۷) ۱۸۹
۴ـ نساء (۴) ۱
۵ـ غافر (۴۰) ۶۷

شما را ازخاك آفریده است.)

- «ومن آیاته ان خلقکم من تراب»[1]: (از نشانه‌های صاحب اختیاری او این است که شما را از خاك آفریده است.)

- «والله خلقکم من تراب»[2]، (خدا شما را ازخاك آفریده است.)

- «هو الذی خلقکم من طین..»[3]: (او کسی است که شما را ازگل آفریده است..)

وآیات فراوان دیگری از این قبیل و بدیهی است که وقتی همه از یك مبدأ و یك خاك و یك گل و یك ذات باشند: علت فاعلی (خدا) علت مادی (خاك) علت صوری (آدم) و علت غایی همه (تکامل) یکی باشد. دراصل برادر و برابر خواهند بود.

۳- دسته‌ای که ملاك برتری انسانها را بدست میدهد:

- «ان اکرمکم عندالله اتقیکم...»[4]: (همانا برترین

۱- روم (۳۰) ۲۰
۲- فاطر (۳۵) ۱۱
۳- انعام (۶) ۲
۴- حجرات (۴۹) ۱۳

شما درپیشگاه خدا، انقلابی‌ترین شما است.)
- «ان‌الذین آمنوا وعملوا الصالحات اولئك هم خیرالبریه»[1]: (آنانکه(بلزوم نظام‌خدائی)ایمان دارند ودرراه شالوده ریزی آن درکاری‌متناسب هستند برترین انسانهایند.)
- «والعصران الانسان لفی‌خسرالاالذین آمنوا و عملواالصالحات‌وتواصوابالحق‌وتواصوابالصبر»[2]: سوگندبه‌قانون فشار[3]که تمامی آدمیان دراثر شانه

۱- بینه (۹۸) ۷
۲- عصر (۱۰۳)
۳- فشار قانون عظیم وجهانشمول حاکم برهستی است: حرکت‌ها در اثر فشارنـد، موجودات در قالب فشار شکل می‌گیرند (:سیمان وریگ تا زیر پرس فشار نبیند، موزائیك نمی‌شود،قند، تیرآهنهای عظیم و...همینگونه‌اند) برکارگاهها وکارخانجات عظیم صنعتی سنگین، قانون فشار حکومـت می‌کند، کرات وکهکشانها باقانون فشار شکل‌گرفته، به‌هستی ودگرگونی خود ادامه می‌دهند ... انسان نیز از این قاعـده مستثنی‌نبوده، لاجرم‌زیر بارفشارچرخ عظیم‌انقلاب ومجاهدتها قوام‌گرفته، پولادین‌اراده وروئین تن‌وروئین روان‌می‌گردد←

خالی داشتن از زیر بار فشار ــــ انقلاب توحیدی که استعدادات را پرورش و رشد و تکامل می‌دهد) در گردونه به‌هرزدادن استعدادات و مایه‌های تکامل خویشند، جز آنانکه بدان ایمان‌دارند و دراه به‌ثمر رسانیدن آن چه تلاشی متناسب هستند و به‌پیوستن به‌جبهۀ حق یکدیگر را توصیه می‌کنند و به‌مقاومت دراین راه برمی‌انگیزند.)

«کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنکر...»[1] = (شما بهترین جبهه‌ای هستیدکه برای رهائی انسانها (از یوغ بیداد و استبداد) به‌راستای انقلاب رانده شده‌اید، که به آنچه انسانی است فرمان می‌دهید و آنچه را

← مایه‌ها واستعدادات باطنی‌اش ــ که خود نیز پیش از زیرپرس رفتن از وجود آنها بی‌خبر است (چونان ریگ رنگه‌های موزائیك زیرچرخ‌نرفته‌ویاجلوه‌های رنگارنگ وخیره کننده‌ی فلزات ساب نخورده وپرداخت نگردیده) ــ بروز وظهور می‌یابند و چونان نیلوفرهای فضیلت وراستی می‌شکفند و همچون شکوفه‌های عدالت وجهاد، محیط اختناق را به‌عطر آزادی ونجات معطر می‌سازند..

۱ــ آل‌عمران (۳) ۱۱۰

غیرانسانی است برمی‌چینید.)

امر بمعروف ونهی ازمنکر دراسلام‌شکل ومحتوای انحرافی بخود گرفته است:

از یك‌سو معروف (: آنچه ازدیدگاه ایدئولوژی اسلامی،انسانی وبرسمیت شناخته شده‌است، چونان‌توحید ونفی‌طبقات‌وجامعه‌ی‌توحیدی ونظام‌عادلانه‌ی اسلامی وعدل وبرابری وآزادی‌وفضیلت‌وکمال‌وترقی‌وتعالی‌وجهاد وتکامل وفرهنگ وتکنیك و...) ومنکر(: آنچه دربینش توحیدی، غیرانسانی وبرسمیت شناخته نشده است،چونان شرك وجاهلیت‌وظلم‌وظلمت واغوا وفریب‌وتزویر وشیادی واستبدادواستثماروطاغوت‌واستعماروشیطان‌واستضعاف‌و...) به کارها وپدیده‌های جزئی وقشری وناچیز معناگردیده و مصادیق‌ونمونه‌های‌آن تنها اموری فردی وشخصی وانمود گردیده است.

ازسوی دیگر، گفتن، خواستن، وعظ، نصیحت و حتی گاهی خواهش والتماس‌جای معنای امر (فرماندهی، حکومت) و نهی (طرد، برچیدن، سرکوب ساختن) را گرفته است.

وازسومین سوی- وازهمه‌بدتـ ـوجوب آن‌ـ نه‌انجام
آن‌ـ مشروط به‌شرائطی(: شناخت معروف ومنکر،قدرت
بر امرونهی، امن از ضرر- آنهم ـن شخص نه هدف- و
احتمال تأثیر) که هرگز بخودی خـود، وبی‌دخالت‌فعالانه‌و
خلاق انسان تحقق نمی‌یابند، تلقی گشته است!!
حالیکه این ناقض مقصودو ـه‌بن‌بست کشنده‌ی این
کار است:
شرائط مذکور نه شرط وجوب که شرط وجوداند،
شرط امکان تحقق وانجام عمل اند:
اگر فرد وجامعه وملتی ، معروف (نظام عادلانه‌ی
توحیدی-که کانون معروف است ودستآوردهای آن)را
ازمنکر(نظام ظالمانه‌ی طاغوتی--که سرچشمه‌ی منکرزا
است- وتباهی آفرینی‌های آن) تشخیص ندهد (شناخت
نداشته باشد) یابدهد ولی‌دانش و تکنیك وسلاح وساز و
برگ (: قدرت)آن را نداشته باشد، یاداشته باشد ولـی
تشکیلات منظم وباانضباط، تـاکتیك دقیق و حساب شده،
برنامه‌ی اساسی‌حزبی- تشکیلاتی‌وکار درازمدت عملی -
انقلابی (: شرط‌تأثیر) نداشته‌باشد، نمیتواند - نه‌که‌واجب

نیست ـ اژدهای استبداد را بردرد و نظـام طاغوتـی را
برچیند وسیستم الهی وانسانی‌را برویرانه‌های آن پی‌ریزد
وهدف وجبهه و تشکیلات خودرا ازآسیب وزیان ضربه‌
پذیری مصون‌دارد (: امن‌ازضرر).

جبهه‌ای‌که باید خارهارا بکند وموشها را بزند و
گرگهارا برچیند وگلهارا آبیاری کند. نباید و نمیتواند
بهانه تراشدکه خارازگل نمیشناسم یاتوان‌آن (بیل وپتك
وتبرو...) درکفم نیست یا تأثیری ندارد، یاضرر دارد واز
این‌ترهات‌که پاسخ این‌خواهدبودکه‌ازصدف (ساده‌گزینی،
زندگی‌خواهی و...) برون‌آی وبشناس (آنسانکه نماز را
ناگزیریادمیگیری)، یاخلق قدرت‌کن (که اگر قدرت‌نبود
تکلیف ساقط نمیشود ـ مگرنه‌که خود پیامبر وهمرزمان
اندك نخستینش در آغاز کار قدرت نداشتند، وبا اینهمه
تکلیف‌خودراساقط شده نمیدانستند ـ بلکه‌شکل‌تکلیف
عوض‌میشود: خلق‌قدرت: اگرقدرت هست تکلیف‌را انجام
ده و اگر نیست ایجاد قدرت‌کن تاسپس انجام دهـی) یا
زمینه‌ی‌تأثیررا فراهم‌ساز (تاکتیك،سازماندهی، تشکیلات
و...) ویا شرائط عینی‌وذهنی ضربه ناپذیری‌را تحقق‌بخش

(تقیه، اصل استتار، اصول حق کاری و...).

امام باقر (ع) درجهت رسو اسازی آنانکه شرائط را وجوبی نه‌وجودی، وبخصوص اصن ازضرر را، شخصی - خانوادگی، نه‌هدفی - تشکیلاتی، میگیرند، روشنگری - هائی خدشه ناپذیر دارند:

«یکون فی آخرالزمان قوم یتبع فیهم قوم مراؤن یتقرؤن، یتنسکون حدثاء، سفهاء لایوجبون امراً بمعروف ولانهیاً عن منکر الا اذا امنوا الضرر، یطلبون لانفسهم الرخص والمعاذیر یتبعون زلات العلماء و فساد علمهم، یقبلون علی الصلوة والصیام و مالا یکلمهم فی نفس ولامال، ولواضرت الصلوة بسایر مایعملون باموالهم و ابدانهم لرفضوها کما رفضوا اسمی الفرائض واشرفها...» (ص۲۸ جزء نهم جلددوم وافی و۴۰۲ جلد۱۱ وسائل.)

باگذشت زمان مردمی بظهور میرسندکه درمیانشان ازقشری ریاکار، فقیه‌نما، سر بند به‌تشریفات ظاهری، تغییر دهنده‌ی بنیادهای فکری وعملی دین ونابکار وسفیه تبعیت میشودکه امر بمعروف ونهی ازمنکر را، جز آنجاکه ازضرر مصون باشند، واجب نمیدانند، همواره پی‌ساده گزینی و

دلیل تراشی هستند، لغزشهای علما و موضع‌گیری تباهی آفرینی آنان را ملاك میگیرند، به‌نماز و روزه و دیگر کارهائی که بجان ومالشان ضرری ندارد رومی‌آورند، و اگر نماز هم روزی بجان و مالشان ضرری داشت کنارش خواهند افکند همانسانکه برترین و والاترین واجبات (:امر بمعروف ونهی ازمنکر) راکنارافکندند...

این نمونه‌ای از نقطه‌نظر های امامان شیعه است.

خطبه‌ی‌پوشیده‌مانده‌ی‌آموزگارانقلاب والهام‌بخش مجاهدان وشهیدان‌تاریخ، حسین(ع)ـ‌که جنبش مسلحانه خودراامر بمعروف‌ونهی‌ازمنکر نام‌دادـ خطاب‌به‌روحانیون تارك امر بمعروف ونهی ازمنکر دربرابر نظام‌ستمگرانه‌ی انکرمن‌المنکراموی، باز از این هم تکان دهنده‌تر است. (ص۱۷۱ تحف‌العقول و۲۹و۳۰ جزء نهم جلد دوم وافی).

برای شناخت «جایگاه امر بمعروف‌ونهی از منکر دراسلام» ومساوی بودن ترك‌آن با شرك و کفر و ذلت و زبونی ومحکومیت و... وبدوش کشیدن لوای‌آن باتوحید واسلام‌وعزت‌وشوکت‌ومجدوعظمت وسربلندی و...به‌آیات قرآنی وروایات فراوانی‌که ازص۳۹۳ تا۵۲۱جلد یازدهم

وسائل وابواب مشابه آنها دروافی ـــ چحار و امثال آنها را،
اقیانوسی ازجرقه‌های روشنگر وظلمت‌شکن ورسواساز و
افسون‌شکن واغواشکن ساخته است رجوع شود.

ـ «الذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل‌الله
باموالهم وانفسهم اعظم درجة عندالله و اولئك
هم‌الفائزون»[1] (آنانکه (بلزوم نظام خدائی)
ایمان‌آورده‌اند و(درراه بکرسی نشاندن آن از
جان ومال‌وزن‌وفرزند وخانه وآشیانه‌وخویشان
وکسان ومرز و بوم وده و دیار و ...) هجرت
کرده‌اند وبا مال وجان خود به‌جبهه‌ی جهاد در
راه خداپیوسته‌اند،در پیشگاه خدا بلندپایه‌ترین
کسانند وهمانان کامیابانند).

ـ «فضل‌الله‌المجاهدین علی‌القاعدین‌اجراعظیماً»[2]
(خدا مجاهدان را بر نشستگان بپاداشی عظیم
برتری بخشیده است.)

ـ «فضل‌الله المجاهدین باموالهم وانفسهم علی

۱ـ توبه (۹) ۲۰
۲ـ نساء (۴) ۹۵

القاعدين درجة»[1] (خدا مجاهدان با مال‌وجان را از نظر رتبه ومقام‌بر نشستگان بر تری‌بخشیده است.)

- والعادیات ضبحا: به صفیر مرکبهای غرنده‌ی مجاهدان سوگند

- فالموریات قدحا: بـه طنین غرش انفجار تکاوران[2] سوگند

- فالمغیرات صبحا: به‌یورش برندگان درسپیده دمان سوگند

- والنازعات غرقا: به‌ریشه کنندگان تبه‌کاران، ازمتن جامعه وجهان سوگند

- والناشطات نشطا: به‌پر تپشان نستوه‌این راه‌بی‌امان سوگند

- فالسابحات‌سبحا: به‌شناوران دردریای انقلاب زمان سوگند

۱- نساء (۴) ۹۵

۲- جرقه‌آفرینانی که ازسنگ آذرخش میجهانند وبادهارا باآتش برق میکشند.

ـ فالسابقات سبقا: به‌پیشتازان خروشنده‌ی جبهه‌ی موحدان سوگند

ـ لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب ولکن البر من آمن بالله و الیوم الاخر والملائکة والکتاب والنبیین واتی المال علی حبه ذوی القربی والیتامی والمساکین و ابن السبیل والسائلین و فی الرقاب و اقام الصلوة و اتی الزکوة و الموفون بعهدهم اذا عاهدوا والصابرین فی الباساء والضراء و حین البأس اولئك الذین صدقوا و اولئك هم المتقون[1]:

(نیکی آن نیست که همی رو به‌شرق وغرب آرید (نماز بخوانید) که نیکو کار آنست که به (نقطه نظرهای) خدا و روز بازپسین وفرشتگان (نیرو بخش) و کتاب آسمانی و پیام‌آوران حق وعدل ایمان آرد ومال خود را با همه شیفتگی بدان در اختیار نزدیك‌تران (در هدف)،[2] یتیمان (جنبش

1ـ بقره (۲) ۱۷۷
۲ـ در بینش اسلامی روابط ونزدیکیهای بیولوژیکی (نسبی وسببی) ←

یکتاسازی)، فرزندان (ملازم و راستین و از همه جا و همه چیز و همه کس بریده‌ی) راه ـ راه شناخته، راه حق، راه توحید[1] ـ جویندگان و کاوشگران

→ ملاك و مطرح نیست که هرچه هست قرابت‌ها و پیوندهای عقیدتی و ایدئولوژیکی است. نژادی نبودن اسلام و خط‌مشی عینی و عملی پیشوایان راستین آن ـ که، بشهادت تاریخ هاشمیان ـ بولهب وامثال او ـ و امامزادگان خود فروخته ویا حتی بیتفاوت را، باستناد «انه لیس من اهلك، انه عمل غیر صالح» (او از تو نیست، چون عملی ناشایست است)، نفی نموده و متقابلا پاکبازان راه توحید و آزادی را از خود اعلام مینمودند (:شیعتنا منا ... السلمان منا..) براین گواهی گویـا است. و براین مبنا «آل محمد (ص)» نیز جبهه‌ی او ـ در راستای تاریخ ـ خواهد بود، نه اولاد تنی او هر چند که در جبهه‌ی او نباشند، مگر نه که قرآن ـ در پانزده موضع خود ـ به جبهه‌ی فرعون، آل فرعون میگوید؟!.. «واغرقنا آل فرعون ـ» و «واخذنا آل فرعون بالسنین و..» مگر این غرق‌شدگان زن و بچه‌ی او بودند یا ارتش و جبهه‌ی او؟!

۱ـ آنانکه درراه خدا (:السبیل: سبیل الله) از خانه و آشیانه و پدر و مادر و هر کس و هرچیز دیگر بریده، از رحم جان و مشیمه‌ی تن رهائیده تولدی جدید یافته فرزند راستین و خروشنده‌ی تنها راه خدا: راه توحید و یکتا سازی گردیده‌اند. (در این زمینه و در زمینه‌ی دیگر واژه‌های این آیه) به تفسیر نورالثقلین ـــ

حزب خدا (اسلام گدائی ــ گداپروری رانفی
میکند، نه‌که برای‌آن بودجه و صندوقی مقرر
دارد) ودرراه‌گسستن زنجیرهای اسارت‌وبردگی

← روایت‌های ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸ (صفحه‌ی ۱۵۷)، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴ (صفحه‌ی ۱۵۹) ۱۹۰ « صفحه‌ی ۲۲۸) و۲۰۸ (صفحه‌ی ۲۳۴) جلددوم و۱۵۹ (صفحه‌ی ۱۵۵) جلدسوم و۱۸ (صفحه‌ی ۲۷۸) جلد پنجم وروایات مشابه آنها درجلد ششم وسائل صفحه‌ی ۳۵۵ تا۳۶۴ وجزءششم‌جلددوم وافی ص ۳۷و۳۸ و۴۴و۴۵ بضمیمه‌ی شیعتنا منا خلقوا من‌فاضل‌طینتنا وعجنوا بماء ولایتنا...الخ‌مراجعه‌شود..: دراین روایات «ابناء السبیل‌منا» به‌بیان‌آمده‌است، وبدیهی استکه ــ همانسان‌که در ذوی‌القربی‌مبرهن شد ــ منای در عقیده وهدف منظور است نه منای درنسب وسبب..
علاوه‌ا.. اگر مراداز‌ابن‌السبیل غیراین باشد ــ بویژه‌که سادات درراه مانده‌باشد (آنسانکه برخی معتقداند) که ازمطلق درراه مانده‌کمتراند ــ مصادیق چندان وبا اهمیتی ــ خاصه در عصر وسائل ارتباط سریع ــ نخواهد داشت‌که برای آن بودجه‌ای مقررگردد ــ وهشت‌بار درقرآن تکرار وتأکید شود ــ چه اینك که‌نیست، که درراه مانده‌واز واماندگی اوآسمان بزمین‌افتاده است؟!.. مگربرای‌آن تك‌وتوکی که ممکن است اتفاق افتد راه‌ودستور دیگری متناسب باخود آن‌موجود نیست؟!

قرار دهد، نماز (رابطه خدا با خلق) را استوار سازد و زکات (مایه تکامل خود و جامعه) را بپردازد و نیز عمل کنندگان بتعهدات خود آنگاه که تعهد پذیرند و نیز مقاومتگران در شرایط دشوار ودگرگون ساز انقلاب و بهنگام رزم، که آنان کسانی هستند که (در ایمان و هدف خود) راست آمده‌اند و آنان خدا مدارانند.

ـ اجعلتم سقایة الحاج وعمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله والیوم الاخر و جاهد فی سبیل الله؟... لا یستوون عندالله[1]:

(آیا آب دادن به حاجیان و تعمیر مسجد الحرام را چونان کار کسی میدانید که بخدا و روز پسین ایمان آورده و در راه خدا به جهاد برخاسته است؟!... در پیشگاه خدا اینسان نیست...)

ودیگر آیات فراوانی که ملاك برتری و مشخصات برتران را (که همان اتصاف به صفات خدایی است) چونان تابلوی بنمایش میگذارند.

۱ـ توبه (۹) ۱۹

۴ـ دسته‌ای که ملاکها وارزشهای اسلامی را مشخص می‌سازد:

مانند تمامی آیاتیکه حاوی مضامین خلاق ومترقی و بیانگر صفات متعهد ومسئول و انقلابی می‌باشند:

چونان ایمان متعهد ومسئول وانقلابی (آیات ایمان) علم متعهد ومسئول و انقلابی (آیات علم) عمل متعهد و مسئول و انقلابی (آیات عمل)، تقوای متعهد و مسئول و انقلابی (آیات تقوی)، شکر متعهد ومسئول وانقلابی (آیات شکر وحکمت)، آگاهی متعهد ومسئول و انقلابی (آیات دربردارنده‌ی صفت خبیر)، بینش متعهد ومسئول وانقلابی (آیات حاوی صفت بصیر)، هوشیاری متعهد و مسئول و انقلابی (آیات شعور)، تفکر متعهد و مسئول و انقلابی (آیات تفکر)... وبهمین‌سان، آزادی وهمت واراده وبلند نظری وزهد (ناچیزشمردن جلوه‌های فریبای دنیا دربرابر هدف) وتوکل (اتکاء بمرکز قدرت هستی در راه هدف) و قهر وخشم وخشونت وگذشت و عاطفه و محبت و تلاش و جهاد ومقاومت وجود وصفا و سخاوت و... و دیگر صفات متعهد ومسئول وانقلابی‌که در آیات مربوطه‌ی فراوانی

گوشنواز وچشمگیراند وباید درراه خدا وخلق بکارافتند والاکه یا می‌پوکند ومی‌پوسند ویا ازآن بدتر (وحتمی‌تر) درراه ضد خداوخلق استخدام می‌شوند وابزارکارطواغیت وخودسران زورگوی متجاوزمیگردند.

۵ـ دسته‌ای که معتقدان را علیه هرچه ظلمت‌وظلم است وعلیه هرچه شرك وموانع راه تکامل انسان است به جهاد وانقلاب میخواند ومیکشاند وبتوحید وکارتوحیدی برمی‌انگیزد.

چونان‌آیاتیکه درباره نبرد وجهاد ومقام‌مجاهدین وتاکتیك کار ونقش رزمندگی وعلم انقلاب و... در سراسر قرآن تلألؤ ودرخشندگی دارند، واصلاح فرد وجامعه و جهان راجزدرسایه‌آهن وجهاد ممکن نمی‌شمارند،مانند:

ـ «قاتلوهم‌حتی‌لاتکون‌فتنة‌ویکون‌الدین‌لله...»:[۱]
(بکشتارشان‌خیزید تا تباهی‌آفرینی رخت‌بندد ونظام زندگی، خدایی گردد.)

ـ «قاتلوهم حتی لاتکون فتنة و یکـون الدین

۱ــ بقره (۲) ۹۲

کله‌لله...»[1]:

(بکشتارشان خیزید تا تبـ حی آفرینی رخت بندد ونظام زندگی دربست خد ئی گردد.)

ـ «قاتلوهم، یعذبهم‌الله بایـ ـکم ویخزهم وینصرکم علیهم ویشف صدور قوم مؤمنین ویذهب غیظ قلوبهم»[2]:

(برزمشان خیزید تا خدا آنان را بدست شما دستخوش کیفرسازد وشما را بر آنان پیروزی بخشد وقلب توده‌های خلق مؤمن را خنك گرداندودق ازدل آنان بزداید...)

ـ «فقاتلوا ائمة الکفر انهم لاایمان لهم لعلهم ینتهون»[3]:

(بازمامداران حق‌پوش، به‌رزم خیزید، زیرا آنان بتعهدات خود دربرابر خدا وخلق عمل نمی‌کنند، باشدکه (ازخودکامگی) باز ایستند).

۱ـ انفال (۸) ۳۹

۲ـ توبه (۹) ۱۴

۳ـ توبه (۹) ۱۲

ـ الذین آمنوا یقاتلون فی سبیل الله والذین کفروا
یقاتلون فی سبیل الطاغوت فقاتلوا اولیاء الشیطان
ان کید الشیطان کان ضعیفا...[1]
(آنانکه ایمان دارند درراه خدا پیکارمی کنندو
آنان که حق راپوشیده اند درراه طاغوت میجنگند.
پس با نیروهای شیطان (که نام دیگر طاغوت است)
نبرد کنید که همانا بنیه دفاعی شیطان بسی ضعیف
میباشد).
یعنی نکوئید نمی شود چه اگر نمیشد خدا تکلیف
نمیکرد، چون خودش درقرآن مکررمیگوید: لا یکلف الله
نفساً الاوسعها) خدا هیچ موجودی رابکاری تکلیف نمی کند
جز آنکه توان انجام آن درسعه وجودی او افتاده است...
پس توان قتال درسعه وجودی انسان افتاده است! که سرمایه
جان دارد، والا تکلیف نمی نمود!!
ـ مالکم لاتقاتلون فی سبیل الله والمستضعفین من
الرجال والنساء والولدان الذین یقولون ربنا
اخرجنامن هذه القریة الظالم اهلها واجعل لنامن

۱ـ نساء (۴) ۷۶

لدنك ولياً واجعل لنامن لدنك نصيراً[1]:

(شما را چیست که درراه خدا نمی‌رزمید... ودر راه مردان وزنان وکودکان چپاول‌شده ومحروم وتحت ستمی که همی زبان وجدانشان گویاست که پروردگارا ماراازاین مرز وبوم که سردمداران آن ستم‌پیشه‌اندرهایی بخش و زمامدار وپشتیبانی خدایی‌مان ارزانی‌دار.)

ـ ماكان الله ليذر المؤمنين على ما انتم عليه حتى يميز الخبيث من الطيب و ما كان الله ليطلعكم على الغيب ولكن الله يجتبي من رسله من يشاء فامنوا بالله ورسله وان تؤمنوا وتتقوا فلكم اجر عظيم[2]:

(خدا مؤمنان(صادق وكاذب وراستين وعوضی)را همانسان‌که هستید(آمیخته و نامشخص) نمی‌گذارد تا زباله‌ها را از عصاره‌ها (فرهیخته‌هائی راکه موضعی صادقانه وراستین گرفته‌اند ازخود خواهانی که حلزون آسا بصدف جان عزیزی

۱ـ نسا((۴) ۷۵

۲ـ آل‌عمران (۳) ۵ـ۷۴ ٬

خزیده، دربرج عاج زندگی خواهی فرونشسته موضعی مزورانه وتوجیه‌گرانه‌گزیده‌اند) نشانه زند (آنان‌را ازهم جداکرده بشما، وددراستای تاریخ بانسانها، بشناساند) وچنین نیست‌که خدا شما رابه‌غیب[1] آگاه‌کند (تا ازراه غیب‌دانی آنان

۱ـ غیب مفهومی نسبی دارد: یك پدیده نسبت بکسی یاکسانی ممکن است غیب باشد ونسبت به‌کس یاکسان دیگری‌که برخورد عینی با آن یا با آثار ومظاهر ونشانه‌های آن‌ویا با عملکرد قانون ویا قوانین مربوط بدان دارند، نه. ایمان ویا علم‌به پیروزی، بی‌شناخت قانون آن‌وپیش از نموداری آثار ونشانه‌های آن ـ مثلاـ ایمان ویا علم بغیب است، لکن با شناخت قانون آن ویا پس از نموداری آثار آن، نه. خدا جریانهای تاریخی گذشتگان را (بعنوان تجربیات فراهم‌آمده وجمع بندی شده وباهنگ استنتاج ودرك دینامیسم تاریخ و شناخت جهت وحرکت آن) به‌پیام آورمان (ص)ـ واز این رهگذربماـ الهام میکند وسپس میگوید: «ذالك‌ـوتلك‌ـ من انباء الغیب نوحیه‌الیك، ماکنت تعلمها انت ولاقومك من‌قبل هذا...» (اینها خبرهای غیبی است که‌بتو الهام‌میکنیم)حالیکه این‌جریانها نسبت به انسانهای مربوط بدانها ووارد در متن‌و بطن آن‌ها هیچگاه غیب‌نبوده‌اند.عکس این‌نیز صادق‌است:←

را بازشناسید) بلکه کسانی را به برافراشتن پرچم
رسالت خود برمی انگیزد(تا صلای انقلاب توحیدی
در دهند، وباپیوستن ونپیوستن بدان، مرد از نامرد
مشخص گردد) پس بخند! (وقوانین خداساخته‌ی
حاکم برهستی وسنت‌های خدا پرداخته‌ی حاکم
براجتماع که در بخش‌های مختلف هستی ودرمتن
وبطن نظام حاکم براجتماع و ازجمله درحوزه‌ی

←- که پدیده‌هائی نسبت به پیشینیانی، غیب محسوب شوند، لکن نسبت به آیندگانی که در بستر علم وبا شیوه‌ی تحلیل علمی و منطقی پیش می‌روند بشهادت مبدل گردند. چنانکه نسبت به شرائط تاریخی مختلف ومراحل تاریخی گوناگون وحتی نسبت به دونوع انسان دریکزمان ومکان نیزصادق میتواند بود وهست .در آیه‌ی مورد بحث نیزدانستن اینکه کی گند است و کی گند زدای، خود بخودی، غیب است، لکن اگر جریانی پیش آید(چونان نبردمسلحانه‌ی احد که آیه دررابطه با آن است) ودر کوران آن رزم آوران ازرزم گریزان مشخص گردند، نه غیب که، وسیله و آزمونی خواهد بود نه زودگذر وویژه‌ی مخاطبان ومعاصران که دیرنده وزمانشمول وبرای همه‌ی آیندگان-برای تبدیل غیب بشهود، یعنی شناخت بندگسسته‌گان ازدربندان.

وجودی خود انسان عمل‌میکنند و مشی تکاملی
آفرینش وازجمله حرکت تکاملی انسان را رقم
میزنند) وبدوش کشندگان پرچم رسالت او (که
شمارابحرکت برمبنای همین‌مشی‌فرامیخوانند)
پاسخ مثبت گوئید، که اگرپاسخ مثبت‌گوئیدوپای
آن بایستید پاداشی‌سترگ (تعالی‌وکمال)یابید.

- «ان الله یحب‌الذین یقاتلون فی‌سبیله‌صفاً کأنهم
بنیان مرصوص»[1] (خدا کسانیراکه، در صفی بهم
فشرده ومتشکل‌چونان بنیانی‌پولادین، درراه او
برزم برخاسته‌اند دوست میدارد.)

- «ان‌الله اشتری من‌المؤمنین انفسهم واموالهم
بأن لهم الجنة یقاتلون فی‌سبیل‌الله فیقتلون و
یقتلون و عداًعلیه حقاً فی التوریة والانجیل
والقرآن و من اوفی بعهده من‌الله فاستبشروا
ببیعکم الذی بایعتم به‌وذلك هوالفوزالعظیم»[2]
(خدا جان‌ومال مؤمنانی راکه درراه خدا برزم

۱- صف (۶۱) ۴

۲- توبه (۹) ۱۱۹.

می‌خیزند و می‌کشند و کشته می‌شوند می‌خرد
باینکه بهشت (پیروزی دنیا و بهروزی آخرت)
را بآنان ارزانی‌دارد. این تعهدی است که خدا
در تورات وانجیل وقرآن بحق پذیرفته است و
کی ازخدا وفا کننده‌تر به پیمان است پس بدین
معامله نویدتان باد که همین کامیابی بزرگ
می‌باشد...)

ـ «ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما یعلم‌الله
الذین جاهدوا منکم ویعلم الصابرین»[1]:
(آیا خیال می‌کنید به‌بهشت ره خواهید یافت
بی‌آنکه خدا مجاهدان ازشما وپای استواران
درراه‌آن را بازشناسد.)

ـ «والذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی‌سبیل‌الله
والذین آووا ونصروا اولئك هم‌المؤمنون حقاً لهم
مغفرة ورزق‌کریم»[2]:
(آنانکه ایمان آوردند وبه‌هجرت (ازخویشتن

۱ـ عمران(۳) ۱۴۲.
۲ـ انفال (۸) ۷۴

خویش وجان ومال وزن وفرزند وعشق ولذت و
کاروکسب ونام ومقام وخانه ولانه ووو دیار و...
برای خودسازی و زمینه سازی...) دست زدند
ودرراه خدا بجهاد پرداختند وآنانکه پناه‌دادند
ویاری‌کردند همانان مؤمنان راستینند وهمانان
را آمرزش وجبران مافات و روزئی گرانقدر
است.)

- « وانفقوا فی سبیل‌الله ولا تلقوا بایدیکم الـی
التهلکة»[1]:

(خلاءهای راه خدا - راه برچیدن طاغوتها -
را (بـاجان و مال و فکر و قلم وبیان وهنر و
قدرت ودیگراستمدادات وامکانات و...) پرکنید
و خود را (با غفلت ازاین بسیج) بدست خود
بنابودی مسپارید.)

- « یا ایهاالذین آمنوا خذوا حذرکم فانفروا
ثبات اوانفروا جمیعاً[2]»:

۱- بقره (۲) ۱۹۵
۲- نساء (۴) ۷۱

(هان ای کسانیکه ایمان آو ـ ـ ـ ـ ده‌اید ! هوشیاری
انقلابی تشکیلاتی گیرید و ـ ـ ـ ـ تیم (در شرائط
متناسب بااین) بکار پرداز ـ ـ ـ ید، یاهمگانی (در
شرائط متناسب بااین) بسیج ـ ـ شوید.

- «انفروا خفافاً وثقالا و ـ ـ جاهدوا باموالکم و
انفسکم فی سبیل‌الله ذالکم ـ ـ خیر لکم ان کنتم
تعلمون[1]»:

(سبك وسنگین بسیج شو ـ ید وبا مال وجان خود
در راه خدا بجهاد خیز ـ ید. این بهتر تان میباشد
اگر میدانستید).

- «الا تنفروا یعذبکم عذابا الیما و یستبدل قوماً
غیرکم ولا تضروه شیئاً...»[2]

(اگر بسیج نشوید دست خوش کیفر ذلتتان میسازد
و برتری‌تان را بدیگران میسپارد و باو زیان
نخواهید زد.)

جامعه شناسی تاریخی میگوید:

۱ـ توبه (۹) ۴۱

۲ـ توبه (۹)۳۸

ملتها وجوامع میرا و فرهنگها وتمدن‌های میرنده آنهایند که ازتپش‌های انقلابی افتاده، شور و خروش خودرا ازدست داده باشند ـ : درحال‌بسیج نباشند . . . و این سنت آفرینش و عملکرد قوانین حاکم برهستی (در هرسه‌حوزهٔ‌آن: طبیعت، اجتماع و فرد) است،که بخداکه مقنن وواضع این‌قوانین است نسبت داده میشود:

«یاایهاالذین آمنوا مالکم اذا قلیل لکم‌انفروا فی سبیل‌الله اثاقلتم الی الارض، ارضیتم بالحیوة الدنیا من الاخرة، فما متاع الحیوة الدنیا فی‌ـ الاخرة الاقلیل[1]»:

(هان ای‌ایمان‌گزیدگان! شمارا چیست‌که وقتی گفته‌میشود درراه خدا بسیج‌شوید سنگین‌بزمین می‌چسبید ؟!.. آیا زندگی زودگذر پست رابر فرجامی طراز نوین ترجیح میدهید ؟! (بهوش باشیدکه‌لذائذ ناپایداراین ننگین‌دربرابر عظمت بی‌پایان‌آن فرجام، بسی ناچیزاست.)

ـ «ماکان‌المؤمنون لینفرواکافة فلولانفر من کل

ا- توبه (۹) ۳۹

فرقة منکم طائفة لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون[1]».

(مؤمنان در بست بسیج تحصیل نمیشوند، پس چرا از هر بخشی، گروهی بسیج تحصیل نمیشوند، تا بینش علمی و شناخت راستین اسلامی پیدا کنند ـ یعنی اینسان بینش و شناخت، بسته بر رفتن و پیوستن است که آئین انقلابی را جز در بستر انقلاب درک نتوان کرد که اساس شناخت برخورد عینی با مسائل است و این پراتیک است که نشانگر اصالت و یا بی‌اصالتی تئوری است :ـ

لا یمسه الا المطهرون: جز پاکان (: آنانکه غبار تن دهی را شستند، بن بست هوای زندگی بشکستند، ازقید وکمند جلوه‌هایش رستند، رفتندو به جبهه‌ی خدا پیوستند) بشناخت عینی آن دست نمی‌یابند ـ و مردم خود را در بازآئیها از فرجام غیراین برحذر دارند، باشد که آنان بهوش آیند.)

وحدود ۲۵۰ آیهٔ دیگر ازاین سنخ مستقیم وچندین

۱ـ توبه (۹) ۱۲۲

برابر غیرمستقیم.

۶ـ دسته‌ای که موحدان را برای شکن ناپذیری، قدرت روحی‌داده آنان را به‌نیروئی خدائی ـ معنوی‌مسلح مینماید، آنسان‌که باخشن‌ترگردیدن قهرارتجاع زبده‌تر وآبدیده‌تر میگردند:

جلوه‌های فریبای‌زندگی‌درچشمشان رنگ‌می‌بازد، نمودهای قهرآمیز قدرتهای‌مادی درنظرشان پوشالی‌جلوه میکند، فشارها وضربه‌های راه تمرین تکاملشان میگردد ومرگ درراه‌هدف منتهای آرزوشان‌آنسانکه برچهره‌ی آن لب‌خند میزنند:

ـ« ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة ان لا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون:»[1]

«همانا آنانکه شعارشان این شد که «سررشته دار ما خداست» سپس زمینه قیام راچیدند (طبق برآیندقوانین حاکم برهستی)فرشتگان (قدرت وپیروزی) برآنان فرود می‌آیندکه‌هان

۱ـ فصلت (۴۱) ۳۰

مهراسید وغمین مباشید ــــ به‌بهشتی کـه وعده یافتید (پیروزی وبهروزی ــــ شادمان باشید).

«ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا فلاخوف علیهم ولاهم یحزنون اولائک اصحاب الجنة خالدین فیها جزاء بماکانوا یعملون»[1]:

(آنانکه شعارشان این شد که سر رشته‌دارماخدا است سپس پای حرف خود ایستادند بیم وغمی شان نیست، آنان صدرنشینان بهشت‌اند و در آن جاویدان... به‌پاداش آنچه میکردند.)

«ولاتهنواو لاتحزنوا وانتم الاعلون ان کنتم مؤمنین»[2]:

(سست مشوید وغمگین مگردید، که شما برترائید اگر «عدل وامن آفرین» باشید»[3]:

«فلاتهنوا وتدعوا الی السلم وانتم الاعلون

۱ــ احقاف (۴۶) ۱۳و۱۴

۲ــ عمران (۳) ۱۳۹

۳ــ ایمان اگر با حرف جر (ب) متعدی شد بمعنای پذیرش و تصدیق خواهدبود والابمعنای خلق ا من وعدل.

والله‌معکم ولن یتر کم اعمالکم»[1] : (پس سست مشوید و به سازش مخوانید که شما برترانید و خدا با شماست و کارهایتان را عقیم نمی‌گذارد.)

ـ« هوالذی انزل السکینة فی قلوب المؤمنین لیزدادوا ایماناً مع ایمانهم ولله جنود السموات و الارض و کان الله علیماً حکیما»[2] :

(اوست که آرامش واستواری را بدلهای مؤمنان هدایت کرده تا ایمانشان فزون گردد که سپاهیان آسمانها وزمین خدا راست و خدا دانا و حسابگر درکار است.)

ـ« یا ایها الذین آمنوا ان تنصروا الله ینصرکم و یثبت اقدامکم»[3] :

ـ« وان ینصرکم الله فلا غالب لکم...»[4]

(هان ای کسانیکه ایمان آورده‌اید اگر خدارا

۱ـ محمد (۴۷) ۳۵

۲ـ الفتح (۴۸) ۴

۳ـ محمد (۴۷) ۵

۴ـ آل‌عمران (۳) ۱۶۰

یاری دهید یاریتان می‌دهـــــــــــد و گامهای شمار استوار می‌گرداند).
(واگر خدا شما را یار ـــــــــی دهد هیچکس بر شما چیره نخواهد بود.)
معادله‌ی ریاضی: اگر شمـــــــا خدا را یاری دهید خدا شما را یاری میدهد واگر خدا شـــــــما رایاری دهد هیچ کس بر شما چیره نخواهد بود.. پس ا ـــــتلك که چیره‌اند چی؟!..
و آیات فراوان دیگری ا ـــــز ا ـین سنخ.
۷ـ وسرانجام دسته‌ای ـــــکه قی جام شکوهمند نبرد مقدس توحیدی رابنمایش گذا ــــــشته پیروزی نهایی را درکف یکتاسازان نشان میدهد وانجام ـــــ این تلاش شکوهبار تاریخی را... جامعه‌ای برین وانسانی و ـــــــ جهانی تکامل یافته و بی طبقه، تحت حکومت‌الله (نفی حکومـــــــت انسان برانسان) ونظارت زبدگان انسانیت که بستر تکامـــــــــ انسانها است ارائه‌می‌دارد:
ـ «کتب‌الله لاغلبن ا ـــــــنا ورسلی ان الله قوی عزیز»[1]:
(خداـ درکتاب قا ـــــــنون حاکم برهستی ـ نوشت: من وبدوش کشندگان ـــــ پرچم رسالتم پیروز می‌شویم.)

۱ـ مجادله (۵۸) ۲۱

-« ولقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون وان جندنالهم الغالبون»[1]:
(حرف مادرباره بدوش کشندگان پرچم رسالتمان (درگوش هستی)زده شد که: آنان موردحمایتند واینکه ارتش ماپیروز است.)
-« و لقدکتبنا فی الزبور من بعدالذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون»[2]:
(ما پس ازذکر درزبور نوشتیم که:زمین را بندگان با صلاحیت من (آنانکه صلاحیت اداره زمین و جهان را دارند) به ارث می برند.)
-« وعدالله الذین آمنوامنکم وعملواالصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امناً، یعبدوننی ولایشرکون بی شیئا»[3]:

۱- صافات (۳۰) ۱۷۳
۲- انبیاء (۲۱) ۱۰۵
۳- شوری (۲۴) ۵۵

(خدا بکسانی از شما که بجـــــــه خداپیوسته(برای تحقق اهداف خدایی) کار ـــــــناسب باشرائط دارند وعده داده است که خلافـــــ وحکومت زمین را بآنان سپارد، آنسان که ــــ پیشینیان آنان سپرد ونظام وحشتی را که خصم ـــلیه‌شان بوجود آورده بنظامی آزاد وآرامش بخـــشی مبدل سازد تا تنها مرا بندگی کنند و (دـــ آـون حق) برایم شریک نگیرند.)

ـ «ونریدان نمن علی الـذیـن استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین»[1]:

۱ـ قصص (۲۸) ۵. مستضعفان در بینش اسلامی عبارت‌اند از تمامی توده‌ها واقشار ولایه‌هائی که از نظر اقتصادی ونیروی کار استثمار می‌شوند واز نظر سیاسی وحقوقی مورد تبعیض قرار می‌گیرند وازنظر فکری وفرهنگی دربیخبری وناآگاهی نگه‌داشته می‌شوند واز نظر مایه‌ها واستعدادات طبیعی به‌هرز می‌روند وازنظر خصائص وویژگیهای انسانی الینه می‌گردند وازنظر اصالت *انسان* مورد اهانت قرارمی‌گیرند:
توده‌های زن ومردوکودک وپیروجوانی که در نظام طبقاتی، چونان گیاهان خود روی بیابان از هرگونه پشتوانـه و ـــه

(ما اراده کرده‌ایم ـ : قانون حاکم بر هستی را آنسان نهاده‌ایم ـ که ـ با بر آیند آن ـ بر مستضعفان

سر پرستی‌ئی محرومند وچهره‌های پژمرده ورنگ‌های زرد و دیدگان بی‌فـروغ ونگرانشان یاد آور شهر مردگان وآئینه‌ی بازیگران تئاتر ازگور برخاستگان است:

طبقه‌ای که روی در روی طبقه‌ای دیگربنام «مستکبران» (خود بزرگ سازان) قرار دارد ودامنهٔ آن چندان وسیع وگسترده است که گذشته از طبقه‌ی پرولتر کـه فاتح تاریخ اعلام گشته است، توده‌هـای کشاورز و رنجبر وانبوهی از قشرهـای پویا وروشنگر سیاسی، مذهبی، علمی؛ اقتصادی، فـرهنگی، دانشگاهی،روحانی، نظامی،پلیسی،صنعتی، بازرگانی،جوانان، زنان، روشنفکران، مصلحان، نویسندگان، هنرمندان، و...را که حقوق گوناگون درخورشأن آنان پایمال قهرارتجاعی قدرتهای مستکبر می گردد ومقام وموقعیت در خور صلاحیتشان توسط بی‌صلاحیتان خود فروخته‌ی هرجائی اشغال می‌شود، را نیز شامل می گردد. قشرهائی پیشرو که ای‌بسا به عنوان هسته‌هائی پیشتازسی جهش آفرین تر از آن‌لایه بوده و در آگاهی‌بخشی وهدایت آن نقشی قاطع داشته وبابازوی توانای آن، تاریخ رافتح خواهند نمود.

دربینش قرآنی، کسانی که به موضع گیری حق‌وباطل دربرابر یکدیگر پی برده‌وتاسرحدجان‌وباتلاش درراه بالابردن توان

(محروومان، رمق. گرفته شو ندگان) زمین منت
گذاریم و آنان را فاتحان تاریخ و زمامداران
گیتی سازیم ووارثان قدرت جهان‌گردانیم.)

→ بجبهه‌ی حق نپیوسته ویاموضع خود در این میان مشخص
نساخته‌اند نه‌مستضعف که، مقصرو مقصر وبخودستمکاراند و
بکیفرهردوجهان تهدیدگشته‌اند.
آیه ذیل که بازجوئی اینگونه کسان توسط نمایندگان خدا
(فرشتگان)، چونان تئاتری بنمایش میگذارد، بروشنی نمودار
این معنا است:
«ان الذین توفیهم الملائکة ظالمی انفسهم، قالوا فیم کنتم، قالوا
کنا مستضعفین فی الارض، قالوا الم تکن ارض الله واسعة فتهاجروا
فیها، فاولئك مأویهم جهنم وساءت مصیراً. الاالمستضعفین
من الرجال والنساءوالولدان لایستطیعون حیلة ولایهتدون سبیلا
فاولئك عسی الله ان یعفوعنهم وکان الله غفوراً رحیما».
بخود ستمگرانی (بجبهه‌ی حق نپیوستگانی) که فرشتگان
بحساب‌شان میرسند، چنین بازجوئی میشوند:
ـ شما چه موضعی داشتید؟! (چه میکردید که‌اینسان مایه‌های
انسانی خود رابهرز داده‌اید؟)
ـ ماناتوانانی درزمین(:از زمره‌ی مستضعفان) بودیم (توجیه
وبهانه تراشی: جان عزیزی، گریز از دردسر، زندگی خواهی
و...را، چونان منطق بی‌پایه توجیه‌گران این روزگار، ناتوانی
وانمود میکنند). ←

ـ«اولئك حزب الله، الا ان حزب الله هم المفلحون»[1]:
آنان ـ موحدان ـ حزب خدایند، بهوش باشید که
حزب خدا پیروزاست.)

ـمگر زمین خدا بیکران و بی‌درو پیکر نبود که (ازمحیط بسته‌ای
که توان‌تان را گرفته تلاشهای طاغوت ردای‌تان را به‌بن‌بست
کشیده بود، بآهنگ خلق قدرت و ایجاد توان و شکستن بن
بست) به‌فضای بازو آزادتری پر کشید؟! (شگفتا! حتی کسانی
محکومند که تا مرحله‌ی ضرورت هجرت در راه بوده ـ باین
دلیل که تااینجا بر آنان اعتراضی نیست ـ وفقط دراین مرحله
رسوب کرده ازحرکت باز ایستاده‌اند!!: دیگر حساب آنانکه
ازهمان نخست چونان حلزون بـه صدف خود خزیده سربه
آخور ودل بزندگی داشته‌اند که معلوم است:)
ـپس آنان جایگاهشان دوزخ است که بدفرجامی است.
ـجزمستضعفان از مردان وزنان و کودکانی که چاره و آگاهی
ندارند (چون نابینایان، فلجان، مریضان و... که در آیه‌ی «لیس
علی الاعمی حرج ولاعلی الاعرج حرج ولاعلی المریض حرج»
نامبرده ومشخص گشته‌اند) که اینان را راه هست که خدا در
گذرد که خدا درگذرنده وجبران‌ساز است.
به‌مبنای این آیه غیراز کارافتادگان، ناآگاهان وآگاهانی کـه
بتکاپوی پیروزی حق بر باطل، جان بکف، در تلاش ومجاهدت‌اند،
نه‌در جرگه‌ی مستضعفان ـ هرچند که مدعی آن باشند ـ که در
زمره‌ی بخود ستمکاران ودرقعر آتش‌اند.

۱ــ مجادله (۵۸)۲۲

۸

رابطه ارگانیك توحید با دیگر اجزاء وعناصر دین



عمل‌کرد یك سفینه، یك‌ماشین یك رادیو، یك دستگاه و... مستلزم چند چیز است:

۱ـ وجود قطعات و پیچ و مهره‌های تشکیل‌دهنده‌ی آن.

۲ـ سالم بودن آنها.

۳ـ قرار داشتن هر کدام در جای مشخص خود
۴ـ دررابطه بودن تمامی آنها با هم...
اگر تمامی قطعات لازم هواپیمایی موجود نباشد، یا باشد ولی سالم نباشد یا باشد ولی مونتاژ نگشته، دررابطه متقابل با هم قرار نگرفته باشند نقش مورد نظر ازآن، یعنی حرکت سرنشینان، میسر نخواهد گردید.
اگر اسلام را چونان یك ارگانیسم، یك اندام، یك ساخت، یك دستگاه، یك‌واحد، یك مجموعه‌ی‌بهم‌پیوسته‌ی هماهنگ وهمساز ومنسجم ویابگویك منظومه، یك کشتی، یك سفینه و... درنظر بگیریم ـ که باید درنظر بگیریم، وجز این، اسلام ناشناسی است، که اسلام یك منظومه فلسفی، یك دستگاه فکری، یك نظام عملی، یك نقشه زندگی، یك قالب اجتماعی، یك‌سیستم‌سیاسی، نظامی، فرهنگی، تربیتی، اخلاقی و... وخلاصه یك‌طرح‌الهی انسانی‌ـ ابدی‌وجهانی است ونقش آن نیزاوج بخشیدن به‌انسانهاست ـ آری‌اگر اسلام را اینسان درنظرگیریم تحقق نقش آن نیز مستلزم چند چیزخواهد بود:
۱ـ آوردن تمامی اجزاء وعناصر تشکیل دهنده آن:

ازتوحیدآن گرفته تا عدالت آن، از [illegible] لی آن گرفته تا زکوة آن، ازروزهٔ آن گرفته تاجهادآن، از [illegible] صبر آن گرفته تادعای آن، ازتوکل آن گرفته تا انفاق آن [illegible] ازنبوت آن گرفته تا نمازآن و...

۲ـ صحیح آوردن آن‌ها، [illegible] همه شرایط و زمینه‌سازیهایشان: آنسانکه درجای خود [illegible] ودررابطه بادیگراجزاء وعناصرکه قرارگیرند، راندمان [illegible] آرند.

۳ـ آنجا، آنزمان وآنچنانات آورده شوند که‌ـ در منظومه ودستگاه‌ـ درجای مشخص خود قرار گرفته و در رابطه ارگانیك‌وحرکت آفرین با دیگراجزا وعناصر باشند چندانکه درمجموع نقش مورد نظرازدستگاه کشتی دین‌ـ یعنی حرکت سرنشینان، محقق گردد.

اگرهمه اجزاء وعناصرـ قوانین، مقررات، عملیات و...ـ را نیاورند یا بیاورند ولی نادرست یا درست ولی بی‌رابطه، متقابل بادیگراجزاء، طبیعی است که‌ـ چونان اسلام گسیخته اجزای بی‌تپش این روزگارـ ثمر نبخشیده، نقش مورد نظر را ببار نیاورد، آنسانکه اجزای از هم گسستهٔ پرنده‌ای پروازنمیتواند واعضاء بریده ازاندام انسانی حیات

وحرکت نمی‌زاید وازهمین روست که آیه میگوید:

ـ «افتؤمنون ببعض الکتاب وتکفرون ببعض فما جزاء من یفعل ذلك منکم الاخزی فی الحیوة الدنیا ویوم القیامة یردون الی اشد العذاب وما الله بغافل عما تعملون»[1]:

(آیا برخی ازاجزاء وعناصر مکتب رامی آورید وبرخی دیگررا (ولوهمان درارتباط بودن اجزا راکه خودجزئی است) میپوشانید؟!: (نمی آورید) پس سرنوشت کسانیکه ازشماها اینسان کنندجز ناکامی وزبونی دردنیا وبازگشت به‌جانکاهترین کیفردرآخرت، چیزدیگری نخواهد بودکه خدا ازآنچه میکنید غافل نیست.)

براین مبنا روی رابطه متقابل اجزاء وعناصر دین که توحید استخوانبندی و ستون فقرات آن است درنگ بایدکرد.

گذشت که توحید، یعنی خدانماها را برچیدن و تحکم وتصرف آنان را در سرنوشت انسان و جهان پایان

۱ـ بقره(۲) ۸۵

بخشیدن واین سمت را دربست در اختیارخدا نهادن ... و
بدیهی است که این جهان لرزه، کلیه شرائط ذهنی و عینی
دارد ومستلزم کاربست بسی اجزاء و عناصر می‌باشد.
ازاین‌رو، بازنمائی رابطه‌ی توحید با دیگراجزاء
وعناصر دین، دربافت کلی و شکل‌بندی عام آن ضرور
می‌گردد.

رابطهٔ توحید با جهاد

برچیدن خدانماها : هراکلیوس‌ها ، بوسفیانها،
نمرودها، بوجهل‌ها و...کاری است نه‌چندان سهل وآسان
که بی‌کار و نقشه وطرح عملی باشد.
اینان درهر دوره وهرزمان از یکطرف بدلخواه و
رضا، درائر موعظه، دعا، ذکر، حاکمیت برانسانها را دو
دستی تقدیم خدا نمیکرده، ازمسند قدرت دل نمی‌کنده،
اریکه فرمانروایی را رها نمیکرده‌اند. واز طرف دیگر
چندان قوی‌ونیرومندبوده، قدرت جهنمی، سیاسی،نظامی،
اقتصادی و... انباشته میداشته‌اندکه باصرف حرف، انتقاد،

اعتراض، اعتصاب تظاهرات، مبارزات‌قانونی، پارلمانی‌و...
جانخورده،ازمیدان بدر نمی‌رفته‌اند، وفرمانروائی رابذات
ذیصلاحیت صاحب حق وانمیگذاشته‌اند...:
لاجرم حل معما را چاره ی دیگرلی ضرورمی‌گردیده
است: ـ جهاد[1] وبرهمین مبنا است‌که بیش ازهزاروپانصد

۱ــ جهاد دربینش توحیدی چهار چهره دارد:
(۱) تهاجمی یا آزادیبخش خارجی: آنجا که درداخل، حکومت
ملی واسلامی‌است ورزم‌آوران قرآن برای رهائی ملل تحت
ستم دیگـر، بر بزنجیر کشندگان آنان ـ: قدرتهای حاکمه‌ی
استثمارگر سیاسی نظامی‌آنان ـ هجوم می‌برند.
(۲) تهاجمی یا آزادیبخش داخلی: آنجا که درداخل، نظام غیر
اسلامی وامت بزنجیر است وشیران اسلام غنودن درکنام را
ـدر این حال ـ اسلام نمی‌دانند و متلاشی ساختن‌آن را کمر
می‌بندند.
(۳) تدافعی خارجی: آنجا که حاکمیت وپرستیژ اسلام درمعرض
توطئه‌هجوم ویازیر تسلط(چه‌نظامی، چه‌سیاسی، چه‌اقتصادی،
چه فرهنگی وچه‌آمیخته‌ی) قدرت یاقدرتهای خارجی (چه‌با
کمك خودفروشان سرسپرده‌ای ازداخل و چه بی کمك) قرار
گرفته وآزادگان پاسدار و مجاهد اسلام دفع و سرکوبی و
ریشه کن ساختن‌آن را همت می‌گمارند.
←

آیه وروایت درباره آن وجود دارد ــــــ و چندین برابر نیز برای خودسازی بخاطر آن. و این ــــــ بستگی. : رابطه‌ی ارگانیك. توحید بجهاد است که تا آنجا که خدانما باشد

←(۴) تدافعی داخلی: آنجا که درداخل ــــ نظام ملی واسلامی است، سپس درمعرض توطئه یا هجوم ارتجاع خودکامه‌ی داخلی (باکمك قدرتهای خارجی یا بی کمك ــــ) قرار می گیرد، که یلان امت وگردان دین درنطفه خفه‌ساختن آن را کمر می بندند.

جهاد در جهانبینی توحیدی، کلی، همگانی، جهانشمول ابدی. تا جامعه‌ی طرازنوین توحیدی ـ وو قفه ناپذیراست و به‌عنوان یك تکلیف هرگز. تا استقرار حاکمیت مطلق و جهانشمول خدائی ـ ساقط نمی‌شود وبادگرگونی شرائط ـ چه عینی وچه ذهنی وچه هردو. تنها فقط چهره عوض می کند (: درشرائطی تهاجمی می‌شود ودرشرائطی تدافعی، گاهی داخلی می‌باشد وگاهی خارجی، زمانی دریک یا چند جبهه است وزمانی در همه‌ی جبهه‌ها)

اگر در داخل، نظام، اسلامی بود و اوضاع روبراه، جهاد، تهاجمی یاآزادیبخش خارجی است واگر غیراین بود، تهاجمی یا آزادیبخش داخلی واگر توطئه یاهجوم ـ یا تسلط ـ خارجی بود، تدافعی خارجی واگر داخلی بود ، تدافعی داخلی واگر درچند جبهه لازم بود، درچند جبهه واگر درتمامی، در تمامی.. تا آنجا که تباهی آفرینی ازجهان رخت بندد ونظام ــــ

تفکیك‌پذیر نیست، وتنها تندراین، نشانه صدق أدعای آن خواهد بود.

←حاکم برانسان و جهان دربست، خدائی گردد ـ: قاتلوهم حتی لاتکون فتنة (حاکمیت های تباهی‌آفرین) ویکون‌الدین کله‌لله. حسین‌علیه‌السلام بـرای معنای‌فتنه‌سمبل‌عینی تعین کرده است: نظامهای سیاه طاغوتی!

معاویه به‌حضرتش نامه می‌نویسد که میان امت محمد(ص)!!! اخلالگری وفتنه انگیزی مکن.

ـاتق شق عصاالمسلمین وان یردالله امة محمد علی یدیك فی الفتنة!!ـ حضرت جـواب میدهند که من فتنه‌ای بزرگـتـر از حکومت سیاه تو در میان‌امت جدم سراغ ندارم ـ انی‌لااعلم فتنة اعظم علی‌امة جدی من‌ولایتك علیها.ـ(بحارج ۴۴ص۲۱۲ و۲۱۳)

جهاد اسلامی جهاد توحیدی ویکتا ساز است وتا آنجا که جز خدا ونظام وقوانین او برانسان وجهان حاکمیت داشته‌باشد، نمی‌تواندمتوقف گردد. که‌وقفه‌یعنی‌شرك یعنی:میرائی..ویه‌تعبیر علی(ع): ایستائی..پوکیدن. پوسیدن، طعمه‌ی کرکسان گشتن، اسارت،ذلت، محکومیت، زیر سلطهٔاین و آن قرارگرفتن، و سرانجام‌میرندگی ونابودی (که‌ان‌الجهاد باب‌من‌ابواب‌الجنة فتحه‌الله لخاصة اولیائه وهو لباس‌التقوی ودرع‌الله‌الحصینة‌و جنته‌الوثیقه فمن ترکه‌رغبة‌عنه‌البسه‌الله ثوب‌الذل‌وشمله‌البلاء←

جهادنیز چون، نه بمنظور شهادت ـــ که بمنظور برچیدن

ــ ودیث بالصغار و القماءة وضرب علی قلبه ـ لاسهاب و ادیل الحق منه بتضییع الجهاد و سیم الخسف ومنع النصف).

جهاد دری از درهای بهشت است که خدا آنرا بروی جبهه‌ی خاص خود گشوده است وهمان پاسدار انقلاب است و سنگر مستحکم خدا ودژشکن ناپذیر(او...پس کسی که (فردیاجامعه‌ای که) مرغ روحش بسوی آن پر نکشد و درفش آنرا فروگذارد وخدا - ازطریق قوانین حاکم براجتماع که پرداخته‌ی دست قدرت اوست - لباس زبونی وذلت برا و پوشد و وی را بسیه روزی وفرو دستی دچار نماید وفروغ ازدل ودیده اوبرباید و بینش واندیشه‌ی اوراتیره و تاریک سازد وبکیفر ترک و تضییع جهاد محکوم حکومت باطل گردد و ازعدل و امن محروم و بژرفای نابودی سقوط کند.(نهج البلاغه (صبحی صالح)خطبه. ۲۷ ص۶۹)

روایات لاجهادالامع امام عادل، جهاد تهاجمی خارجی را بهنگام روی کاربودن حکومت غیراسلامی درداخل وزیرپرچم او نفی میکند، نه تهاجمی داخلی - برای روی کار آوردن نظام عادلانه‌ی اسلامی - یا خارجی زیرپرچم حکومت اسلامی را که خود ائمه (ع) آن را داشتند وهیچ امام شناس راستینی منکرآن نبوده ونمیتواند باشد.

این روایات که نوعاًدردوران سیاه اموی وعباسی صادر گردیده ـــ

شیاطین‌است - وشیاطین‌نیز دربرابرساده‌گزینان قوی‌بنیه بوده‌بتعبیرقرآن‌کوهها راازجا میکنند[1]، لاجرم‌بسی‌دشوار

وبمنظور خنثی‌گری تزویر این اغواگران بوده است ـ که مالیات وجوانان وفرزندان خلق بخصوص‌آزادگان وآزادی‌خواهان آنان، را بنام دین ومیهن وجهاد بکام اژدهای استبداد کشیده بمرزها وصحنه‌های دور دست جنگ وآتش خون می‌افکندند تا زهرطرف که شود کشته سودآنان باشد - درجهت نفی خدمت زیرپرچم این‌گونه حکام ستمگر معنا میدهد نه در جهت نفی اصل جهاد بآهنگ باژگون سازی نظام طاغوتی و بنیانگزاری‌نظام‌توحیدی برویرانه‌های‌آن - آنسانکه برخی‌به‌بهانه‌ی غیبت امام، خیالات میفرمایند که‌این گذشته ازتعارض باقرآن ودیگرروایات با اصل‌اسلام- توحید نیز ناسازبوده، مظهر نارسائی ولنگش‌آن ازهمگامی باحرکت تاریخ است. مسئله‌ی قائم نیز، پاسخ آن از شیوه‌ی امامان شیعه بدست می‌آید.

۱ـ وقد مکروامکرهم وعندالله مکرهم وانکان مکرهم لتزول منه الجبال» ابراهیم(۱۴)۲۶ (آنان توطئه‌شان را چیدند وخدا حساب توطئه‌شان را دارد (یعنی که مجاهدان راه خدا باید داشته‌باشند) هرچندکه ازتوطئه‌شان کوهها ازجا کنده‌میشوند. این روشنگری است.. یعنی حساب ناشده و برمبنای ذهنیت و ایده‌آلیستی نبایدباطواغیت روبروشد، بلکه هوشیارانه و ــ

بوده راهی دراز وپرسنگ ولاخ داشته و از این رو مستلزم بسی خود سازی‌ها و زمینه سازی‌ها می‌باشد.

از این استلزام است که با رابطه‌های دیگری نمودار می‌شود:

رابطه توحیدوجهاد باروزه، بانماز، بازکوة،باتولی، با تبری، باصبر،باانفاق، باتوکل، با تقیه، باهجرت،بانبوت، با ایواء (پناه دادن)، بادعاو... که خودسازی وزمینه‌سازی بوده بمثابه‌ی خلق شرائط ذهنی و عینی میباشند.

... باروزه

رابطه توحید وجهاد باروزه، براین مبنا است که درگیری باشیاطین، انسان ورزیده، آبدیده، عزم آهنین، پولادین اراده روئین تن وروئین روان میخواهد:

برمبنای شرائط دقیق عینی وذهنی باید بکار پرداخت و تا حد امکان زمینه سازی و خلق قدرت کرد که خود قرآن میگوید «اعدوالهم ما استطعتم من قوة...» تاآنجاکه در توان دارید برای بزانودرآوردن آنان نیرو بیافرینید: نیروی نظامی،سیاسی، مالی، علمی، فرهنگی، صنعتی و... تا درشرائطی نابرابر بدام نیافتید.

انسانیکه درجهت حل مسئله گرسنگی ، تشنگی، خستگی، بیخوابی و... که در بستر جهاد توحیدی بسی فراوان رخ می‌نمایند تمرینها کرده، تجربه‌ها داشته و آزمایشها داده باشند.

پروسه جهاد همواره -ویاهیچگاه- بازندگی عادی پرناز ونعمت همراه نیست:

جهاد جنگ است ودرجنگ جیره‌بندیها، کمبودها، بحرانها ، قحطی‌ها، گرفتاریها، گرسنگیها ، تشنگیها و.. وجود دارد.

وجهادگری که پیشا پیش خود را برای استقبال اینگونه غولها (غول گرسنگی، تشنگی و...) آماده نساخته، تمرین آنرا ندیده باشد کجا می‌تواند برچهره آن لبخند زند.

چنین انسانی پیش از آنکه بحرکت دشمن نیاز افتد، درچنگال همین غولها ـ که هرکدام به‌تنهائی انسان ناز پرورده‌ی، گرسنگی ندیده‌ی تشنگی نکشیده را بسهولت دراندك زمانی ازپادرمی آورد- قااب تهی می‌کند و اینسان ارتشی نیز.

انسان ـ وارتش ـ تمرین صحیحه می‌خواهد که با این غولها دست وپنجه نرم‌کرده بر آنها فائق آید و سرانجام دشمن را درهم شکنند... وروزه تمرین است:

تمرین گرسنگی، تمرین تشنگی، تمرین بیخوابی، تمرین پرش از خواب، تمرین تقویت اراده، تقویت روح، تقویت فکر و...

واز همینجاست که خود آن در روایات سپر از آتش نام گرفته ـ آتش شکست از دشمن و سپس ذلت وفرودستی وسیه‌روزی و... ـ وراندمان آن در قرآن بر خود مسلط گشتن ـ دربرابر غول هوای نفس ودیگر غولهای هولناک وخطرناک ـ کنترل خود رابدست داشتن ـ هم در برابر فشارهای راه‌وهم در فراخنائیها و نازونعمت‌ها ـ، خود مدار شدن ـ ودر نتیجه خدامدارشدن ـ، وسرانجام ـ دربرابر هرضربه ومیکربی ـ واکسینه گشتن وضدضربه ورو ئین تن ورو ئین‌روان‌گردیدن: (تقوی)[1].

---

۱ ـ «یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون» بقره (۲) ۱۸۳

(های ای کسانیکه ایمان پذیرفته‌اید ا روزه بر شما مقرر گشت ـ

رابطه توحید وجهاد بانماز، دعا، ذکر ومقوله‌های دیگر از این سنخ براین مبنا است که جهادگر یکتاساز را درراه هول‌انگیز جهاد تکیه گاهی مقتدر و پایگاهی نیرومند ضرور است، تادر رابطه‌باآن، ـ درچهره‌ی‌نماز، دعا،ذکر و.... ـ ازقدرت‌وقدرت‌نمائیهای قدرت‌نماهااحساس وحشت نکرده‌از تهدید وارعابهای آنان‌بیم وهراسی‌بخود راه ندهد و دربرابر ضربه‌های آنان یاد خدا را مایه‌ی قدرت روحی‌سازد[1].

←آنسانکه، برپیشینیان شما، باشدکه (دربرابر عوامل جذب و دفع) واکسینه وخود مدار وخدا مدارگردید.

۱ـ «محمدبن ابی‌عمیر صحابی بزرگ امام صادق وکاظم(ع) را که یکی ازاعضاء مؤثر شاخه‌ی تشکیلات شیعه درعراق بود، دستگیر کرده ازطنابی که دوسرآن بدو درخت خرما بسته شده بود، آویخته شلاق میزدند که نام شیعیان‌آنجارا افشا کند واو همـی پای استواری پیشه داشت، تا اینکـه خود میگـوید: شلاقها بحدود صدکه رسیدند شدت درد توان فرسا گردیده کنترل ازکفم دبود ورفتم که بگویم، ناگهان فریاد محمدبن‌ـ یونس‌ابن‌عبدالرحمن‌ـیکی دیگرازشیعیان که گویا وی را←

جهادیکتاساز، حرکتی علیه طاغوت است وبدیهی
است که‌طاغوت،راه‌اینسان حرکتی واشسته رفته‌نمی‌گذارد:
نعره‌هاوعربده‌های مهددطاغوتی، عوامل‌رعب‌انگیز
بیشمار وگوناگون، نیروهای چندگانه کور وکر حیوانی،
تبلیغها وآموزشهای‌گمره‌سازشیطانی‌و...این راه‌راآمیخته
بترس وبیم، دلهره و اضطراب، فشار و خفقان و وحشت و
اختناق میداردکه چاره‌آن را جزرابطه با قدرتی برتر و
شکن‌ناپذیرنمی‌تواند.واین‌رابطه درنمازاست، درذکراست
دردعا است ودرامثال اینها.

← که از قیافه شناسی برخوردار بوده از طرف تشکیلات شیعه
مراقب ابن ابی‌عمیر قرار داده بودندکه اگرنشانه های ضعف
درخطوط چهره‌اش احساس‌کرد تقویتش‌کند تاکسی یاچیزی
را لوندهد. بگوشم رسید که: هان محمد!ابن‌ابی‌عمیر!..«اذکر
موقفك عندالله»: محمد!.. جایگاه خویش را درپیشگاه خدا
یادآر(: ذکر).. فتقویت بقوله فصبرت ولم اخبر والحمدلله..
پس ازگفته‌ی او (:یادخدا) نیروگرفتم و- برشلاقها - صبر -
مقاومت - کردم ونگفتم، والحمدلله...»(رجال‌کشی‌ص۵۹۱)
معنا ونقش ذکر، جا وعملکرد صبر و مفهوم و مورد حمد!...
تأمل شود.

ازسوی دیگر خارخارهای باطنی، دغدغه‌های درونی،
وسوسه‌های نفسانی، افسونهای اطرافیان و همنوعان و در رأس
همه جلوه‌های فریبای زندگی و زندگی خواهی، جاذبه‌های
سهل گرایی و ساده گزینی غریزه راحت‌طلبی و کام‌جوئی،
حس شهوت‌بارگی و لذت‌خواهی و... که باانتخاب این راه
ازهمه‌شان باید چشم پوشید ـ کشندی بسی قوی دارندکه
چاره‌ی آن نیز دررابطه با حقیقتی بس برتر و جلوه‌ای بس
جالبتر و نقطه‌ئی بسی پرکشندتر نهفته است: رابطه‌ی باخدا:
در این رابطه است که انسان احساس می‌کند با
حقیقتی بس برتر و شریفتر از جلوه‌های هستی مادی در
ارتباط وهم‌آمیز است که لزوماً اورا از اسارت جلوه‌های
زندگی مادی وغرق شدن درانگیزه‌ها ونیازهای مادی و
زمینی مصون میداردوموجب می‌شودکه آنها را غایت آمال
وکعبه‌ی مطلوب خودنداند وخود وهدفهای خدائی خود را
ازتمامی این جلوه‌ها برتر ووالاتر بینند.
وازهمین رواست که قرآن یازده وراندمان این رابطه
راآمادگی، ورزیدگی، مجهز گشتن، ومستعدگردیدن برای
بدوش گرفتن بارسنگین رسالت توحیدی اعلام میکند:

ـ «یا ایها المزمل قم اللیل الا قلیلا، نصفه او انقص منه قلیلا او زد علیه و رتل القرآن ترتیلا انا سنلقی علیک قولا ثقیلا، ان ناشئة اللیل هی اشد وطئاً و اقوم قیلا ان لک فی النهار سبحاً طویلا، و اذکر اسم ربک و تبتل الیه تبتیلا»[1] (ای جمع گلیم ـ بیم و وهم و زندگی خواهی ـ پیچیده!... شب را در رابطه با خدا بپا خیز ـ مگر بعضی شبها ـ (قلیل شبهای غیرمقدور بواسطه‌ی مرض، سفر، ناتوانی و... را): نصف آن را... یا از آن (نصف) کمی کم کن یا بر آن بیفزای (منظور اینست که چون این شب خیزی خودسازی و خودپروری است حد آن فیکس و استاندارد شده و قرارداد‌ی نیست، بلکه بدرجه‌ی توان خودساز و خودپروربستگی دارد، که چونان توان یک ورزشکار از آغاز به آینده، روبافزایش است و شاید بهمین جهت است که «از آن کم کن» جلوتر آمده و «بر آن بیفزای» بعد.. و بر این مبنا هرچه توان تحمل قیام بیشتر شود طول مدت آن

۱ـ مزمل (۷۳) ۱۰۹

باید بیشتر گــردد). و قرآن را مورد اندیشه و
تأمل قرار ده زیــرا رسالت سنگینی بدوشت
میگذاریم،خیزش‌درشب،قدرت تحمل (دشواری
های راه تــوحید: یکتا سازی) را بالا می‌برد و
تفکر و انــدیشه را نافــذتر می‌سازد، تو در
روزگارهای زیادی (درراه توحید وجهاد)داری
پس خدای‌سبب‌سازت را بیاددار وخود رامتکی
باو وگذرگاه اراده‌ی شکن‌ناپذیر اودار.)
می‌بینیم‌که نخست بیم ووهم وزندگی‌خواهی‌است..
وطبیعی است که با اینسان حال و کیفیتی توحید ـ یکتا ـ
ساری ـ غیرمقدور است.. براین مبنا خود دگرگونسازی
ضروراست،واین کاررا شب‌خیزی دررابطه با خدا،آمیختن
خویش با مفاهیم تپش‌آفرین قرآن، و ارتباط وپیوند با
خدا از عهده بر می‌آید، اگر هواپیمائی بخواهد بپرواز
درآید طبیعی است موتورهای‌آن ازمجاری ولوله‌هایی‌با
مخزن سوخت‌وبنزین‌مرتبط باشد تا بتناسب پروازسوخت
ونیرو بگیرد: یکتاسازرادراینجا به‌هواپیما وموتورمیتوان
تشبیه‌کرد... ونماز ودعا وذکر و توجه و... را به‌لوله‌ها و

مجاری ارتباط..وخدا،این منبع قدرت هستی، را به‌مخزن سوخت و نیرو. و بدیهی است که همانسانکه موتورها و لوله‌های ارتباط هواپیمای نشسته جی راندمان و بی‌اثرند، لوله‌های ارتباط قاعد یکتانسازنیت جی‌اثر وپوچ‌اند.

علاوه‌! اقامه‌ی صلواة در اساس، استوار ساختن پیوندها ورابطه‌ها(ی همه جانبه‌ی جانی، مالی، نظامی، اداری‌و...) فرد وجامعه‌باخدا: در جهت قطع تمامی آنها با طاغوت است‌که پایه ومایه‌ی بقا ودوام اومیباشند.[1]

۱- در همین زمینه است که امام صادق (ع) خطاب به مردم میگوید: اگر شما نیروی مالی، نظامی، اداری و ... باینان (منظور عباسیان وامثال‌آنان‌است) ندهید آنان نمیتوانند روی پای خود درنگ کنند، چه با پای شما است که آنان می‌ایستند و با دست شماست که برسرشما میکوبند و با نیروی شماست که برشما مسلط میباشند و... و استوار ساختن رابطه با خدا یعنی بریدن اینها ازطاغوت .. اما دریغا که «ان المصلین کثیر والمقیمین لها قلیل» (مفردات راغب ص۲۸۶) نماز خوانان زیاد لکن استوار سازان رابطه با خدا کمیاب.

... با زکوة وخمس

رابطه‌توحیدوجهاد بازکوة وخمس ودیگر بودجه‌ها وهزینه‌های مذهبی‌براین مبنا است که یکتاسازی‌سازمان وکار وتشکیلات میخواهد واین بی‌بودجه‌ی لازم و کافی میسر نیست.

از آنجا که تشکیلات اخطبوط آسای دشمن بسی وسیع بوده شاخکهای خود را بههمهٔ بدنه‌های زندگی فروبرده درتمامی ابعاد وزوایادست و چشم و گوش دارد. کارتوحیدوجهاد را بسی‌گسترده میطلبد ودائره‌شمول آنرا فراگیرنده‌ی تمامی ابعاد زندگی میخواهد: بعد تبلیغی، مطبوعاتی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، نظامی، بهداشتی، صنعتی، روانی و...

وبدیهی است کاری بدین چشم اندازرا دست مایه‌و مقرری بایاست، دست مایه ومقرری‌ئی‌که با آن متناسب بوده تأمین‌کننده نیاز آن باشد.. و این بیانگر راز وضع وجوهات است.

البته باید پذیرفت که زکوة محدود به نه‌چیزیکه گفته ونوشته‌می‌شود،نباید ونمیتواند باشد چه این‌ازیکسو

با فلسفه‌ی وضع آن: تأمین بودجه‌ی جبهه‌ی یکتاساز، آنجاکه نظام طاغوتی است و تأمین بودجه‌ی حکومت اسلامی آنجاکه نظام توحیدی است ـ و [illegible] دیگر سو با بازده و راندمانی که باید داشته باشد ـ محو طبقات و تسهیل و تسریع شد اقتصادی جامعه ـ و از سومیت سو با فطرت و منطق انسانی (که دین هماهنگ با آنست) مباینت دارد:

مکتبی انترناسیونالیستی، ابدی و جهانشمول که محدود بدوره‌ای خاص، منطقه‌ای خاص، قومی خاص، ملتی خاص، نژادی خاص،... و شرایط و اوضاعی خاص نیست، و همه شرایط، اوضاع نیازها و مقتضیات را درهمه‌ی مراحل تاریخی، درتمامی قطبهای جهان و ازتمامی ملل گیتی باید به بهترین، ثمر بخش ترین، زایاترین و خلاقترین وجه ممکن پاسخ گوید (اجزاء و عناصر آن و ازجمله) زکات آن نیز باید همین سان باشد، حالیکه زکات آن نه چیز (گذشته ازاینکه یک جامعه یا منطقه ممکن است اساساً کشاورزی و دامدار نباشد) این کاررا نمیتواند:

نخست با فلسفه وضع آن مباینت دارد، که نمیتواند بودجه منظور را تأمین نماید، ثانیاً با بازده و راندمان مورد

نظر آن مباینت دارد که بدان تحقق نمی‌بخشد، ثالثاً بافطرت ومنطق انسانی مباینت دارد که چگونه گندم وجو کار آفتاب سوخته‌ای که در بوران برف وباد زمستان چونان موجودی ترحم انگیز میان گل وآب مچاله می‌گردد ودر تابش پرسوز و گداز کوره خورشید تابستان می‌گدازد و پخته می‌شود چیزی بعهده داشته باشد ولی پشت میزنشین، بانکدار، بازرگان، نشاندار، سهامدار، کارخانه‌دار، کمپانی، شرکت، کارتل، تراست و... ای‌که هر بیست وچهار ساعت بیش از تمامی سال یک جو کار درآمد دارد، چیزی بعهده نداشته باشد!... وشگفت که گویند: اوخمس بعهده دارد!.. گویی از آن آفتاب سوخته سرمازده‌ی چروکیده فروغ رفته خمس را برداشته‌اند!.. و شگفت‌تر که روایات را حاکم براین پندارند، حالیکه روایات، بدلیل برخی دیگر ازخودشان[1]

۱ــ چونان روایات «باب ۷ زکوة مال التجارة» و«باب ۸ زکوة الرقیق والخیل» و«باب ۹ زکوة المال الغایب والدین والودیعة» و «باب ۱۰ زکوة مال الیتیم والمجنون والمملوك» ص ۱۵ تا ۱۸ جزء ششم جلد دوم وافی که بیش از ۴۵ روایت میشوند وروایات مشابه آنها در بحار وروایات ۱ تا ۷ و ۱۰ و ۱۱ ـــ

مصادیقی راکه درشرائط تاریخی خاص زمان سمبل ثروت
ومظهر درآمد بحساب می آمده اند ارائه میداده اند، نه اینکه
درمقام بیان حصر موارد تعلق زکاة برا ابد باشند.

باب ۹ جلد ششم وسائل ص ۳۹ تا ۱ که در روایت یازدهم
امام صادق (ع) به ابی بصیر میگوید چون مدینه در زمان
پیامبر(ص) سرزمینی برنج آور نبود از آن سخنی بمیان نیامد.
والا برنج نیز دارد و چسان نداشته باشد حالیکه تمام خراج
عراق تقریباً ازآن تأمین میگردد. (که نتیجه میگیریم اگر از
صنایع و بازرگانی و... نیز سخنی در میان نیست بدانجهت
است که در شرایط تاریخی خاص آن زمان وجود یا اهمیت
بعنوان سمبل ثروت و مظهر درآمد نداشته‌اند، پس حکم
عام قرآن نسبت به‌زمان پیدایش و یا اهمیت آنها باقی‌است.)
علاوه‌ا خود فراز «عفی رسول‌الله(ص) عماسوی ذالك»(پیامبر
از غیر آن نه‌چیز گذشت و سخنی بمیان نیاورد) که در اکثر
روایات هست نیزمؤید مطلب است، چه باید دستوری(عام و
جامع وامیدشمول ومتناسب باهمه‌ی شرائط واوضاع ومراحل
تاریخی ومنطقی و جهانی) ازجانب خداباشد (چنانکه‌هست
که دستور قرآنی زکات‌همینسان‌است، چه تمام‌حدود ۳۰ آیه‌ی
مربوط به‌آن فقط میگویند زکات: مایه‌ی تکامل جامعه را
بپردازید، دیگر ازاینکه چه مقدار واز چه بپردازید حرفی
نیست، یعنی‌این‌بحاکم‌راستین‌اسلامی‌هرزمان واگذاراست

وبدیهی است که امروز نه تنها آن نه چیز، در برابر کارخانجات غول پیکر صنعتی و تشکیلات گسترده وغول آسای بازرگانی، کارتلها، تراستها، بانکها و... مظهر درآمد

← که — تا آنجا که شرائط تاریخی — عینی و ذهنی — الغاء مالکیت خصوصی فراهم نگشته است — باقتضای اوضاع و شرائط از آنچه بایااست وبمقداری که لازم است مقررسازد، آری اینسان دستوری(نه از جانب خدا باشد) تاپیامبر او، بعنوان حاکم اسلامی زمان خود آنچه را مقتضای شرائط تاریخی آن زمان است مقرر دارد و از آنچه نیست — باتکاء بحکم عام قرآن، و تشخیص صحیح حاکم راستین اسلامی هردوران — درگذردو آنرا موکول به شرائط تاریخی پیدایش آن: گسترش تکنیك و پیشرفت وسائل حمل و نقل و توسعه‌ی شبکه های بازرگانی و... سازد.

وانگهی اخود روایات اندکی راهم که صریح و قاطع زکات غیر آن ۹ تارا نفی میکنند، بحکم تعارض‌شان بادیگرروایات، که بسی بیشتر از آنهایند، براین میتوان وباید حمل کرد که ائمه میخواسته‌اند جلو اخاذی‌های غارتگرانه‌ی بیشتر دستگاه‌های خودکامه‌ی اموی و عباسی، بنام زکات، را، تا آنجا که ممکن است، سد کرده باشند، چه زکات اکثریت بدین معتقد ولی ناآگاه (: مسلمانان با ایمان ولی بیشعور نفهم ترسوی بدبخت اسلام‌ناشناس) راایشان، بنام حکومت اسلامی، جمع میکردند، —

وسمبل‌های منحصر بفرد ثروت نیستند که اصلا مظهر و سمبل نیستند.. تا آنجا که میتوان گفت باید از برخی آنها برداشته شود واین تغییر حکم نیست که تبدل موضوع است،

← تا بر امکانات نظام‌های ظالمانه‌ی دیرپای آزادی کش اسلام‌وارونه‌ساز خود بیافزایند، پس چه بهتر که ائمه (ع)، بعنوان تاکتیکی باز دارنده، به‌مراجعین ازاینگونه نا آگاهان بگویند زکات در غیر آن نه تا نیست تا، اینك که اقتصاد آن نه‌چیز نمیشود، از غیر آنها، لااقل، جلوگیرند، تامردم بدست خود تقویت ظلم و ظلمت نکرده باشند:

مردمان زمان ائمه(ع) نیز چونان مردمان هرزمان دیگر بسه دسته تقسیم میشوند:

شیعیان آزاده‌ی آگاه (منعم علیهم)

دستگاهیان مغرض خودخواه (مغضوب علیهم)

گوساله‌گان معتقد ناآگاه (ضالین)

وبدیهی است که باسه نوع مخاطب، امام سه‌گونه حرف‌زند: باشیعیان خروشنده‌ی یکتا ساز، که زکات ـ ودیگر امکانات ـ را نه‌بمنصور که بتشکیلات جبهه‌ی خود بریزند حقیقت امررا. بامغرضان تکوهیده‌ی جبهه‌شیطان، که همسفره وهمپیاله‌ی اویند، دهان‌زیپ شده. وبا معتقدان فرومرده‌ی بی‌تشخیص، که ابزار کار و وسیله‌ی دست عیاران‌گمره ساز واقع میشوند، تا آنجا که می‌شود.

چه حرف اینست که مظهر وسمبل عوض گردیده است.

وروشن است که وقتی روی این ثروتهای بیحساب بحدی طبقات زدا ای قرار گیرد به همهٔ نیازها ومقتضیات زمان پاسخ دهنده خواهد بود... ولی البته در نظام اسلامی...که اگر شرائطی ایجاب کرد و تعدیل یا الغاء مالکین نیز ضرور گردید (بحکم: النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم. نبی- یاحاکم راستین اسلامی درهر زمان- ازخود مسلمانان بیشتر اختیارشان را دارد.) آنی درآن تردیدی بخودراه نمی‌دهد که قوانین اسلامی بعضی تاکتیکی ومرحله‌ای- برای گذار از مرحله‌ای به مرحله‌ای دیگر- نه نهائی و استراتژیکی[1].

۱- قوانین اقتصادی ومسائل مالی اسلام، چونان مالکیت وخمس وزکات وخیرات ومبرات وانفاق وصدقات وارث ومضاربه ومزارعه و مساقات واجاره وصنعت و تجارت وامثال اینها - که ایهام آوراینند که اسلام تحمل گر جامعه‌ی طبقاتی است (که طبقه‌ای غنی باشد و وجوهات وخیرات ومبرات و... بدهد و طبقه‌ای فقیر که بگیرد) و استثماری (که طبقه‌ای از طریق ترکیب ارگانیك پول وسرمایه‌ی خود با نیروی کار دیگران، درصنعت وتجارت وفلاحت و...: مضاربه ومزارعه ومساقات و... ←

رابطهٔ توحید با تولی و تبری بر این مبنا است که در بستر تاریخ و بزرگراه زمان، هر فرد و گروه و باند و قطب و قدرتی، موضع خاصی، جهت خاصی، جبههٔ خاصی، تشکیلات

→ بهره کشی و رمق گیری ـ استضعاف ـ و خود گنده سازی ـ استکبار ـ نماید) و بیعاری (که هزاران ثانی از طریق فوت بابای ـ معلوم نیست از کجا ـ پولدار شان، بی آنکه تن بکاری دهند، بخورند و بچرند و بعیاشی و کیا فی و عیش و نوش بپردازند و یا فوقش براحتی، و با پول خلق استثمارشده، دکتر و مهندس و آقا و پرفسور و میز نشین و... شوند و سپس فیس و افاده و زلم زیمبو و باد بغبغب که منم آنکه رستم بود پهلوان و این منم طاووس علیین شده و... که پس آقا مختس است و زحمت کشیده است و باید زندگیش با آن عمله فرق داشته باشد!! و از این یاوه‌ها و لاطائلات) ـ تمام میتوانند مرحله‌ای: محدود به‌دوران چیرگی و حاکمیت خصلتهای منفی و غرائز دانی وانگیزه‌های مادی و اقتصادی باشند، (که اگر نمیبودند درجه‌ی تلاشهای مادی و اقتصادی انسانها وقفه و رسوب و یا حتی قهقرا وقوس نزولی می‌آغازید) تا پیدایش شرائط تاریخی دگرگونساز و تبدیل خصلتهای کهنه به‌نو و تولدجدید انسان (که‌انگیزه‌های مادی را در او فروشکنند) و رسیدن بجامعه‌ی بی‌طبقه‌ی طراز نوین توحیدی (که‌وابسته‌ی شرائط تاریخی‌خویش است): ←

خاصی وراه خاصی دارد وبراین‌مبنا دشمن را ازدوست‌باز می‌شناسد وباتشکل بااین(تولی) بساط آنرا جمع‌می‌کند (تبری).

جبهه توحید وفرد یکتا ساز نیز نمی‌تواند از این مستثنی باشد:

موحدان هیچگاه نمی‌توانند این قانون را پیاده نداشته باشند.

کسانیکه موضع‌شان‌این نباشد،جبهه خدا رانگرفته

→ یوم لابیع فیه ولا خلال (روزگاری که در آن مبادله نیست و نه شکاف‌طبقاتی).. ونیل به‌تعالی روانی انسانها: عصرحاکمیت ایدئولوژی الهی .. حاکمیت انگیزه‌های عقیدتی و ایدئو- لوژیکی: انگیزه‌های خدائی - خلقی.. روزی که انسانهابتغییر کیفی عمیقی دست یافته باشند.. یوم‌الدین: روزگارحاکمیت دین. یوم ینسخ‌الله ما یلقی‌الشیطان ثم یحکم‌الله آیاته (روزی که خدا ــ وخلق ــ القاآت شیطان‌را سرشکند وقوانین خود پرداخته‌ی تکامل را حاکمیت بخشد) . . روزی که انگیزه‌های شخصی، خانوادگی و طبقاتی چونان دیگــر آثار سیاه نظام شیطانی رخت بسته باشد وانگیزه‌های جمعی وخلقی جای‌آن نشسته باشد.

باشند، تمامی ویژگیها واختصاصات چون طبقه را نپذیرفته باشند و... هرگز نمیتوانند موحد (یکتاساز) باشند وتولی و تبری یعنی همین. تولی وتبری اسلامی آنسانکه میگویندو می نویسند دوست دوستان خدا و دشمن دشمنان او بودن، بصورتی صرفاً ذهنی وقلبی نیست که هم جبهه شدن با «جبهه خدا» ورزمیدن با «جبهه ضد خدا» نیز هست.

تولی وتبری سه حوزه دارد: قلب، زبان، عمل: باقلب خشم وکین وعشق وحب. بازبان اعلام آنها وباعمل اعمال آنها، قلم و تولی وتبری نه تنها قلب است، نه تنها زبان است و نه تنها عمل که هر سه را وتمامی حوزه زندگی را فرا میگیرد: حوزه تفکر و اندیشه، حوزه مال وجان، حوزه بیان وقلم، حوزه مقام وموقعیت و... بالاخره سرتاسر حیات و تمامی ابعاد وبدنه های زندگی وحتی مرگ را، درتمامی اینها تولی وتبری است: یعنی درتمامی اینها موضع انسان بایدموضعی خدائی وضد طاغوتی باشد وجهت گیری انسان، جهت گیری جبهه خدا دربرابر شیطان. چه این معنا است که به انسان امکان توحید (یکتاسازی) میدهد، مگر می شود خدا را جای شیطان نهاد ودرعین حال با جبهه ی خدا همکاری وباجبهه ی شیطان نبرد

نکرد؟!.. پیروزی درگرو اینسان معنا است، واز آنجا که قرآن تولی‌وتبری را عامل پیروزی اعلام میکند، پس‌جز باین معنی نمی‌تواند باشد: قرآن میگوید:

ـ ومن یتول‌الله‌ورسوله‌والذین آمنوافان حزب‌الله هم الغالبون:[1]

(کسیکه تولی خدا و پیام‌آور او ومؤمنان را داشته باشدهمانا حزب خدا پیروزاست.)

تولی.. حزب..پیروزی.. رابطه طبیعی‌این سه‌دراین آیه جز دراین جهت معنا نمی‌دهدکه:

کسیکه به جبهه خدا وپیام‌آور او ورزمندگان‌راه وتعقیب کنندگان هدف آنان پیوندد (تولی)، عضو حزب خدااست. وحزب‌خداـ باداشتن‌این‌پیوند وتشکل‌ووحدت‌ـ پیروز میشود، آنسانکه هیمالیا نوردان باطناب بهم بسته (تولی) قله‌ی آنرا فتح میکنند واز سیل گذران کمربند گرفته فشار سیل را خنثی می‌نمایند.

وبراین مبنا تولی یعنی تحزب یعنی تشکل، یعنی تکتل یعنی جبهه‌بندی درراه توحید (یکتاسازی) وتبری

۱ـ یعنی هم جبهگی

علیه‌طاغوت. چه‌این د… ، دورویه‌ی‌یك سکه‌اند
ری امکان‌پذیر نیست … چونانکه‌عکس آن.
این معنی استکه رابط… ارگانیك توحید باتولی
هره می‌نماید.

فاق

رابطه توحید با انفاق… واین مبنی است که، راه
راهی دشوار، ناهموار، پیچ… شیب وفراز، لغزنده، پرپیچ
جنگلی، خاردار، مین‌گذا… ی‌شده، پرپرتگاه، پرخلأ
خلاصه گذشتن ازهشت‌خا… ت رستم‌است.[1]
هموار ساختن‌وپیمودن … ینسان راهی جز باریختن
لی انبوه وتجهیز قوایی ع… ومی وبسیج نیروهایی همه
به امکان پذیر نیست.
دراین راه باید قلمها ، … اندیشه‌ها، دانش‌ها، هنرها،
نها، دستها، قدمها، قدرتها، ز… ها، فرزندها، مالها، جانها و
ه‌ی‌امکانات‌واستعدادات را … میدان‌کشید... تانیازها تأمین

۱ـ رستم درخان هشتم گیر کرد و … رد، ولی موحد ازاین نیز باید بگذرد تاشیطان را بمیراند.

شوند وخلأها پر گردند... واین انفاق است.

انفاق از «نفق» است ونفق یعنی«خلاء» وانفاق یعنی «خلأ پر کردن» وانفاق فی‌سبیل‌الله یعنی «خلأها ونیازهای راه خدا: راه توحید ویکتاسازی را پر کردن.»

خلأهای راه‌خدا، خلأهای خاص وویژه‌ای هستند که با آش وسوروجشن‌وسوك و تکیه ومسجدوسینه‌وهیئت ودعا وزیارت وامثال‌اینهاپر نمی‌شود وحل معما راچاره‌ای دیگر ضروراست.

این‌خلأها از یکسو بنیادی وریشه‌ای‌اند وازسوی دیگر زندگی شمول وگوناگون، بعضی از آنها را قلم‌می‌خواهد وبرخی‌رازبان، برخی راعمل میخواهد وبرخی‌را سلاح وبرخی را هیچ چیز پر نمی‌کند جز جان وبرخی بهیچ‌وجه پر نمیشود جز باهمه:

آنجاکه‌روشنگری‌ضرورباشدآش‌دردی دوانمی‌کند وآنجاکه جهش وجنبش‌چاره‌ی‌کار باشد پرملون یاددادن ویادگرفتن خلأ را پر نمی‌سازد وآنجا که جان ومال‌باید بمیدان ریزند مسجدسازی ومدرسه پردازی‌انفاق نخواهد بود. بویژه آنجا که یکی‌کافی باشد ولی متعدد گردد.

اهمیتی را که قرآن بانفاق داده است جز باداشتن اینسان معنی وجهتی تناسب نمیتوانند داشت:

قرآن درحدود هشتادموضع، انفاق را موردتکرار وتأکید قرار داده، اهمیت آنرا بیحد اعلام نموده است:

گاهی آنرا عامل پیروزی درنبرد توحیدی میداند:

ـ «لن تنالوا البرحتی تنفقوا مماتحبون»[1]

(به نیکی گستری - پیروزی در نبرد توحیدی - هرگز نمیرسید، تاازهمه آنچه دوست دارید،برای پرکردن خلأها ونیازها بریزید).

اگر دراین راه جان ومال وتن وفرزند ومقام وقدرت و... راکه دوستشان دارید بمیدان نیاورید هرگز پیروز نمیشوید.

گاهی آنرا سرچشمه فورانگر ترقیات چشمگیر همه جانبه می‌نمایاند:

ـ «مثل الذین ینفقون اموالهم فی‌سبیل‌الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی‌کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء والله واسع علیم»[1]:

۱ـ آل‌عمران (۳) ۹۲ آیه‌ی«لکن البر من آمن بالله..الخ» معنای «بر» را نشان می‌دهد. ۲ـ بقره (۲) ۲۶۱

(راندمان کار آنان که درراه خدا انفاق‌میکنند،
چونان بازده دانه‌ایست که هفت خوشه برویاند
دارای هفتصد دانه و خدا برای آنانکه بخواهد
- برای کسی که بنیادی‌تر و حساب شده‌تر واز
موجودیهای برتروو الاتر وگرانبهاتر انفاق کنند-
چندین برابر میسازد وخدا (برای فردوجامعه
وملتی که بازاساسی‌تر انفاق‌کنند) بیکران‌گستر
وباعلم است.)

نیاکان اسلامی فاتح و پیروزمند ماکه با فتوحات
خیره‌کننده‌ی خودباوج ترقی اقتصادی، علمی، فرهنگی،
صنعتی، سیاسی، نظامی... رسیدند، مصداق عینی و معنای
تجسم یافته‌ی این آیه‌اند:

آنان هرچه داشتند ودوست میداشتند- از جان و
مال وهمه‌چیز- بمیدان نبرد توحیدی آوردندودر نتیجه
پیروزوکامیاب‌وبرخوردار از اعتلای‌بیسابقه مادی‌ومعنوی
گردیدند: نه‌هفتصد برابر (قبل از اسلام وانفاق) که باز
چندین بار بیشتر وباز از آن گسترش یافته‌تر.. که خدا
باعلم‌است: میداند برچه‌درجه‌ازانفاق چه درجه ازعظمت

مترتب سازد.

جائی ترك آنرا موجب نابودی هلاکت اعلام میکند:

- «انفقوا فی سبیل الله لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة»[1]

(خلأهای راه خدا را پر کنید و باترك آن خود را بدست خود به هلاکت میفکنید.)

یعنی از جان و مال و قدرت و امکانات واستعدادات و هرچه دارید ومیتوانید و قدرت خلق آنرا دارید بمیدان آورید (چون این آیه نیز مانند بسیاری دیگر در رابطه باجنگ نازل شده است) تا خلأها پر وجاده هموار و حرکت ماشین پیروزیتان شتاب گیرد. و در این راه اهمال و سستی وجان عزیزی ومالدوستی وغیره مکنید والا شکست خورده به تقصیر و کوتاهی خود، نابود می‌شوید ... یعنی دشمن از این اهمال وتقصیر - این خصلت سیاه و نکوهیده - سوء استفاده کرده فرصتها را غنیمت شمرده باحمله متقابل برشما چیره می‌شود، سپس دمار از روزگارتان درآورده نابودتان میسازد:

۱- بقره (۲) ۱۸۵

این آیه درست چنانست که بدانش آموزی بگویند درس بخوان وبدست خود خود را به‌بدبختی میفکن، که درس‌را خوشبختی وترك آنرا بدبختی اراده می‌کنند، آیه نیز انفاق‌را عامل‌پیروزی وترك آنرا موجب نابودی اعلام کرده است.

جائی دیگر برتری پیشگامان وپیشتازان درانفاق را بردیر آیان به‌بیان می‌آردکه:

ـ «و مالکم الاتنفقوا فی‌سبیل‌الله ولله میراث السموات والارض. لایستوی منکم من‌انفق من قبل الفتح وقاتل، اولئك اعظم درجة من‌الذین انفقوا من‌بعد وقاتلوا»[1].

(شمارا چه میشود که خلأ های راه خدا (راه توحید ویکتا سازی) را پـر نمیکنید، حالیکه میراث آسمانها و زمین از خود اوست؟!... کسانیکه پیش‌از پیشرفت و پیروزی براه انفاق ومبارزه‌گام‌نهادند غیر از آنانندکه پس‌ازپیشرفت و پیروزی به‌انفاق ومبارزه پیوندند آنان بلند.

۱ــ حدید (۵۷) ۱۰

پایه‌تر از اینانند و...)

و...

واینها همه دلیلند که بسیا ح ی، ازآنچه امروز بنام انفاق فی سبیل‌الله انجام می‌شود ح انفاق فی سبیل‌الله که نفاق فی‌سبیل‌الله است وگاهی انفا ق فی‌سبیل النفس، سبیل الشهوة، سبیل‌الشهرة، سبیل‌الشیطان، سبیل‌الطاغوت و... چه بفهمند وچه نفهمند.

ونیز دلیلندکه اصولا محتا و جهت انفاق نه‌آنکه‌در انظار است‌که آنست‌که ببیان‌آ مد. بخصوص‌که بسیاری‌از آیات‌آن نیزاساساً وصریحاً د و ا بطه باجنگ‌اند.

... با صبر

رابطه توحید با صبر بر این مبنی است‌که آزادگان زبده‌ایکه‌براه یکتاسازی‌پا می‌نهند اولا ازبسیاری، هواها، هوسها، خوشیها،لذتها، شهوتها، کامیابی‌ها، نازونعمت‌ها، عیش وعشرت‌ها، استراحتها، سهل‌گراییها، ساده گزینیها و... باید چشم بپوشند و در برابر جاذبه‌ی آنها که بسی پرکشش نیزهست، مقاومت(:صبر) نمایند.(:صبر ومقاومت

دربرابر هوای نفس).

ثانیاً ازبسیاری درآمدها ، ثروتها، باغها ، ییلاقها، مقامها، پستها، قدرتها، نفوذها، وجهه‌ها، موقعیت‌ها، خود- نماییها، جاه‌طلبی‌ها و... درگذرند ودر برابر وسوسه‌آنها کنترل (صبر) داشته باشند (صبر در برابـر جلوه های فریبنده‌ی مادی).

ثالثاً دراین راه‌ازبسیاری کسان، خویشان، آشنایان، دوستان ، دشمنان ، خیرخواهان ، بدخواهان و . . . (بی- تشخیص یا با تشخیص) منع‌ها ، حرفهـا، منفی بـافیها ، نصیحت نماییها، نق‌ها، ملامت‌ها، ارعابها، تهدیدها و.... خواهند دید وشنیدکه‌کوه را متزلزل می‌کند وآنان باید هرچه بیشتر ببینند وبشنوند، راسخ‌تر ومصمم‌تر گردند و همچنان براه‌خود ادامه‌دهند (صبردربرابر ضعف‌نماییهای دوستان وقدرت نماییهای دشمنان).

رابعاً در این راه دغدغه‌ها، دلهره ها، اضطرابهـا ، گرفتاریها، دشواریها، گرسنگی‌ها ، تشنگیها، بیخوابیها، خستگیها، فشارها، خفقانها، ضربه‌ها، آزارهـا، عذابها ، داغدیدنها، شکنجه‌ها و... وجودداردکه صخره‌رامی‌شکند

و آنان همچنان باید پـای استواری (صبر) نشان دهند (صبر برمشکلات ودشواریها).

خامساً دراین راه تحقیق، کنجکاو، آموزش، تجربه، تمرین، فن، تاکتیک، شناخت درست دشمن، دوست، موضع، جهت‌گیریها، نیروها، نقشه‌ها، وابستگیها، افکار، آهنگها و... لازم است که کسب آن را بسی پایداری و استقامت ضروراست (صبر برخودسازی وکسب شناخت).

سادساً ...

و سابعاً ...

واز همین‌رو است‌که قرآن بیش‌از صدبار روی‌این واژه تکرار و تأکید بعمل آورده و روایات، آنرا رأس پیکره‌ی‌ایمان اعلام‌کرده‌اند[1]، چه بدیهی است‌که اگرصبر بمعنی بالا ـ نه‌به‌معنای انحرافی ارتجاعی آن ـ نباشد، توحید (یکتا سازی) تحقق نمی‌پذیرد واگرتوحید نباشد، ایمان نیست.

قرآن صبررا نوعاً در راه جهاد توحیدی مطرح

۱ـ الصبر من‌الایمان، کالرأس من‌الجسد : صبردررابطه باایمان چون سردررابطه باپیکراست.

می‌کند و در این مسیر وجهت است که روی آن اصرار و پافشاری کرده اهمیت آنرا می‌نمایاند، وآنرا منشأ پیروزی، کامیابی ورسیدن به‌مقصد ومقصود وازمیدان خارج ساختن دشمن اعلام میکند.

چونان آیات:

- «ثم ان ربك للذین هاجروامن بعدمافتنوا ثم جاهدوا وصبروا ، ان ربك مـن بعدها لغفـور رحیم»[1]:

(سپس پروردگارتو نسبت بآنانکه دربرابر تباهی‌آفرینی‌های نظام‌شرك دست به‌هجرت (ازخودو خانه وآشیانه و...)زدند (وپس‌از زمینه‌سازی)، بجهاد پـرداختند و (بـرمشکلات آن) صبر (استواری،پایداری، استقامت،مقاومت،نستوهی، شکن‌ناپذیری) پیشه‌کردند، جبرانگر وکارساز است (مورد صبر، میدان جهاد).

- «واورثناالقوم‌الذین کانوا یستضعفون مشارق‌الارض‌ومغاربها التی بارکنافیها وتمت‌کلمةربك

١- نحل (١۶) ١١٠

الحسنی علی بنی اسرائیل بما صبروا ودمرنا ماکان یصنع فرعون وقومه وماکانوا یعرشون»[1]:
(ما بتوده‌های مردمی که مورد حق‌کشی و ستم بوده رمق (فکری، مالی، حقوقی و...ی) آنان را میگرفتند (مورد استضعاف و استثمار و استعباد -بردگی- و استبداد و استحمارشان داشتند) پیروزی ووراثت شرق وغرب سرزمینی رادادیم‌که غرق در برکتش داشتیم و فرجام نیك مدبرت نصیب‌بنی‌اسرائیل‌شد،چون (درمبارزه بافرعون وباندا‌و) صبر(استواری، تسمتوهی)نشان دادند و آنچه را فرعون و باند او می‌ساختند (قدرت و تشکیلات جهنمی، سیاسی، نظامی، اقتصادی، تبلیغی، فرهنگی، علمی، صنعتی، روحانی و...) و آنچه را برمی‌افراشتند متلاشی و واژگون کردیم) (نقش صبر: پیروزی وبرچیدن دشمن).
- «ولنبلونکم حتی نعلم المجاهدین منکم و

۱- اعراف (۷) ۱۳۳

الصابرین ونبلوا اخبارکم»[1]:

(شمارا درکلاس زندگی می آزمائیم تا مجاهدان شما و صبرکنندگان بر آن را بازشناسیم و موضع تان را (در بستر تاریخ) مشخص سازیم). (مورد صبر).

- «یا ایها النبی حرض المؤمنین علی القتال ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مأتین وان یکن منکم مائة یغلبوا الفین من الذین کفروا بانهم قوم لایفقهون»[2]:

(هان پیامبر: ایمان گزیدگان را برزم برشوران. اگر از شما بیست نفر صابر (مقاومت گر، نشکن، ضد ضربه) باشند دویست تا را از صحنه خارج میکنند و اگر صدتا باشند برهزار تا از حق پوشان چیره میگردند، چون آنان مردمی فاقد بینش هستند).

...باعوذ و توکل

رابطهٔ توحید باعوذ و توکل براین مبنا است که

۱- محمد (۴۷) ۳۱
۲- انفال (۸) ۶۵

پاك باختگانی که قدم درراه توحید میگذارند حرفهای
بازدارنده، یأس‌آمیز، نومیدگر، وحشم‌انگیز، ترس‌آور و...
زیاد می‌شنوند: پدران، مادران، علاقه‌مندان، نزدیکان و...
چه ازروی خیرخواهی ناآگاهانه و چه به‌اغوای این و آن
وچه بتحریك شیاطین پیدا وپنهان و... ازدور، ازنزدیك
مستقیم، غیرمستقیم، با خشونت، یا ملایمت و ... نصایح،
موعظه‌ها، پند واندرزها و...ی خود را برسراو می‌ریزند،
تکرارمی‌کنند، اصرار می‌کنند: تمی‌شود، دشمن نیرومند
است، مقتدراست، شکن‌ناپذیر است، چنین میشود، چنان
میشود، بماچه، بتوچه و...

ازطرف دیگر خود دستگاه شیطانی، با امکانات
وسیعی‌که دارد ـ : قدرت تبلیغی، وسایل ارتباط جمعی،
رسانه‌های‌گروهی، مطبوعات، محافل، مجالس، اعوان،
انصار،دستها،چشمها،گوشها و...ی مرئی ونامرئی ومستقیم
وغیرمستقیم ـ خودرابزرگ، مقهورناشدنی، شکست‌ناپذیر،
محبوب‌مردم،مورد علاقه‌عموم، ازمردم،بامردم‌وبرای‌مردم
مینماید و دراین راه هیچ ازافسون، ازاغوا، از فریب، از
نیرنگ، ازشعبده، از خیمه‌شب‌بازی و ... باز نمی‌ایستد و

بازهم به‌بیخبران، ناآگاهان و نصیحت‌گران سوژه میدهد، تا بازهم غذای موعظه‌ی بیخردانه‌ی فراوانتری باشد و شدیدتر موعظه باران گردد. واز جانب دیگر تمایلات نفسانی، دغدغه‌های درونی، خارخارهای باطنی، ضعفهای روحی، سست ارادگیها، خودکم‌بینی‌ها و... همه اینهااز سه جهت دست بدست هم داده چونان‌سپاهی جرار، همواره روح و اراده‌ی انسان رامورد هجوم داشته، هدفساز تر رعب وبأس دارند... وبدیهی است که در برابر اینسان سپاهی، سلاحی درخور آن ضرورباشد.:: عوذوتوکل:«اتکاء به‌شکن ناپذیر- ترین پایگاه قدرت هستی: خدای[1] که تیغ همه‌ی این میغها است، وپادزهر همه این زهرها، وبازنمای همه‌این دروغها وخنثی‌گر همه این افسونها، و... ولذا قرآن میگوید:

-«قل اعوذبرب الناس ملك الناس اله الناس من شر-

۱- ... وسئل علیه السلام (امام هشتم، ع) عـن حـدالتوکـل؟ فقال(ع): «ان لا تخاف احداً الاالله» (تحف العقول ص۴۶۹) ازامام هشتم(ع) سؤال شد: توکل چیست؟ فرمودند: «اینکه -درراستای نبرد توحیدی - ازهیچ قطب و قدرتی، نهراسی».

ارتباطی جمعی و...)

عون وتوکل دورویه‌ی یك سکه‌اند وخنثی‌گر همه‌ی افسونها وارعابها: هرچه اغواگری سحر وافسون تشکیلات شیاطین، گمره‌ساز وخطرآفرین باشند این سکه خنثی‌گر و عقیم‌ساز وطلسم شکن آن خواهد بود.

عون وتوکل، یعنی براهتمامائی وبرطبق نقشه‌ای که خدا بدست داده است، درراه تجرید توحیدی پیش رفتن‌ـنه که نشستن، آنسانکه میگویند ومینویسند وخود را (در برابر همه‌ی آنچه دیگران را میهراساند وحتی میلرزاند) در پناه قوانین پرداختهٔ دست خدا، این واضع و در دست دارنده‌ی قوانین شکست وپیروزی، دانستن و براندمان تخلف ناپذیر این قانون: پیروزی‌ـچون برمدار آن میچرخد متکی دیدن.

داشتن توکل بدین معنی، متکی بودن به‌قوانین پرداخته‌ی هستی‌آفرین ویا بودن درهستی سازمان‌یافته‌و بانظم وقانونی‌است که‌گویی همه اجزاوعناصر آن‌درخدمت انسانند وراه هرگونه ضربه‌ای رابراومیبندند واینجااست که معنی تکیه بقضاء و قدرخدا نیزنمایان میگردد: تکیه

الوسواس‌الخناس الذی یوسوس فی صدورالناس
من‌الجنة والناس»:
(بگوپناه میبرم به‌سر رشته‌دار مردمان، زمامدار
مردمان، ایده‌آل مردمان از شر افسون (نظام)
افسونگر خودناپیدا،که همی درسینه‌ی مردمان
میدمد.)

ـ «قل‌اعوذ برب‌الفلق من شرماخلق ومـن شر
غاسق‌اذاوقب ومن شر‌النفاثات فی‌العقد...»:
(بگوپناه میبرم به (نوزائی قوانین) سر رشته‌دار
سپیده‌دمان ـ سپیده دمان انقلاب، سپیده‌دمان
سیاهی شکاف، تاریکی شکن، اغواشکن، تزویر
شکن، افسون‌شکن، اوهام شکن، خرافه‌شکن،
بیدادشکن....ـ ازشر آنچه‌کهنه شده است‌ـافکار
کهنه، اندیشه‌های‌کهنه، بینش‌های‌کهنه، نظریات
کهنه، شیوه‌های‌کهنه‌و....ـ وازشرهر نظام سیاهی
که فضای هستی انسانها را فرامیگیرد و ازشر
قدرتهای افسونگر و دمنده درگره‌های اراده‌ی
خلقها... با وسائل تبلیغی، رسانه‌های گروهی،

بهمان قوانین شکست وپیروزی که قضا وقدر او محسوبند.[1] داشتن توکل بدین معنا، بصخابه‌ی سنگر گرفتن در دژی است شکن ناپذیر، برچکادی بلند، که روحیه انسان را از ضربه‌پذیری، مرعوب شدن، تحت تأثیر قرار گرفتن، وهم، ضعف، یأس وعقبگرد، پاس میدارد وامید او را به پیروزی به هریك از دوشکلش: فتح یا شهادت در اوجوشان وخروشان نگه میدارد.

وازهمین رواست که خدای بینای حکیم که به بیم و

۱ــ ... قلت (راوی) فلله عزوجل القضاء؟ قال الصادق(ع) نعم ما من فعل یفعله العباد من خیر اوشر الاولله فیه قضاء قلت ما معنی هذا القضاء؟قال: «الحکم علیهم بما یستحقونه من الثواب والعقاب فی الدنیا والاخرة» (تفسیر برهان ج۲ص۴۱۲)

راوی گفت از امام صادق (ع) پرسیدم: آیا خدا را قضائی است؟ حضرت فرمود آری: هیچ نیك وبدی را انسانها انجام نمیدهند جزاینکه خدا در آن زمینه قضائی (قانونی) دارد. پرسیدم معنی این قضا چیست؟ فرمودند قانون حاکم برهستی که برطبق آن بازده متناسب کار خودرا، چه نیك وچه بد، در دنیاوآخرت می‌بینند.» هستی درهرسه حوزه‌ی خود: طبیعت، اجتماع وفرد محکوم بقوانین تخلف ناپذیر ولا یتغیر است که بر طبق آن هرپدیده وعملی بازتابی تخلف ناپذیر خواهدداشت.

وهم‌ها و تهدید وارعابهای راه توحید آگاه است ــ پی درپی بسلاح قاطع ونافذ توکل ارجاع داده است.

قرآن دربیش ازهفتاد موضع خود به برگرفتن سلاح توکل برانگیخته است وآنرا درجبهه‌های نبرد توحیدی سپری نفوذناپذیر اعلام کرده است:

ــ «فاذاعزمت، فتوکل علی الله. ان الله یحب المتوکلین ان ینصرکم الله فلاغالب لکم وان یخذلکم فمن ذاالذی ینصرکم من بعده وعلی الله فلیتوکل المؤمنون»[1]:

(وقتی (پس اززمینه‌سازی‌ها) تصمیم گرفتی (آیه مربوط به نبرد احداست) پس سلاح توکل «که سلاح روح واراده است» برگیر ــ نه به این معنی که سلاح دیگری نه ــ که خدا متوکل را دوست دارد، اگرخدا یاریتان دهد چیره‌گری بر شما نیست واگرواتان گذارد، پس که بعداز اویاریتان میدهد؟! وبرخدا بایدتوکل کنند امن آفرینان).

ــ «قال رجلان من الذین یخافون، انعم الله علیهما،

۱ــ عمران (۳) ۱۶۰-۱۵۹

ادخلوا الباب فاذا دخلتموه فانکم غالبون وعلی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین. قالوا یاموسی، انالن-ندخلها ابداً ما داموا فیها فاذهب انت وربك فقاتلا اناههنا قاعدون»[1]:

(دو بنی اسرائیلی که خدا بآنان نعمت شهامت بخشیده بود به آنانکه میترسیدند گفتند بدروازه داخل شوید (به برج و باروها هجوم برید) که چون واردشوید (هجوم برید) غلبه خواهید کرد. و بر خدا توکل کنید اگر عدل و امن آفرین می باشید. آنان (ترسوها) بموسی گفتند تا زمانیکه این جباران در آنند ما هرگز داخل نخواهیم شد. تو خودت با پروردگارت تشریف ببرید و جنگ کنید که ما همینجا هستیم.)

- «واتل علیهم نبأ نوح اذقال لقومه یا قوم ان کان کبر علیکم مقامی و تذکیری بآیات الله فعلی الله توکلت فاجمعوا امرکم وشرکاءکم ثم لا یکن امرکم

۱- مائده (۵) ۲۴-۲۳

علیکم غمة ثم اقضوا الی ولا تنظرون»[1]:
(ماجرای بزرگ مبارزات نوح را بر آنان فرو خوان آنگاه که به باندرو درروی خود هشدارداد که هان باند تبهکار اگر موضع من واظهار حقایق واعلام آیات خدائی توسط من بر شما گران می آید، من بر خداتوکل کرده‌ام شماوهم‌دستانتان نیروهای کارخود را متمرکز کنید سپس باکیتان نباشد، برمن بتازید ومهلتم مدهید.)
یعنی توکل روحیه راآنقدرقوی داشته که هیچ از آنان احساس بیم وهراس نمیکرده است.

... با تقیه

رابطه توحید با تقیه براین مبنا است که درگیری توحیدی را نیزچونان هر درگیری دیگر، سازماندهی، تاکتیك، رازداری،اصل استتار، پوشش، اصول‌مخفی کاری، حفظ اسرارنظامی، سیاسی،تبلیغی، حزبی، تشکیلاتی و...

۱- یونس (۱۰)۷۱

ضروراست: تقیه.

درروابط بین‌المللی‌که بیاند ــ چشیم می‌یابیم کـه هر دولت وگروه وجبهه‌ای تاآنجاکه حد توان دارد در پوشش اصول‌سیاسی، اسرارنظامی، رموز ? ــ تش، سازوبرگ‌نظامی، نقشه‌های جنگی، تاکتیکهای ضــ ــ ری، کلید ابداعـات، اختراعات، اکتشافات و حتی ر ا ق موفقیتهـای اقتصادی، فرهنگی،بازرگانی، صنعتی‌و...ی خویش‌میکوشدوازافشای آنها و افتادنشان بدست دیگران جلو میگیرد.. دوگروه معارض ومتخاصم نیزعیناً درهمین حکم‌اند، جبهه توحید وشرك نیز ازاین قاعده مستثنی نیست:

موحدان نیزدرجنبش توحیدی خود، علیه شرك و جاهلیت، برعایت تمامی این اصول،که نام‌آن درفرهنگ دین تقیه، اتقاء وکتمان است مأمورند.

خود پیامبراکرم(ص) در پوشش نقشه‌های جنگی، تاکتیکهای‌نظامی،کیفیت، زمان، مکان،هدف، مقصدودیگر مسائلی ازاین سنخ چندان دقت وابتکاربخرج میدادندکه غالب اوقات زمینه‌سازی، تدارکات، بسیج نیروها،شناسائی موقعیت دشمن، بـررسی راههای استراتژیکی و سوق

الجیشی، اطلاعات،بخشنامه‌ها، فرامین حرکت و...درکمال
استتارعملی می‌شد وبگاه حمله‌نیزاگردشمن درسمت‌شرق
بود ازغرب خارج میگردید ومدتها درخلاف جهت راه‌و
بیراه می‌پیمود، آنگاه راه خود را دائره‌وار درتاریکی‌شب
۱۸۰ انحراف میداد ودردلهای شب وبگاه غفلت دشمن‌بر
آنان‌میتاخت وقلمروی‌ازنظام‌شرك بنظام توحیدمی‌افزود.

ماجرای عبدالله‌جحش دراین زمینه الگویی است:

پیامبر(ص) واحد نظامی‌ئی را تحت فرمان اوقرار
میدهد.اوبی‌آنکه‌حتی‌خوداز‌مأموریت،مقصد،طرف وهدف
خود چیزی بداند باگرفتن نامه‌ای سربسته فرمان‌می‌یابد
که دو شبانه روز راه خاصی‌را بپیماید. سپس نامه‌را باز
کند ومأموریت خودرا دریابد واجراکند.. اینهمه استتار
ـ که حتی‌ازخودفرمانده واحداعزامی‌که پسرعمه‌ی پیامبر
وعلی‌بود نیزپوشیده بماند ـ یعنی چه؟! یعنی‌که پیشاپیش
چیزی‌بگوش دشمن ـ که مأموران ناشناخته هزارچهره او
همه‌جا میلولند ـ نرسد ونقشه خنثی‌نشود. (:تقیه)

عبدالله پس‌از دوشبانه روز نامه را گشوده میخواند
«تابطن نخله پیش‌تاز، بکمین قریشیان بنشین وگزارش‌کار

را فرازآر» (چه‌دقیق طول مسیر و سرعت حرکت واحد
سنجیده شده بوده وموقعیت دشمن تعقیب می‌شده است.)
دیگر تفصیل وتوضیحی نیست یعنی ابتکار عمل را
بخود واحداعزامی وامیگذارد، چه باید نیروی‌کار و ابتکار
اینان تکامل‌یابد و چونان‌کودکی دست‌کی بغیر نمانند.
آنان نیز-که باورود به‌بطن نخله، دورنمای‌کاروان
تجارتی قریش، از طائف بمکه در چشم‌اندازشان نمودار
گردیده بود - بیدرنگ شورای جنگی‌ئی تشکیل داده
براین‌توافق بعمل‌می‌آورندکه با سر تراشیده ولباس احرام
وانمود کنند به‌عمره میروند تا دشمن حساس‌نشده بارریزد
وغافلگیرشودکه شد..: چندتاکشته واسیرگردیدند واموال
نیزمصادره گردید.
خود نقشه هجرت نیز بر مبنای یک تاکتیک دقیق
نظامی(تقیه) بود.
امام‌صادق(ع)نیزفرمان‌مشهورتقیه «...التقیة دینی و
دین آبائی ولادین لمن لاتقیة له...» را در رابطه با حفظ
اسرارحزبی-تشکیلاتی‌شیعه خطاب به‌معلی‌بن‌خنیس‌صادر
کردند.

معلی که از اعضاء مؤثر تشکیلات شیعه بود، توسط دشمن شناخته شده، دستگیری‌اش حتمی گردیده بود، لذا امام (ع) او را میطلبد و برای پختن او که یاران و اسرار و تشکیلات را ولو کشته شود، لو ندهد، این روایت پرمغز و وارونه معنی‌شده را ـ که چندین برابر آنچه بر زبانهااست نیز می‌باشد ـ خطاب باو صادر می‌فرماید که کتمان کن، تقیه کن، لو نده، اگر لو بدهی و تقیه نکنی در دنیا عزتت و در آخرت سعادتت بر باد میرود و... واو نیز که پخته‌هم بود، پخته‌تر شد و در برابر شکنجه‌گران منصوری که افشای نام وجا و روابط یاران و تشکیلات‌شیعه و امام(ع) را میخواستند مردانه تقیه نمود (نگفت) تاشهید شد[1]:

۱ــ روایت که اول و آخر آنرا انداخته و تنها جمله‌ی «التقیة‌دینی ودین آبائی و لادین لمن‌لاتقیة‌له» آنرا ـ از وسط ـ ورد زبانها دارند، این است:

«یامعلی اکتم امرنا ولاتذعه فانه من کتم امرنا ولم یذعه‌اعزه الله به‌فی‌الدنیا وجعله‌نوراً بین‌یدیه فی‌الاخرة یقوده الی‌الجنة، یامعلی من‌اذاع امرنا ولم یکتمه اذله‌الله به فی‌الدنیا و نزع النور من‌بین‌عینیه‌فی‌الاخرة وجعله‌ظلمة تقوده الی‌النار، یامعلی ان‌التقیة من‌دینی‌ودین آبائی ولادین لمن‌لاتقیة‌له، یامعلی ان‌الله ــ

- یحب ان یعبد فی السر کما یحب ان یعبد فی العلانیة، یا معلی ان المذیع لامرنا کالجاحد له.» وافی ج ۱ جزء ۳ ص ۱۲۴

«هان معلی کار ما را پوشیده دار و رومکن که هر که کار ما را پوشیده بدارد ولو ندهد خدا پاداش آن در دنیا عزتش میبخشد (: همانکه نامش با افتخار و سربلندی بر تارک تاریخ میدرخشد) و در آخرت نوری فرا راهش قرار میدهد کم به بهشتش رهنمون گردد. هان معلی!.. کسی که کار ما را لو دهد و پوشیده ندارد خدا بکیفر آن دردنیا ذلیلش میسازد (: که بعنوان لسو دهنده انگشت نما باشد) ودر آخرت فروغ ازدیدگانش برگیرد وراه او را سیاه کند تا بدوزخ غلطد، هان معلی!.. تقیه ازدین من ودین نیاکان من است و آنرا که تقیه نیست دین نیست! هان معلی!.. براستی خدا دوست دارد در نهان (خلوت بازجوئی منصوری) نیز بچرخ او بچرخند، همانسانکه دوست دارد در آشکار بچرخ او بچرخند، هان معلی!.. لو دهنده‌ی کار ما چونان نفی کننده‌ی آن است.»

واین نیز صحنه‌ای ازبازجوئی معلی:

«...وسئله عن شیعة ابیعبدالله وان یکتبهم له، فکتمهم قال: اتکتمنی؟!.. اما والله لو تکتمنی لقتلتك. قال: ابالقتل تهددنی فوالله لو کانوا تحت قدمی مارفعته عنهم.. وان انت قتلتنی لتسعدنی ولتشقین..»

مناقب ج ۴ ص ۲۲۵ ←

→ «بازجو ازشیعیان امام (ع) ازوی سؤال کرد که آنها را برای وی بنویسد، ولی‌او کتمان‌نمود. بازجو گفت: کتمان میکنی؟!.. بخدای سوگند که اگر کتمان کنی میکشمت!.. معلی گفت: مرا بکشتن تهدید می کنی؟!.. بخدا سوگند اگر زیرپایم هم باشند پایم را ازرویشان برنخواهم داشت.. واگر کشته هم شوم من سعادتمند خواهم گشت و تو بدفرجام وسپس کشته شد.»

ــ «التقیة ترس (:سپر) المؤمن» نیزهست وبدیهی است که سپر درمیدان رزم بکار است نه درمحفل بزم.

۱ــ که امام عسکری علیه‌الصلوة والسلام عملاً آنرا می آموزند:

«داودابن اسودگلخن تاب میگوید: امام عسکری (ع) چوب عصا شکلی‌رابمن‌داده فرمودند: این را بده به‌عمری(:صحابی بزرگ امام هادی وعسکری(ع) ونایب اول امام زمان‌عجل‌الله فرجه‌الشریف)، دربین راه‌که میرفتم سقائی باقاطری بمن برخورد؛ قاطر روبمن چموشی آغازید و من باچوب مزبور ضربه‌ای برسرش کوبیدم، چوب براثر این ضربه شکاف برداشت وبا توجه به‌شکاف ناگهان دیدم درون آن پراز نامه است (:تقیه)، لذا فوراً آن را در آستین خود چپانده، در حالیکه سقا،هم من وهم مولای مرا به بد دهنی گرفته بود، از صحنه دور شدم... پس ازماجرا بمن گفتند: چرا قاطر رازدی که چوب بشکند؟!.. گفتم:

←

همرزمان و... نه برای حفظ جان و ـــال وزندگی خواهی،
شخصی ویا هرچیز دیگری ازاین ســـح..
اگرجائی توحید وهدف و... ـحفظ جان وامکانات..
بسته بود، آنها را حفظ کن و اگر ـدادن آنها بسته بود
بده...

... با هجرت

رابطه توحید باهجرت براین مبنا است که گاهی و
یاغالب اوقات محیط پیرامون، امکان و اجازه نمی‌دهدکه
انقلاب توحیدی درچارچوبه‌ی آن آغازشود یا رشد کند
یابه‌انجام وثمررسد وبرابرکه پیروزی‌تکیه زند. ازطرف
دیگر تکلیف وتعهد نیز ساقط نمی‌شود. پس حال تضاد

← آقای من! من نمیدانستم درون چوب چیست.. گفتند پس ازاین
درآنچه عهده‌دار میگردی فقط راه خودرا برو، به‌این وآن و
اینطرف و آنطرف کاری مدار، و حتی اگر کسی مزاحمت نیز
شد تو خود را باش و دور شو چه ما در محیط غیر طبیعی‌ئی
هستیم» مناقب ج۴ ص۴۲۷

ـ تضاد میان وجود تکلیف وعدم توان انجام آن در اینگونه شرائط ومحیط ـ را چاره‌ای ضرور میگردد: هجرت
اگر کسی درددرون چهاردیواری جنگل‌وار درنده ـ داری، عهده‌دارزدن خارها،مارها، موشها،گرگها،کرکسها، و...باشد وبیل وتبروپتك و...نباشد،یاباشد ولی بکارگرفتن نیاموخته باشد، یا آموخته باشد ولی نیرویش بـا نیروی گرگان‌برابری نکند و... ضرور میگردد ـ چـونان خود پیامبر ـ بیرون خزد، محیطی بازتـروجوی آزادتر نشان گیرد وددرآن بکار شود: وسیله‌یابی، وسیله سازی ، وسیله پردازی آغازد ، راه‌کار و موازنه قوارا بگشایـد ، چرخ انقلاب توحیدی‌را براه اندازد، شتاب‌دهد، بچهاردیواری نخست رسد، آنرا برچیند وخـارستان راگلستان سازد و تاریکستان را وادی نور.

هجرت درقرآن نوعاً دررابطه باجهاد، مقدم‌برآن وبعنوان زیرسازآن مطرح است، وطبیعی‌است‌که جهاد و تحول وانقلاب بدون‌هجرت وحرکت وانقطاع امکان پذیر نیست، چه‌اگربه‌هجرت‌برونی ومکانی نیاز نیافتد به‌هجرت دردرون وبریدن ازخویشتن خویش وآشیانه وکسان‌ومال

ومقام وهوس وشهوت و... نیازخواهد بود. چه‌شیرهم اگر دربند جان و کمند مال وهوس زن وهوای فرزند و طوق شهوت وزنجیر اسارت و جلوه‌های فریبای زندگی باشد حرکت‌را نمی‌شاید وجهش بجلو نمی‌تواند، او نخست باید ازقفس تن، کمند جان، دام زندگی خواهی وچنبر آهنین وساوس نفسانی رهایی‌یابد، تاچنین خیز وپرشی‌را صلاحیت یابد که نرده‌های آهنین باغ وحشها (که ازاین نرده‌ها آهنین‌تر نیست) شیران را تیزدست وپابسته‌میدارد.

براین مبنا است‌که ضرورت هجرت: - بریدن از خود وازهمه‌چیز -که حرکت وموج وجابجائی‌را ممکن می‌سازد - بدیهی میگردد و از همین‌رو است که قرآن سخت روی‌آن تکیه داشته، آنرا کلید بازسازی معما و عامل‌حل تضاد (میان‌وجود تعهد و تکلیف و عدم امکان انجام‌آن درمحیط بسته) اعلام میکند:

- «و من یهاجر فی‌سبیل‌الله، یجد فی‌الارض مراغماً کثیراً وسعة»[1]

(آنکه درراه خدا به‌هجرت دست زند در زمین

۱- نساء (۴) ۱۰۰

مجال ومیدانهای فراوان وجوباز وآزاد یابد):
فرد وجامعه وجبهه‌ایکه پوست‌اندازد، ازجلدخود برون‌آید، قالب تن بشکند، جوهر جان فروریزد وشاهین اراده راآزاد نموده بحرکت وجولان آیـد، مرزها پیش پایش فرو مـی‌ریزد (آنسانکـه پیش‌پای مسلمانـان ، مغولان، اروپائیان و ... فرو ریخت) دیوارها می‌شکنند، عوامل بازدارنده خنثی میشوند و بقلمروی بازوآزاد ره می‌گشاید، قلمروی که در آن زمینه‌ها موجـود است، آزادیهاوجوددارد، امکانات‌فراهم‌است وزمینه‌های‌مختلف پدیدار: زمینه‌آموزش، پرورش، خودسازی، مشابه‌جوئی، هماهنگ‌یابی، هماهنگ‌سازی، تجهیز ، نیرو آفرینی و سپس مانع‌پردازی، آفت‌زدائی، خارکنی، مارزنی، وسپس جهش‌آفرینی، موج‌آفرینی و تحول‌آفرینی.

نوع‌جهشها، تحولات، فرهنگها، نظامها وتمدنهای بزرگ تاریخ (: مراغم‌کثیر وسعه) پس‌از حرکت، موج ، جابجایی‌وهجرت‌شکل‌میگرفته است..این‌یك‌قانون‌طبیعی است،یك‌سنت‌است،یک‌اصل‌است.. ولایتغیروتخلف ناپذیر.

تمدنهای قدیم‌رم ویونان وهندوچین ومصر وایران

نه تمدن اسلام وگسترش

مر چکا وچین و... دردوران

ن تون‌اند:

ی‌یـ ـسته اختناق) هجرت واز

لب و خروشان‌که‌خود مکه‌ی

وج هدند و ازیك‌سو بدیوار

میانو سی اطلس و از یك طرف

گر ف بدریای‌عمان ... واز

رش آ ت تمدن خیره‌گر-که یادش

طقه جسته‌ای سرازیر شدند و با

ه‌تر ن قلمروگیتی

آسیا ی میانه

مدیترانه)

ند

را فروگرفتند وسرمنشأ بسی تحولات شدند.

جابجایی های صاعقه‌وار ناپلئون نیز که سرآغاز انقلابهای نوین جهان بود بر کمتر کسی پوشیده است.

و نیز جرقه اروپا، که بدین سوی دنیا (هندوچین، چین وهند و...) اخگر می‌افکندوبدان‌سوی آن (اتازونی، امریکای لاتین و...) آذر وشرر.

وهمینسان طوفان هجرت آمریکا.

ـ «ان الذین توفیهم الملائکة ظالمی انفسهم قالوافیم کنتم، قالوا کنا مستضعفین فی‌الارض، قالوا الم تکن ارض‌الله واسعة فتهاجروا فیها، فاولئك مأویهم جهنم وسائت مسیرا»[1]:

(وقتی فرشتگان بحساب کسانی می‌رسند که بخود ستم کرده‌اند (در جلد خود مانده بگور تحلیل برنده نظام اختناق طاغوتی تن داده، استعدادات، خصائص و ویژگیهای انسانی خود را پوسانده ونابودکرده‌اند... شگفت زده) بآنان میگویند شما مگر کجا بوده‌اید؟!.. (چرا

۱ـ نساء (۴) ۶۷

اینگونه خود را پوسانده و به‌هرزداده‌اید ؟!)
آنان (سرافکنده و بی‌خبر ز امکانات و استعدادات
وویژگیهای انسانی خود) گویند: ما بیچارگانی
در زمین بودیم (: نظام خفتناق شیطانی، امکان
عمل را از ما ربوده بود) فرشتگان گویند
(منظره‌ای از محاکمه است) مگر زمین خدا
بیکران و بی‌درو پیکر نبود -که چونان تپندگان
در آن به‌هجرت خیزید و بموج آئید و تحول
آفرینید ؟! (قرآن مرزهای مصنوعی وجعلی را
-در زمین بی‌درو پیکر خدا - قبول ندارد که
هرملك ملك ماست که ملك خدای ماست) پس
اینان سرنوشتشان دوزخ (حقارت دنیا و شقاوت
آخرت) است که سرنوشتی است بدفرجام.)
«ان الذین آمنوا و الذین هاجروا و جاهدوا
فی سبیل الله، اولئك یرجون رحمة الله»[1]:
(آنانکه ایمان آوردند و آنانکه درراه خدا از
همه‌چیز بریدند و بجهاد پرداختند، رحمت خدا

۱- بقره (۲) ۲۱۷

(عظمت این جهان وسعادت آن جهان) در انتظار آنان است.)

- «ثم ان ربك للذین هاجروا من بعد مافتنوا ثم جاهدوا وصبروا ان ربك من بعدها لغفور رحیم»[1]:
(سپس پروردگار تو نسبت به آنانکه، پس از دستخوش اختناق شدن، بیرون پریدند وسپس بجهاد پرداختند و (در برابر دشواریهای آن) صبر (مقاومت) پیشه نمودند، جبرانگر و کارساز است.)

- «فالذین هاجروا واخرجوا من دیارهم واوذوا فی سبیلی وقاتلوا وقتلوا لاکفرن عنهم سیئاتهم ولادخلنهم جنات تجری من تحتها الانهار...»[2]:
(پس آنانکه هجرت کردند واز آشیانه‌شان تارانده شدند ودر راه من (خدا، توحید) ناملایمات دیدند ورزمیدند و کشته شدند، سیاهی‌ها را از آنان می‌زداییم، وآنان را به بوستانهائی درمی‌می آوریم

۱- نحل (۱۶) ۱۱۰
۲- آل‌عمران (۳) ۱۹۵

که جویبارها درآن جاری است.)
وبسیاری از این سنخ که هجرت درآنها نوعاً مقدم
برجهاد وبعنوان زمینه ساز وراهگشای آن به‌بیان آمده
است.

...باایواء (جادادن، پناه دادن)

رابطه توحید با ایواء بر این مبنا است که توحید
ـ همانسانکه گذشت ـ غالباً هجرت میطلبد و هجرت نیز
دربسی مراحل ایواء.
دربیشتر جنبشهای توحیدی، هجرت (بریدن‌از خانه،
آشیانه، ده، دیار و...) شاخص‌ترین پدیده آن و بلکه
وسیعترین، عمیق‌ترین، پرشعاع‌ترین‌وپرفشارترین‌موج آن
بوده است‌وبراین مبنا ایواء را بعنوان درآغوش‌گیرنده‌باز
چهره‌ی عامل خود ضرورت می‌بخشیده است.
سلامت انقلاب‌توحیدی، رشد آن، بثمر رسیدن آن،
گسترش آن‌و...درهر مرحله‌ای وبهرنسبتی‌بستگی به‌حفظ
وسلامت مهاجران دارد واین تا حدود بسیاری بستگی به

ایواء، تا آنجا که میتوان گفت بستگی این دو بهم چونان بستگی ماهی به آب است.

لذا قرآن روی ایواء تکیه نموده آنرا توأم با هجرت وجهاد ببیان آورده است ـ وحتی برای ابن السبیل (فرزند راستین و ملازم راه خدا، راه توحید) که برترین مصداقش همان مهاجر از همه چیز بریده‌ی نیازمند بایواء است (که دیگران نه ابن السبیل که ابن الدنیا، ابن الهوس، ابن الشهوة، ابن الشهرة و... اند) حساب مستقلی بازکرده است ـ:

ـ «ان الذین آمنوا و هاجروا وجاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله والذین آووا و نصروا اولئك بعضهم اولیاء بعض والذین آمنوا ولم یهاجروا مالکم من ولایتهم من شیء حتی یهاجروا و ان استنصروکم فی الدین فعلیکم النصر»[1]:

(آنانکه ایمان آوردند ودرراه خدا ازهمه چیز بریدند و بامال وجان خود بجهاد آمدند و آنانکه (بریده‌گان را) جادادند و یاری نمودند، همه‌هم‌جبهه‌گان یکدیگرند و آنانکه ایمان آوردند و (از

۱ـ انفال (۸) ۷۲

جلوه‌های هستی مادی) نبریـــــند، هم جبهه‌ی شما
نیستند تازمانیکه ببرند، و ... گر برای دین ازشما
یاری بخواهند، برشما یاری است.)
ـ« والذین آمنوا وهاجروا وجاهدوافی سبیل‌الله
والذین آووا ونصروا اولئک هم‌المؤمنون حقاً لهم
مغفرة ورزق کریم»[1]:
(وآنانکه ایمان آوردند ودرراه خدا (از همه
چیز) بریدند و به جهاد برخاستند و آنانکه
(بریدگان را) جا دادند و یاری نمودند، آنان
مؤمنان راستینند(: نشانه ایمان‌راستین از ایمان
کاذب)وآنانرا جبران کارو روزی یی ارزنده است.)
ـ«... للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من
دیارهم واموالهم، یبتغون فضلامن‌الله و رضواناًو
ینصرون‌الله ورسوله، اولئك هم‌الصادقون،والذین
تبوؤاالداروالایمان‌من قبلهم یحبون من‌هاجروا
الیهم ولا یجدون فی‌صدورهم حاجة مما اوتوا و
یؤثرون‌علی‌انفسهم ولوکان‌بهم خصاصة ومن‌یوق

۱ـ انفال (۸) ۷۴

شح نفسه فاولئك هم المفلحون»[1]:

(... و برای بریدگان تهیدست مانده‌ایکه از کاشانه واموالشان تارانده شده بتکابوی تکامل و رضامندی خدا بوده، خدا وحامل لوای رسالت اورا یاری میکنند که همانان (در ادعای ایمان وتوحید) راست‌گویانند. وآنانکه خانه واعتقاد را پیش از این آماده کرده‌اند وبریدگانی راکه بسویشان می‌آیند، دوست میدارند و از آنچه بآنان داده میشود دلگیر نمی‌شوند وآنانرا برخود برمی‌گزینند، ولوکه خود در تنگنا باشند و آنانکه از تنگ نظری درامان باشند، همانان کامیاب وپیروزاند.)

... بانبوت

رابطه توحید با نبوت براین مبنا استکه توحید (یکتاسازی) مستلزم حرکت وجهادی مستمر وجهانشمول

۱ــ حشر (۵۹) ۹ـ۸

است، چندانکه همه‌ی شیاطین وطوا ــــــغیت رخت بر بندندقوا
وامکاناتشان به‌ابزار تکامل انسانها تغـــــییر شکل وجهت دهند
موانع گوناگون و بیشماری‌که در ــ مسیر تعالی انسانها
میتراشیده‌اند بعواملی‌تعالی‌زای مـــبـــدل گردد.کشتزار جامعه
انسانی ازهمه رسوبات سیاه وته‌نشـــینـــهای شوم‌وآثار نکبت‌ـ
بارو‌جود آنان‌زدوده‌شود وکران تا کران آن‌تحت‌حاکمیت
مطلق وعدالت گستر خدائی قرار گیرد و ـ همانسانکه
نمودار آمد ـ انسانها وانسانیتها از بندبندگی وقیدرقیت و
طوق عبودیت وبلای حاکمیت انسانها رهایی یابند و از
استثمارواستعمار واستحمار واستعباد واستضعاف واستبدادو
زورگویی و قلدری و تجاوز و ظلم وقساوت و نامردمی و
تبعیضات ناروا و... نجات یابند وهمانسانکه قرآن میگوید
برسکوی عدالت اجتماعی ، اقتصادی ، علمی ، فرهنگی،
صنعتی، پاگیرند‌وبزیرعلم ودانش‌و بینش‌وحکمت‌وانسانیت
درجامعه‌ئی بیطبقه، انسانی، جهانی، خدائی وتوحیدی،که
رنگی ازوحدت ، یکپارچگی، یکسانی، یکنواختی ـ در
مظاهر زندگی، کار، راحتی، لباس، غذا، مسکن، وسیله...
و....بر آن حاکم باشد، آراسته‌گردند ودراین سان چهار

چوبه‌ای به‌پیش روند.

بشمر رساندن اینسان جهادی همانسانکه‌ـ بخصوص طی‌همین‌فصل ـ گذشت بر نامه میخواهد، تاکتیك‌میخواهد. انسان‌سازی می‌خواهد‌ـ: انسان صابر، متوکل، انفاقگر، مهاجر، مجاهد، و...ـ‌شناخت میخواهد ، دانش میخواهد، بینش می‌خواهد، طرح میخواهدو...و خلاصه چونان‌بشمر رسیدن هرانقلابی قبل ازهمه چیز نقشه میخواهد...

خدائی که فرمان توحید (یکتا سازی) به‌بندگان خود میدهد، نقشه آن را نیزباید به‌آنان ارزانی دارد...:

رسیدن این نقشه بدست‌انسانها فلسفه نبوت است.

... باولایت

... باحج

... باکسب علم

... با...

... و، با...

ژرفانگری در این‌فصل (رابطه‌ی ارگانیك...)است که روشنگراین معماها تواند بودکه:

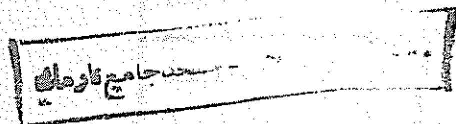
ـ«چراتوحیداصل‌الاصول‌ومحورتمامی افکاروعقاید واعمال مذهبی است؟!»

- «چرا توحید استخوان بندی دین وستون فقرات آن باشد وبتمامی دیگر اجزا و عناصر آن فلسفه و نقش بخشد وجهت وسمت دهد؟!»

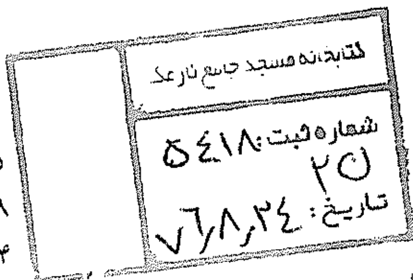
- «چرا دیگر اجزاوعناصر دین تنهادرشکل شرائط ذهنی وعینی تحقق آن معتبر و پذیرفتنی خواهند بود؟!»

- «وچرا هر کاروفکر و عقیده‌ای که درراه تحقق آن قرارنگیرد، کار وفکروعقیده‌ای مذهبی نخواهد بود؟!».

پایان



فهرست مطالب





۷۵ ریال

چاپ سوم

گفتاری در باب صبر

نوشتهٔ

سیدعلی خامنه‌ای

۳۵ ریال



انتشارات غدیر
تهران
خیابان ناصرخسرو پاساژ مجیدی

